



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

معارف قرآن و الہدیین

جلد دوم

معارف قرآن در
شناخت جهان و نظام آفرینش

تالیف: سید مهدی امین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

معارف قرآن در المیزان

نویسنده:

مهدی امین

ناشر چاپی:

سازمان تبلیغات اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۵	معارف قرآن در المیزان جلد ۲
۱۵	مشخصات کتاب
۱۶	اشاره
۲۹	مقدمه مولف
۳۲	اظهار نظرها درباره چاپ های نخست
۳۶	آغاز جهان
۳۶	چگونه خلقت آغاز شد؟
۳۷	مفهوم فاطر و ایجاد وجود از عدم
۳۹	چگونگی ایجاد آسمان ها و زمین از عدم
۴۰	استعداد پذیرش هستی در جهان
۴۱	جدا شدن زمین و آسمان ها از یکدیگر
۴۲	آسمان یا زمین، کدام جلوتر خلق شد؟
۴۳	زمان و ماده اولیه خلق آسمان ها و زمین
۴۶	تفصیل اول خلقت آسمان و زمین؟
۴۸	ترکیب و تحول اجرام سماوی و زمین
۴۹	مفهوم جنود آسمان ها و زمین
۴۹	مفهوم کلید گنجینه های آسمان و زمین
۴۹	کیفیت متحول آسمان و زمین
۵۰	چگونگی آفرینش آسمان ها
۵۰	ماده اولیه آسمان چه بود؟
۵۱	متمایز شدن هفت آسمان
۵۲	آسمان دنیا
۵۲	هفت آسمان چیست و کجا قرار دارند؟

- ۵۳ راه های ارتباط در آسمان های هفتگانه
- ۵۴ مفهوم طباق بودن آسمان های هفتگانه
- ۵۵ همآهنگی در خلقت هفت آسمان
- ۵۵ چگونگی حفظ آسمان ها و کرات سماوی
- ۵۶ حفظ موجودات سماوی از سقوط به زمین
- ۵۷ آسمان، سقفی محفوظ
- ۵۷ آسمان و طرایق آن
- ۵۸ آسمان، محل نزول رزق و قرارگاه بهشت موعود
- ۶۰ وجود جنبندگان در آسمان ها
- ۶۲ چگونگی آفرینش زمین
- ۶۲ تکون زمین، مراحل و زمان آن؟
- ۶۳ ایجاد کوه ها و تقدیر ارزاق
- ۶۴ رام کردن زمین برای تسهیل حیات
- ۶۵ آمادگی زمین و عوامل حیات
- ۶۷ گهواره بودن زمین و ایجاد راه ها
- ۶۸ زمین و نعمت های زمینی
- ۶۹ مفهوم نزول موجودات زمینی و مواد کانی
- ۷۰ زمین، محل زندگی و مرگ انسان ها
- ۷۰ مفهوم زمین های هفتگانه
- ۷۰ خورشید و ماه
- ۷۰ مفهوم جریان و حرکت خورشید
- ۷۳ مفهوم منازل ماه
- ۷۴ شناوری کرات و اجرام در فضا
- ۷۵ تأمین روشنایی به وسیله ماه و خورشید
- ۷۵ بروج آسمانی و خورشید و ماه
- ۷۶ حرکت حساب شده ماه و خورشید

۷۶	نظام حاکم بر جریان ماه و خورشید
۷۷	گسترش سایه و دلالت خورشید بر آن
۷۹	توالی شب و روز، حرکت و اجل ماه و خورشید
۷۹	محاسبه زمان و استفاده از ماه و خورشید
۸۰	شمارش و تقسیم بندی تکوینی زمان
۸۱	تأثیر حرکت زمان در تکوین انسان و حوادث
۸۲	پیدایش شب و روز، نور و ظلمت
۸۲	پیدایش نور و اصالت ظلمت
۸۳	حرکت متوالی شب و روز
۸۴	نظام حاکم بر اختلاف شب و روز
۸۵	نظام حاکم بر عالم کبیر و ایجاد نور و ظلمت
۸۶	ساکنان شب و روز
۸۷	استمرار در اختلاف شب و روز
۸۸	مفهوم فلک و وضع شب و روز سایر کرات
۸۸	مفهوم ایلاج شب در روز و روز در شب
۸۹	نظام طبیعی ایلاج شب و روز
۸۹	مفهوم لباس بودن شب و سبات خواب
۸۹	اختلاف شب و روز و اعمال انسان
۹۰	آسمان ها و زمین و شب و روز و آفتاب و ماه و ستارگان در تسخیر انسان
۹۱	مراتب حرکت ماه و خورشید و انسان
۹۲	عظمت شب و روز و عظمت نفس انسان
۹۴	ستارگان و کرات آسمانی
۹۵	آرایش آسمان دنیا به وسیله کواکب
۹۶	وجود حیات در سایر کرات و موجوداتی از انسان و جن
۹۷	ستارگان، چراغ ها و زینت آسمان ها
۹۹	برج های آسمان و زینت و حفاظ آن

- ۱۰۱ - مفهوم شهاب و آسمان های ملکوت
- ۱۰۲ - طارِق یا نجم ثاقب
- ۱۰۲ - عظمت مواضع ستارگان
- ۱۰۳ - توصیف حرکت سیارات
- ۱۰۳ - شروع حیات و عوامل شرایط آن
- ۱۰۳ - عوامل تکون نبات و حیوان
- ۱۰۳ - آب ، مایه حیات محسوس
- ۱۰۵ - نظام جریانات جوی، نزول باران و تکون نبات و حیوان
- ۱۰۶ - نزول آب از سماء و جریان آن در رگه های زمین
- ۱۰۷ - مقدار نزول باران
- ۱۰۷ - تقدیر نزول باران و منافع آن
- ۱۰۸ - باران به موقع و نشر رحمت
- ۱۰۸ - جریانات سماوی
- ۱۰۸ - ارسال بادهای، گسترش و حرکت ابرها و نزول باران
- ۱۱۰ - حرکت ابرها به وسیله باد و بارش باران و زنده شدن زمین
- ۱۱۱ - حرکت ابرها و تشکیل باران و تگرگ و مشیت الهی در نزول آن
- ۱۱۲ - بشارت بادهای و حیات خاک
- ۱۱۲ - نظام حرکت ابرها و نیروی مسلط بر تغییرات جوی
- ۱۱۳ - نظام تولید حرکت های جوی و جریان باد
- ۱۱۴ - جریان انتقال آب به زمین های خشک
- ۱۱۴ - دریاها و منابع دریایی
- ۱۱۴ - تدبیر امور خشکی، دریا، فضا و تقسیم امر
- ۱۱۵ - دریاها در تسخیر انسان
- ۱۱۶ - تسخیر دریاها و نعمت های دریایی برای انسان
- ۱۱۷ - دریاها شور و شیرین و نعمت های دریایی
- ۱۱۸ - اختلاف آب شور و شیرین دریاها و یکسانی بهره برداری از آن ها

- اختلاف آب شور و شیرین و عدم اختلاط آن ها ۱۱۹
- جریان عوامل جوی و جریان کشتی در دریا ۱۲۰
- نظام حاکم بر حرکت کشتی در دریاها ۱۲۰
- وسایل حمل دریایی و زمینی ۱۲۱
- حرکت کشتی در دریا و تهدید امواج ۱۲۲
- کوه ها و منابع زمینی ۱۲۲
- گسترش زمین و استقرار کوه ها، ثقل و جاذبه آن ۱۲۲
- تأثیر کوه ها در جلوگیری از اضطراب های زمین ۱۲۴
- کوه ها و رودها و دلیل استقرار و جریان آن ها ۱۲۴
- اثر کوه ها، رودها و ستارگان در تداوم و تسهیل حیات ۱۲۵
- شرایط اقامت انسان و استفاده از تسهیلات طبیعی ۱۲۶
- عوامل حیوانی تسهیل حیات ۱۲۹
- حیوانات - حیات اجتماعی، اراده، شعور و حشر آن ها در قیامت ۱۲۹
- آفرینش چارپایان و تفویض مالکیت و بهره برداری از آن ها به انسان ۱۳۳
- منافع انواع چارپایان در خدمت انسان ۱۳۴
- تدبیر خلقت چارپایان و منافع آن ها ۱۳۴
- استفاده از چارپایان در خشکی و از کشتی در دریا ۱۳۶
- نگرشی به آفرینش شتر، آسمان، کوه ها و زمین ۱۳۷
- منابع تغذیه و بقای حیات ۱۳۸
- غذای انسان و تأمین آن در طبیعت ۱۳۸
- انواع میوه ها و انتفاع از آن ها ۱۴۰
- مواد غذایی انسان و مجوز استفاده آن ۱۴۱
- تهیه شیر در بدن حیوان ۱۴۲
- نظام غریزی تهیه عسل به وسیله زنبور عسل ۱۴۴
- تولید محصولات متنوع از خاک و طبیعت واحد ۱۴۷
- ارتباط نزول آب با عوامل بقای حیات و تغذیه ۱۴۸

- ۱۴۸ یکسانی عامل رشد و دگرگونی الوان میوه و خاک و سنگ و انسان و حیوان
- ۱۵۰ استثناء در طبیعت و تولید آتش از درخت سبز
- ۱۵۰ سجده و اظهار نیاز درخت و گیاه
- ۱۵۱ احیای زمین مرده، رشد نبات و میوه و سایر عوامل و منابع غذایی انسان
- ۱۵۲ نظام تجدید حیات در گیاهان
- ۱۵۲ رویش و پژمردگی گیاه
- ۱۵۳ آثار رحمت الهی در احیاء زمین مرده
- ۱۵۴ مفهوم رشد انسان از زمین و بازگشت او به خاک و خروج نهایی
- ۱۵۴ پایان جهان
- ۱۵۴ دنیا در آستانه پایان
- ۱۵۴ آمادگی دنیا برای «یَوْمَ الْفُضْلِ»
- ۱۵۷ آمادگی برای میقات «یوم الفصل» با نفخ صور
- ۱۶۰ مفهوم ساعت پایان دنیا - یا تاریخ بدون زمان
- ۱۶۲ علائم پایان دنیا
- ۱۶۳ واقعه چگونه اتفاق می افتد؟
- ۱۶۴ تغییرات طبیعی در پایان دنیا
- ۱۶۵ تحولات در اجرام و تبدیل عوامل طبیعی
- ۱۶۶ نفخه صور و آغاز پایان
- ۱۶۶ « نفخه صور » و وضع جهان بعد از آن
- ۱۶۸ نفخ صور و اشراق زمین به نور الهی
- ۱۶۹ روز نفخ صور و وضع موجودات در پایان دنیا
- ۱۷۰ مفهوم ترس اعظم و حال موجودات در زمان نفخ صور
- ۱۷۰ نفخه صور و وضع مردم در پایان دنیا
- ۱۷۱ روز سخت و احضار برای حسابرسی
- ۱۷۲ سرعت و دهشت و عظمت پایان دنیا
- ۱۷۳ « الطَّائِفَةُ الْكُبْرَى » و تدبیر پایان جهان

- تمام شدن عمر آسمان ها و زمین ۱۷۳
- تمام شدن عمر ماه و خورشید در زمان مقرر ۱۷۳
- وضع آسمان و ماه و خورشید و زمین و کوه ها در پایان دنیا ۱۷۴
- وضع آسمان و زمین در پایان دنیا ۱۷۵
- زمان قبض زمین و آسمان ها و از کار افتادن اسباب ها ۱۷۶
- شکافته شدن آسمان، پخش کواکب و وضع دریاها در پایان دنیا ۱۷۷
- پیچیده شدن آسمان و برگشت آن به شکل قبلی خود ۱۷۷
- روز ذوب شدن آسمان و فروپاشی کوه ها ۱۷۸
- مفهوم تبدیل آسمان ها و زمین در پایان جهان ۱۷۹
- زلزله عظیم و درهم پیچیدن آسمان ها ۱۷۹
- زلزله پایان دنیا و اخبار زمین ۱۸۰
- زلزله و شکاف زمین و بارش سنگ از آسمان ۱۸۱
- پراکندگی کوه ها و انسان ها در پایان دنیا ۱۸۱
- اجل جهان ۱۸۲
- مفهوم اجل مسمی در خلقت ۱۸۲
- بازگشت نظام آفرینش و عالم وجود به خدای سبحان ۱۸۳
- زمان سرآمد خلقت و غایت آن ۱۸۴
- هلاکت و بطلان وجود ابتدایی اشیاء ۱۸۵
- حق و هدف در آفرینش و انتقال دائمی موجودات به عالم باقی ۱۸۷
- همزمانی فنای موجودات و پایان عمر دنیا ۱۸۷
- ویرانی آسمان و زمین و زمان خروج انسان ها از زمین ۱۸۸
- خلق جدید ۱۸۹
- خلق جدید بعد از پایان دنیا ۱۸۹
- نظام الهی در چگونگی ایجاد و اعاده موجودات ۱۹۱
- ایجاد و اعاده مخلوقات ۱۹۱
- ایجاد اولیه دلیل احیای مجدد ۱۹۲

- ۱۹۳ پدید آمدن زنده از مرده و مرده از زنده
- ۱۹۴ نشئه اول و ایجاد انسان در نشئه آخر
- ۱۹۴ بازگشت موجودات بعد از تکامل خلقت
- ۱۹۵ میراث جهان
- ۱۹۵ تأثیر متقابل و حرکت موجودات به سوی غایت کمال
- ۱۹۷ استناد تداوم افاضه هستی به خدا و زمان انقطاع آن
- ۱۹۸ وراثت الهی - تمامیت نظام آفرینش
- ۱۹۹ برگشت مالکیت و میراث جهان به خدا
- ۲۰۰ آیات الهی در آفرینش
- ۲۰۰ آیات الهی و تنوع آن
- ۲۰۰ آیت چیست؟
- ۲۰۳ تنوع آیات و رابطه آن با درجات فهم افراد
- ۲۰۴ آیات جهان آفرینش و نظام آن
- ۲۰۶ تفکر، تعقل و تذکر در آیات الهی
- ۲۰۷ تنوع نظام آفرینش و تنوع آیات الهی
- ۲۰۹ آیات الهی در شب و روز
- ۲۰۹ آیات الهی در اختلاف شب و روز
- ۲۱۱ اختلاف منظم در آیات شب و روز
- ۲۱۱ آیت خواب شبانه و فعالیت روزانه
- ۲۱۲ آیات الهی در طبیعت و عوامل طبیعی
- ۲۱۲ آیات تحول در زمین
- ۲۱۳ ارائه آیات الهی و نزول رزق از سماء
- ۲۱۴ چه آیتی در حرکت کشتی در دریا وجود دارد؟
- ۲۱۵ چه آیتی در حرکت باد و جریان هوا وجود دارد؟
- ۲۱۵ قوانین پرواز به عنوان آیات الهی
- ۲۱۶ دعوت به تفکر در قوانین پرواز

- ۲۱۷ چه آیاتی در نزول باران وجود دارد؟
- ۲۱۸ آیت اختلاف رنگ و زبان
- ۲۱۸ آیت دگرگونی در رنگ های طبیعت
- ۲۱۹ آیت قیام و ثبوت آسمان و زمین
- ۲۱۹ آیات الهی در وجود انسان
- ۲۱۹ آیات ربوبیت الهی در زمین و در انسان
- ۲۲۱ آیت آفرینش انسان از خاک و مراتب تکون آن
- ۲۲۲ چه آیاتی در آفرینش انسان و سایر جنبندگان و نضام آن وجود دارد؟
- ۲۲۳ نظام آفرینش جهان
- ۲۲۳ نظام عمومی و نظام خصوصی
- ۲۲۳ مکتب توحید و نظام آفرینش
- ۲۲۶ آفریننده واحد نظام آفرینش
- ۲۲۶ نظام عمومی آفرینش
- ۲۲۷ نظام های خصوصی در اجرام و در ذرات
- ۲۲۸ تحول و دگرگونی در نظام ها
- ۲۲۸ وحدت و هماهنگی در نظام آفرینش
- ۲۲۹ وحدت نظام انسان و نظام جهان
- ۲۳۰ نظام آفرینش و آفریننده جهان
- ۲۳۰ نظام حق و چگونگی حق بودن الهی
- ۲۳۱ مفهوم حق در خلقت
- ۲۳۲ علم به کیفیت آفرینش و هدف در آن
- ۲۳۳ وحدت در کثرت و کثرت خواص و آثار طبیعی
- ۲۳۴ استناد خلقت اولیه و تداوم و بقای اشیاء به خدای تعالی
- ۲۳۵ آفرینش و تدبیر آسمان ها و زمین و رابطه آن با ولایت و شفاعت الهی
- ۲۳۷ نظام ازواج
- ۲۳۷ نظام ازواج در طبیعت

۲۳۷ خلقت ازواج و نظام جاری در کل موجودات عالم
۲۴۰ نحوه آفرینش آسمان و زمین و خلقت ازواج
۲۴۰ توسعه آسمان و گسترش زمین و خلقت ازواج
۲۴۱ حفاظ آسمان ها و زمین، انتشار جنبندگان و رویش ازواج
۲۴۲ بنای آسمان و گسترش زمین و رویش ازواج و عوامل حیات
۲۴۳ خلق ازواج و تأمین وسایل حمل و حرکت انسان
۲۴۴ آیت رویش ازواج نیکو
۲۴۴ نظام ازواج و تلقیح در گیاهان و تأثیر باران و نیروی ثقل در رویش گیاه
۲۴۵ تکوّن ازواج مختلف میوه ها و ثمرات
۲۴۶ اثر خاک در رشد گیاه و ازواج نبات
۲۴۶ نظام ازواج انسان
۲۴۶ آفرینش زوج انسان و آرام دل او
۲۴۷ نعمت آفرینش زوج برای انسان و تشکیل خانواده
۲۴۸ آیت خلق زوج برای انسان و عوامل تولید رحمت و محبت
۲۵۰ خلق زوج انسان و انزال ازواج چهارپایان و تکثیر آن ها
۲۵۱ درباره مرکز

معارف قرآن در المیزان جلد ۲

مشخصات کتاب

سرشناسه: امین، مرتضی، ۱۳۳۴ -

عنوان قراردادی: المیزان فی تفسیر القرآن. فارسی. برگزیده

عنوان و نام پدیدآور: معارف قرآن در المیزان/تالیف مهدی امین [برای] سازمان تبلیغات اسلامی، معاونت فرهنگی.

مشخصات نشر: [تهران]: سازمان تبلیغات اسلامی، مرکز چاپ و نشر، -۱۳۷۰

مشخصات ظاهری: ج.

شابک: ۱۳۰۰ ریال؛ ۲۰۰۰ ریال (ج.۲، چاپ اول)؛ ۳۰۰۰ ریال (ج.۳، چاپ اول)

یادداشت: ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۷۳).

یادداشت: ج. ۳ (چاپ اول: ۱۳۷۳).

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج. ۱. معارف قرآن در شناخت خدا

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

موضوع: اسلام -- بررسی و شناخت

شناسه افزوده: طباطبائی، محمدحسین، ۱۲۸۱ - ۱۳۶۰. المیزان فی تفسیر القرآن

شناسه افزوده: سازمان تبلیغات اسلامی. مرکز چاپ و نشر

شناسه افزوده: سازمان تبلیغات اسلامی. معاونت فرهنگی

رده بندی کنگره: ۹۸BP/ط۲۵ م ۹۰۴۲۱۲ ۱۳۷۰

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۷۲۶

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۱-۱۷۴۳

ص: ۱

اشاره

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ

فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ

لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ

« این قرآنی است کریم! »

« در کتابی مکنون! »

« که جز دست پاکان و فهم خاصان بدان نرسد! »

(۷۷/۷۹ / واقعه)

این کتاب به منزله یک «کتاب مرجع» یا فرهنگ معارف قرآن است

که از «تفسیر المیزان» انتخاب و تلخیص، و بر حسب موضوع، طبقه بندی شده است.

در یک « طبقه بندی کلی» از موضوعات قرآن کریم در تفسیر المیزان قریب ۷۷ عنوان انتخاب شد که هر یک یا چند موضوع، عنوانی برای تهیه یک کتاب در نظر گرفته شد. هر کتاب در داخل خود به چندین فصل یا عنوان فرعی تقسیم گردید. هر فصل نیز به سرفصل‌هایی تقسیم شد. در این سرفصل‌ها، آیات و مفاهیم قرآنی از متن تفسیر المیزان انتخاب و پس از تلخیص، به روال منطقی طبقه بندی و درج گردید، به طوری که خواننده جوان و محقق ما با مطالعه این مطالب کوتاه وارد جهان شگفت‌انگیز آیات و معارف قرآن عظیم گردد.

تعدادی از این مجلدات هم گفتارهای مربوط به همین موضوعات و همچنین تحقیقاتی است که علامه طباطبائی رضوان الله علیه درباره اهداف آیات و سوره‌های قرآن کریم به عمل آورده است. آخرین مجلد منتخبی خلاصه از ۲۱ جلد قبلی است.

در پایان کار، مجموع این معارف به قریب ۵ هزار سرفصل بالغ گردید. کار انتخاب مطالب، تلخیص، عنوان بندی و نگارش، قریب ۳۰ سال دوام داشته و با توفیق الهی در لیالی مبارکه قدر سال ۱۳۸۵ پایان پذیرفته و آماده چاپ و نشر گردیده است.

در نظر گرفته شد این مجلدات بر اساس سلیقه خوانندگان در شکل‌ها و قطع‌های مختلف آماده شود. در قطع وزیری تعداد این مجلدات به ۲۲ رسید. در قطع جیبی هر

عنوان موضوع یک کتاب در نظر گرفته شد و در نتیجه به ۷۷ جلد رسید.

از این مجلدات تاکنون ۳ جلد به قطع وزیری با عنوان « معارف قرآن در المیزان » شامل عناوین: معارف قرآن در شناخت خدا، نظام آفرینش، ملائکه و جن و شیطان (از انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی)، و ۵ جلد به قطع جیبی با عنوان « تفسیر علامه - تفسیر موضوعی المیزان » شامل عناوین: قضا و قدر در نظام آفرینش، خانواده، جنگ و صلح، جن و شیطان، غذا و تغذیه انسان (از انتشارات موسسه قرآنی تفسیر جوان - مفتاح دانش و بیان جوان - آستان قدس رضوی)، چاپ و منتشر گردیده است.

مجلدات حاضر بدون امتیاز تالیف است!

هر ناشری می تواند در اشاعه معارف آسمانی قرآن نسبت به چاپ و نشر آنها (با عناوین مناسب و مربوط) اقدام نماید و هر موسسه یا فردی آنها را در سایت اینترنتی خود قرار دهد!

هدف تألیف این کتاب

هدف از تهیه این مجموعه و نوع طبقه بندی مطالب در آن، تسهیل مراجعه به شرح و تفسیر آیات و معارف قرآن شریف، از جانب علاقمندان علوم قرآنی، مخصوصاً محققین جوان است که بتوانند اطلاعات خود را از طریق بیان مفسری بزرگ چون علامه فقید آیه الله طباطبایی دریافت کنند و برای هر سؤال پاسخی مشخص و روشن داشته باشند!

ضرورت تألیف این کتاب

سال های طولانی، مطالب متعدد و متنوع درباره مفاهیم قرآن شریف می آموختیم اما وقتی در مقابل یک سؤال درباره معارف و شرایع دین مان قرار می گرفتیم، یک جواب مدون و مشخص نداشتیم بلکه به اندازه مطالب متعدد و متنوعی که شنیده بودیم باید جواب می دادیم. زمانی که تفسیر المیزان علامه طباطبایی، قدس الله سره الشریف، ترجمه شد و در دسترس جامعه مسلمان ایرانی قرار گرفت، این مشکل حل شد و جوابی را که لازم بود می توانستیم از متن خود قرآن، با تفسیر روشن و قابل اعتماد فردی که به اسرار مکنون دست یافته بود، بدهیم. اما آنچه مشکل می نمود گشتن و پیدا کردن آن جواب از لابلای چهل (یا بیست) جلد ترجمه فارسی این تفسیر گرانمایه بود.

این ضرورت احساس شد که مطالب به صورت موضوعی طبقه بندی و خلاصه شود و در قالب یک دایره المعارف در دسترس همه دین دوستان قرار گیرد. این همان انگیزه ای بود که موجب تهیه این مجلدات گردید.

بدیهی است این مجلدات شامل تمامی جزئیات سوره ها و آیات الهی قرآن

نمی شود، بلکه سعی شده مطالبی انتخاب شود که در تفسیر آیات و مفاهیم قرآنی، علامه بزرگوار به شرح و بسط و تفهیم مطلب پرداخته است.

اصول این مطالب با توضیح و تفصیل در « تفسیر المیزان » موجود است که خواننده می تواند برای پی گیری آن ها به خود المیزان مراجعه نماید. برای این منظور مستند هر مطلب با ذکر شماره مجلد و شماره صفحه مربوطه و آیه مورد استناد در هر مطلب قید گردیده است. (ذکر این نکته لازم است که ترجمه تفسیر المیزان در اوایل انتشار از دهه ۵۰ به بعد به صورت مجموعه ۴۰ جلدی و از دهه ۶۰ به بعد به صورت مجموعه ۲۰ جلدی منتشر شده و یا در لوح های فشرده یا در اینترنت قرار گرفته است، به تبع آن نیز در تهیه مجلدات اولیه این کتابها (تا پایان تاریخ ادیان) از ترجمه ۴۰ جلدی اولیه و در تهیه مجلدات بعدی از ترجمه ۲۰ جلدی آن و یا از لوح های فشرده استفاده شده است، لذا بهتر است در صورت نیاز به مراجعه به ترجمه المیزان، علاوه بر شماره مجلدات، ترتیب عددی آیات نیز، لحاظ شود.)

... و ما همه بندگانی هستیم هر یک حامل وظیفه تعیین شده از جانب دوست و آنچه انجام شده و می شود، همه از جانب اوست!

و صلوات خدا بر محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) و خاندان جلیلش باد که نخستین حاملان این وظیفه الهی بودند و بر علامه فقید آیه الله طباطبایی و اجداد او،

و بر همه وظیفه داران این مجموعه شریف و آباء و اجدادشان باد،

که مسلمان شایسته ای بودند و ما را نیز در مسیر شناخت

اسلام واقعی پرورش دادند!...

فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَبِيُّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ!

لیله القدر سال ۱۳۸۵

سید مهدی (حبیبی) امین

اظهار نظرها درباره چاپ های نخست

پس از چاپ اول ۳ جلد از « معارف قرآن در المیزان » در سالهای ۷۰، استقبال محققین و دانشمندان به جایی رسید که ما را بر آن داشت تا قبل از آغاز مطالعه این کتاب، سری بزنیم به سایت های اینترنتی و جراید کشور، نقد و اظهار نظر هائی را که درباره چاپ قبلی این مجموعه با ارزش از طرف پژوهشگران محترم اظهار شده است، درج کنیم:

۱- « در سایت روزنامه جمهوری اسلامی www.magiran.com/npview... در صفحه عقیدتی در تاریخ ۱۳۸۵/۰۷/۰۳ درباره مجموعه «معارف قرآن در المیزان» چنین آمده است:

« معارف قرآن در المیزان نام کتابی است که به کوشش سید مهدی امین تنظیم گردیده و توسط سازمان تبلیغات اسلامی منتشر شده است. این کتاب با دقت تمام معارف مختلف قرآن کریم را که در تفسیر المیزان شرح و تبیین یافته است انتخاب و تلخیص کرده و با یک طبقه بندی ارزشمند موضوعی شیفتگان فرهنگ و معارف قرآنی را برای دست یابی سریع به آن یاری و مساعدت نموده است .

تنظیم کننده این معارف غنی در مقدمه ای که بر جلد اول و دوم این کتاب نگاشته است درباره این اثر که در حکم کتاب « مرجع» برای آشنایی با فرهنگ و معارف قرآنی است، چنین می نویسد: (... نویسنده محترم روزنامه جمهوری، کلیاتی از مقدمه مولف را از جلد اول و دوم کتاب نقل کرده است.)

۲- « در سایت گودریدز www.goodreads.com/book/show/۸۵۵۳۱۲۶ » که در آن از همه جای دنیا افراد علاقمند به کتاب می توانند بهترین کتابهائی را که خوانده اند معرفی کنند، آقای محمد رضا ملائی از شهر مقدس مشهد مشخصاتی از جلد اول « معارف قرآن در المیزان» را همراه با کتابهای مورد علاقه اش معرفی کرده و چنین اظهار نموده است:

« ... تو تهران تو کتابخونه پیدا کردم، صد صفحه اش رو خوندم، ولی مشهد هیچ جا پیداش نکردم، آیات سنگین قرآن رو برداشته بود تفسیر علامه رو آورده بود. حیف شد واقعا، این کتاب رو هر کی داره، دو برابر قیمت ازش می خرم، بهم اطلاع بدین ...! »

۳- «روانشاد حجت الاسلام دکتر کبیری استاد دانشگاه» در یکی از سخنرانی های خود در مسجد شفا درباره « جلد دوم معارف قرآن در المیزان» اظهار داشت:

« ... این کتاب را اول شب باز کردم عناوین چنان جذبم می کردند که دیدم همان شب تا آخر کتاب را خوانده ام! »

۴- «سایت موسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی

www.tebyan.net در موارد عدیده از کتاب « معارف قرآن در المیزان » مطالب زیادی نقل کرده، از جمله در سال ۱۳۸۲ شرح کامل « اسماء و صفات الهی » را نقل کرده که مورد استقبال و اقتباس سایت های دیگر هم قرار گرفته است و تعداد بازدید کنندگان آن، در تاریخ مراجعه، به ۲۹۱۸۵ نفر رسیده بود.

۵- « سایت دارالقرآن کریم www.telavat.com » نیز به معرفی « معارف قرآن در المیزان » پرداخته و می نویسد:

« این کتاب فرهنگ معارف قرآن است که از تفسیر شریف المیزان انتخاب و تلخیص و بر حسب موضوع طبقه بندی شده است. طرح این منبع در ۹ جلد به شرح زیر است:

۱- معارف قرآن در شناخت خداوند؛ ۲. معارف قرآن در شناخت جهان و نظام آفرینش؛ ۳. آفرینش انسان و موجودات قبل از او؛ ۴. فطرت انسان؛ ۵. تاریخ انسان و جریان مدنیت و ادیان الهی؛ ۶. اسلام، حرکت نهایی و وراثت زمین؛ ۷. تمدن و قوانین جامعه صالح و موعود اسلامی؛ ۸. اصول تربیت و خانواده اسلامی؛ ۹. مراحل بعدی حیات تا لقاء الله. ظاهراً تاکنون ۳ جلد اول آن انتشار یافته و بقیه مجلدات آن آماده نشده است.»

۶- « سایت شهر مجازی قرآن www.quranct.com » از جلد اول « معارف قرآن در المیزان » مطالبی بطور مفصل در چند صفحه درباره « اسماء و صفات الهی » با سر فصل های زیر نقل کرده است: اسماء و صفات الهی. تقسیم بندی صفات الهی. تعداد اسماء حسنی.

۷- « سایت Islamquest » در پاسخ پرسش های خوانندگان خود در موارد عدیده از « معارف قرآن در المیزان » استفاده کرده است.

۸- « سایت حوزه www.hawzah.net » تحت عنوان « جوانه های جاوید » بررسی هایی درباره: «سبک های تفسیری علامه طباطبائی ره و شناخت نامه المیزان»، انجام داده، منابع تفسیر و کتابهای مربوط به المیزان را شمارش کرده است و در باره « معارف قرآن در المیزان » می نویسد:

« مجموعه معارف قرآن در المیزان که به منزله مرجع یا فرهنگ معارف قرآن است، توسط سید مهدی امین از تفسیرالمیزان انتخاب و تلخیص گردیده که بر حسب موضوع طبقه بندی شده است از این اثر تا کنون سه جلد با عنوان معارف قرآن در شناخت خدا، معارف قرآن در شناخت جهان و معارف قرآن در شناخت ملائکه، جنّ و شیطان تدوین و توسط سازمان تبلیغات اسلامی به چاپ رسیده است.» « سایت حوزه » همچنین به عنوان منابع پژوهش مقطع دبیرستان، موضوع: کنش و واکنش (عمل ها و عکس العمل ها) از « معارف قرآن در المیزان » نام برده است.

۹- « سایت اسلام پدیا - اصطلاحات قرآنی islampedia.ir » در شرح اصطلاحات «آسمان های هفت گانه در قرآن» و « الحی القیوم در آیات قرآن » همچنین «رطب و یابس و کتاب مبین در قرآن» مطالب مفصلی از « معارف قرآن در المیزان » را

نقل کرده است.

علاوه بر سایت های فوق الذکر قریب به ۵۰ سایت دیگر نیز از مجلدات « معارف قرآن در

المیزان» استفاده کرده و یا آنها را به عنوان منابع تحقیق و مطالعه به خوانندگان خود معرفی کرده اند که برای رعایت اختصار از شرح آنها صرف نظر می شود.

در حال حاضر هم -

مؤلف همه این ۲۲ جلد را در سایت خود تحت عنوان « معارف قرآن در المیزان » در دو نسخه PDF و WORD در اینترنت جهت مطالعه و دانلود و کپی برداری قرار داده که با جستجو در « گوگل » این سایت قابل مشاهده است.

در این زمینه قبلاً- موسسه قرآنی تفسیر جوان نسخه های جیبی آن را که در ۷۷ جلد تحت عنوان « تفسیر علامه یا تفسیر موضوعی المیزان » تهیه شده در سایت « www.Tafsirejavan.com » خود قرارداد تا همگان سریعا به آن دسترسی داشته باشند.

اخیرا نیز موسسه قرآنی قائمیه « www.Ghaemiyeh.com » در شهر اصفهان از ۷۷ جلد مزبور در سایت خود با شیوه بسیار جامع و با فهرست دیجیتالی استفاده کرده که علاوه بر نسخه PDF از چند فرمت دیگر نیز امکاناتی برای سهولت دانلود و کپی برداری فراهم آورده است!

برخی افراد یا هیئت های علمی نیز در پژوهش های خود به « معارف قرآن در المیزان » مراجعه داشتند، بانوان دانشمندی که به تأیید خود متجاوز از ۲۵ سال در المیزان تحقیق می کردند، پس از دسترسی به این کتاب، تحقیقات خود را بر اساس عناوین آن، از متن اصلی المیزان دنبال می کنند.

حضرت آیت الله حاج سید رضی شیرازی « دامه افاضاته » در روزهای آغازین که مؤلف فهرست عناوین جلد اول این مجموعه را تهیه و به محضر معظم له ارائه نمود، پس از مطالعه کامل، توصیه فرمودند: « برخی عناوین بسیار جذاب بود و من چند بار دنبال این بودم که اصل مطالب را بخوانم، لذا بهتر است برای این عناوین به صورت مختصر هم شده، مطالب متن نوشته شود...! » معظم له نامی که برای کتاب پیشنهاد فرمودند همان نام پر معنای « معارف قرآن در المیزان » بود که ۳ جلد اول آن در سال های ۱۳۷۰ با همان نام انتشار یافت. از آنجائی که مؤلف در تمام مدت تألیف کتابها از انفس قدسی و راهنمائی های ارزشمند آن معلم الهی بهره مند بوده است، به عنوان سپاس، تالیف این مجموعه را به محضر ایشان تقدیم می نماید!

سید مهدی حبیبی امین

رمضان مبارک ۱۳۹۲

آغاز جهان

چگونه خلقت آغاز شد؟

«أَفَى اللَّهِ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...؟» (۱۰ / ابراهیم)

کلمه «فَطَّرَ» در اصل به معنای پاره کردن از درازای پارچه و یا چیز دیگر است. وقتی گفته می شود: «فَطَّرْتُ الشَّيْءَ فُطْرًا»، معنایش این است که آن را از طرف طول شکافتم و وقتی گفته می شود - فلان پارچه اَفَطَّرَ فُطُورًا - معنایش این است که قبول شکافتن و پاره شدن نمود.

در قرآن کریم هر جا که این ماده را به خدای تعالی نسبت داده به معنای ایجاد، ولی ایجاد به نوعی عنایت استعمال شده، مثل این که خدای تعالی عالم عدم را شکافته و از شکم آن موجودات را بیرون کشیده است و این موجودات مادامی موجودند که خدای تعالی دو طرف عدم را همچنان باز نگهداشته باشد و اما اگر آن ها را رها کند که به هم وصل شوند باز موجودات معدوم می شوند. همچنان که در سوره فاطر فرمود: «به درستی خدای تعالی آسمان ها و زمین را از این که نابود شوند نگه داشته و اگر بخواهند نابود شوند کیست بعد از خدا که آن ها را نگه دارد؟» (۴۱ / فاطر)

بنابراین، تفسیر کلمه «فَطَّرَ» به «خلق» که عبارت است از جمع آوری اجزاء، تفسیر صحیحی نیست و اگر در بعضی عبارات دیده می شود، در حقیقت اشتباه است. (۱)

چگونگی ایجاد آسمان ها و زمین از عدم

«الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...!» (۱ / فاطر)

مراد از آسمان‌ها و زمین روی هم عالمی است که به چشم می‌بینیم، که هم شامل آسمان‌ها و زمین می‌شود و هم شامل مخلوقاتی که در آن دو است. در نتیجه عبارت آیه از قبیل اطلاق اعضای بزرگ و اراده کل است و مجازاً ممکن هم هست مراد خود آسمان‌ها و زمین باشد، به خاطر اعتنایی که به شأن آن دو داشته، چون «لَخَلَقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ - این که جای شک نیست که خلقت آسمان‌ها و زمین بزرگتر از خلقت مردم است!» (۵۷ / غافر)

در آیه فوق، مثل این که خدای تعالی عدم را پاره کرده و از درون آن آسمان‌ها و زمین را بیرون آورده است. بنابراین حاصل معنای آیه این می‌شود:

«حمد خدای را که پدید آورنده آسمان‌ها و زمین است، به ایجاد ابتدایی و بدون الگو»

و بر این حساب کلمه «فاطر» همان معنایی را می‌دهد که کلمه «بدیع» و «مُبدِع» بدان معنا است، با این تفاوت که در کلمه «ابداع» عنایت بر نبودن الگوی قبلی است و در کلمه «فاطر» عنایت بر طرد عدم و ایجاد چیزی است از اصل، مانند کلمه «صانع» که به معنای آن کسی است که مواد مختلفی را با هم ترکیب می‌کند و از آن صورتی جدید که هیچ وجود نداشت درست می‌کند. (۱)

استعداد پذیرش هستی در جهان

«فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا...!» (۱۱ / فصلت)

بدون شک مورد و مقام آیه مورد تکوین است، در نتیجه این که به آسمان و زمین فرمان می‌دهد، که «ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا - چه بخواهید و چه نخواهید باید بیایید!» کلمه تکوین است، نه این که خداوند چنین سخنی گفته باشد، بلکه همان امر تکوینی است که در هنگام ایجاد موجودی صادر می‌کند و آیه «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ!» (۸۲/یس) از آن خبر می‌دهد.

و روی هم دو جمله «ائْتِيَا» که اولی فرمان خدا و دومی پاسخ زمین و آسمان است، صفت ایجاد تکوین را ممثل می‌کند، تا فهم ساده مردم آن را درک کند.

در جمله «اِثْبَاتًا طَوْعًا اَوْ كَرْهًا» آمدن را بر آن دو واجب کرده و مخیرشان کرده به این که به طوع بیایند، یا به کراهت. و این را می توان به وجهی توجیه کرد به این که منظور از «طَوْع و كَرْه» - با توجه به این که قبول کردن یا نکردن، خود نوعی ملامت و سازگاری است - این باشد که آسمان و زمین موجود شوند، چه این که قبلاً استعداد آن را داشته باشند و چه نداشته باشند. در نتیجه جمله «اِثْبَاتًا طَوْعًا اَوْ كَرْهًا» کنایه می شود از این که چاره ای جز هستی پذیرفتن ندارند و هست شدن آن دو، امری است که به هیچ وجه تخلف پذیر نیست، چه بخواهند و چه نخواهند، چه درخواست داشته باشند و چه نداشته باشند، باید موجود شوند.

آسمان و زمین فرمان را پذیرفتند و پاسخ گفتند که ما امر تو را پذیرفتیم اما نه به کراهت، یعنی نه بدون داشتن استعداد قبلی و قبول ذاتی، بلکه با داشتن آن. و بدین جهت گفتند: «اِثْبَاتًا طَائِعِينَ!» یعنی ما استعداد پذیرش هستی داریم.

- «قَالَتَا اٰتَيْنَا طَائِعِينَ!»

این جمله پاسخی است از آسمان و زمین، به خطابی که خدای تعالی به ایشان فرمود و در آن اظهار می دارند: ما به اختیار و طوع پذیرفتیم.

با این که در قسمت اول آیه خلقت و تدبیر امر آسمان را بیان کرده، مع ذلک در این جا آسمان را دوباره با زمین شرکت داده است. در صورتی که جا داشت تنها سخن از زمین به میان آورد و این خالی از این اشعار نیست که بین آن دو نوعی ارتباط در «وجود» و اتصال در «نظام» هست. و همین طور هم هست، چون فعل و انفعال، تأثیر در بین تمام اجزای عالم مشهود است. (۱)

جدا شدن زمین و آسمان ها از یکدیگر

« اَوْ لَمْ يَرَالَّذِينَ كَفَرُوا اَنَّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا...! » (انبیاء / ۳۰)

دو کلمه «رَتْق» و «فَتْق» به دو معنای مقابل همند. کلمه «رَتْق» به معنای ضمیمه کردن و به هم چسبانیدن دو چیز است. کلمه «فَتْق» به معنای جداسازی دو چیز متصل به هم است. آیه فوق نظرها را معطوف به موجوداتی کرده که میان خلقت و تدبیر آن ها جدایی تصور ندارد و هیچ کس شک نمی کند که خلقت و تدبیر آن ها هر دو از خداست، مانند آسمان و زمین، که ابتدا یکپارچه بوده اند و بعد از یکدیگر جداشان کرده

است. چنین خلقتی از تدبیر جدا نیست.

و ما، لایزال جداسازی مرکبات زمینی و آسمانی را از هم مشاهده می کنیم و می بینیم که انواع نباتات از زمین و حیوانات دیگر و انسان های دیگر جدا می شوند و بعد از جدا شدن صورتی دیگر به خود می گیرند و هر یک آثاری غیر آثار زمان اتصال، از خود بروز می دهند، آثاری که در زمان اتصال هیچ خبری از آن ها نبود.

این آثار که در زمان جدایی فعلیت پیدا می کنند، در زمان اتصال نیز بوده، ولی به طور قوه در آن ها به ودیعه سپرده شده بود و همین قوه که در آن هاست، رتق و اتصال است و فعلیت ها فتق و جدایی.

آسمان ها و زمین و اجرامی که دارند، حالشان حال افراد یک نوع است. اجرام فلکی و زمین که ما بر روی آنیم هر چند که عمر ناچیز ما اجازه نمی دهد تمام حوادث جزئی را که در آن صورت می گیرد ببینیم و یا یدو خلقت زمین و یا نابود شدنش را شاهد باشیم، لکن این قدر می دانیم که زمین از ماده تکون یافته و تمامی احکام ماده در آن جریان دارد و زمین از احکام ماده مستثنا نیست.

از همین راه که مرتب جزئیاتی از زمین جدا گشته و به صورت مرکبات و موالید جلوه می کنند و هم چنین موالیدی در جو پدید می آید، ما را راهنمایی می کند بر این که روزی همه این موجودات منفصل و جدای از هم، منظم و متصل به هم بودند، یعنی یک موجود بوده، که دیگر امتیازی میان زمین و آسمان نبوده، یک موجود رتق و متصل الاجزاء بوده و بعدا خدای تعالی آن را فتق کرده و در تحت تدبیری منظم و متقن، موجوداتی بی شمار از شکم آن یک موجود بیرون آورده، که هر یک برای خود دارای فضیلت ها و آثاری شدند. (۱)

آسمان یا زمین، کدام جلوتر خلق شد؟

«ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ...!» (۱۱ / فصلت)

معنای این که فرمود: «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ» این است که خدا سپس متوجه آسمان شد و به امر آن پرداخت.

منظور از توجه به آسمان خلق کردن آن است، نه این که بدان جا رود. و ظاهر این که جمله را با کلمه «ثُمَّ - سپس» عطف کرد، این است که خلقت آسمان ها بعد از زمین بوده است.

آورده و فشرده کرده و پس از آن که دور بودند به صورت آسمان در آورده، می فرماید:

«مگر ندیدند که آسمان ها و زمین از هم باز بودند و ما آن ها را به هم پیوستیم و هر چیز زنده ای را از آب قرار دادیم، آیا باز هم ایمان نمی آورند؟» (۳۰ / انبیاء)

«ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ ... - آن گاه بر آسمان استیلا یافت در حالی که آسمان دود بود. پس به آسمان و زمین گفت: خواه یا ناخواه بیایید، گفتند: خواهان آمدیم. آن گاه در دو روز آن ها را هفت آسمان ساخت و در هر آسمان امر خاص آن را وحی کرد.» (۱۱ و ۱۲ / فصلت)

این آیه می رساند که خلقت آسمان ها در دو روز پایان یافت. البته «روز» یک مقدار معین و مشابه زمان است و لازم نیست که «روز» در هر ظرف و موقعی «روز» زمین باشد، که از یک دور حرکت وضعی زمین به دست می آید. کما این که یک روز در ماه زمین ما تقریباً بیست و نه روز و نصف روز از روزهای زمین است.

پس خدا، آسمان های هفتگانه را در دو برهه زمانی آفریده است.

چنان که در مورد زمین می فرماید: «خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ ... - خدا زمین را در ظرف دو روز آفرید... و روزی های زمین را در چهار روز مقدر ساخت.» (۹ و ۱۰ / فصلت)

این آیه می گوید: زمین در ظرف دو روز آفریده شده، یعنی در دو دوره و طی دو مرحله و روزهای زمین را در چهار روز یعنی فصول چهارگانه اندازه گیری شده است.

پس آن چه از این آیات به دست می آید این است که:

اولاً - خلقت آسمان ها و زمین با این وصف و شکلی که امروز دارند از «عدم صرف» نبوده، بلکه وجود آن ها مسبوق به یک ماده متشابه متراکم و گرد هم آمده ای بوده که خدا اجزای آن را از هم جدا کرده و در دو برهه زمانی به صورت هفت آسمان در آورده است.

ثانیا - این موجودات زنده که می بینیم همگی از آب به وجود آمده اند و بنابراین ماده زندگی همان ماده آب است.

با آن چه گفتیم معنی آیه مورد بحث واضح می شود:

«هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ!» - مراد از «خلق» که در این جا آمده همان گرد آوردن و جدا کردن اجزای آسمان و زمین از سایر مواد مشابه و متراکمی است که با آن مخلوط بوده است.

اصل خلقت آسمان ها در ظرف دو روز (دوره) بوده و خلقت زمین هم در دو روز (دوره) انجام گرفته و از شش دوره دو

دوره دیگر برای کارهای دیگر باقی می ماند.

«وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ!» (۷/هود)

عرش خدا روزی که آسمان ها و زمین را آفرید بر آب بود.

تعبیر قرار داشتن عرش خدا روی آب کنایه از آن است که ملک خدا در آن روز بر این آب که ماده حیات است قرار گرفته بود.

مراد به «ماء» در جمله فوق غیر آن آبی است که ما آن را آب می نامیم که جزو آسمان ها و زمین است. چون سلطنت خدای سبحان قبل از خلقت آسمان ها و زمین نیز مستقر بود و بر روی آب مستقر بود، پس معلوم می شود آن آب غیر این آب بوده است. (۱)

تفصیل اول خلقت آسمان و زمین؟

«ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنِيهَا؟» (۲۷ / نازعات)

در جمله فوق اشاره به تفصیل خلقت آسمان با جمله «بَنِيهَا» دلیل است بر این که خلقت آسمان شدیدتر از خلقت انسان است. جمله «بَنِيهَا» بیانی تفصیلی است برای خلقت آسمان.

«رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّيْهَا!» (۲۸ / نازعات)

« بلند کرد سقف آسمان و نقطه مرتفع آن را! »

منظور از «تسویه آسمان» ترتیب اجزای آن و ترکیب آن است، تا هر جزئی در موضعی که حکمت اقتضا دارد قرار گیرد.

«وَأَعْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحِيهَا!» (۲۹/نازعات)

« شبش را تاریک و روزش را روشن کرد! »

اصل در معنی کلمه «ضُحَى» گسترده شدن نور خورشید و امتداد یافتن روز است ولی در این جا منظور مطلق روز است، به قرینه این که در مقابل شب قرار گرفته است. اگر شب و روز را به آسمان نسبت داده، بدین جهت بوده که سبب اصلی پیدایش آن دو آسمانی است و آن پیدا شدن اجرام تاریک و ناپیدا به وسیله انوار آسمانی از قبیل نور خورشید و غیره است. و همین که این نورها غروب می کنند دوباره اجرام مستور می شوند.

مسئله شب و روز اختصاص به کره زمین که ما روی آنیم ندارد بلکه سایر اجرام آسمانی نیز تاریکی و روشنی و شب و روز دارند.

«وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحِيهَا!» (٣٠ / نازعات)

١- الميزان ج: ١٩، ص: ٢٤٠ و ٢٤١ - ج: ٢، ص: ٨٢

- « بعد از آن که آسمان را بنا کرد و سقفش را بلند نمود و هر جزئی را در جای خود قرار داد و شبش را تاریک و روزش را روشن ساخت، زمین را بگسترده!»

«أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَ مَرْعِيهَا!» (۳۱ / نازعات)

مراد به بیرون کردن آب زمین از زمین، شکافتن چشمه ها و جاری ساختن نهرهاست و مراد به اخراج «مَرَعَايَ» زمین رویاندن نبات بر روی زمین است، نباتاتی که حیوانات و انسان ها از آن ها تغذیه می کنند.

«وَ الْجِبَالَ أَرْسَبَهَا!» (۳۲ / نازعات)

کوه ها را بر زمین استوار کرد تا زمین نوسان و اضطراب نکند و بتواند آب ها و معدن ها را در جوف خود ذخیره کند، همچنان که سایر آیات قرآنی از این جریان خبر داده اند.

«مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ!» (۳۳ / نازعات)

آن چه از آسمان و زمین گفته شد خلق کردیم و امر آن را تدبیر نمودیم تا متاعی باشد برای شما و چارپایانی که خداوند مسخر شما کرد تا در زندگی تان از آن ها بهره مند شوید.

این خلقت و تدبیر از خلقت شما (انسان ها) شدیدتر است. پس شما دیگر نباید از خلقت بار دوم خود استبعاد و تعجب کنید و آن را بر خدا دشوار بیندارید. (۱)

ترکیب و تحول اجرام سماوی و زمین

« إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ... لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ!» (۱۶۴ / بقره)

جمله فوق اشاره دارد به اجرام آسمانی و زمین (که آن هم یکی از کرات است) و به آن چه که ترکیبات آن ها از عجایب خلقت و بدایع صنع دارد، از اشکالی که قوام اسمای آن ها بر آن است و مواردی که جرم آن ها از آن تألیف و ترکیب یافته و تحولی که بعضی از آن ها را به بعضی دیگر مبدل می کند و نقص و زیادتی که عارض بعضی از آن ها می شود و این همه مفرداتش مرکب و مرکباتش تجزیه می شود، هم چنان که فرمود: « أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا - آيا نمی بیند که ما به زمین می پردازیم و از اطرافش کم می کنیم؟» (۴۱ / رعد) و نیز فرمود: « أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا آيا کسانی که کفر ورزیدند، ندیدند که آسمان ها و زمین درهم و

یکپارچه بود، ما آن ها را شکافته و از هم جدا کردیم...؟» (۳۰ / انبیاء) (۱)

مفهوم جنود آسمان ها و زمین

« وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ! » (۴ / فتح)

کلمه «جُنُد» به معنای جمع انبوهی از مردم که غرضی واحد آن ها را دور هم جمع کرده باشد و به همین جهت به لشکری که می خواهند یک مأموریت انجام دهند «جُنُد» گفته می شود.

سیاق آیه شهادت می دهد به این که مراد به جنود آسمان ها و زمین اسبابی است که در عالم دست در کارند، تا چه آن هایی که به چشم دیده می شوند و چه آن ها که دیده نمی شوند. پس این اسباب واسطه هایی هستند بین خدای تعالی و خلق او و آن چه را که او اراده کند اطاعت می کنند و مخالفت نمی ورزند.

آوردن جمله مورد بحث بعد از جمله « هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ... - اوست که آرامش را نازل کرد...» برای این بود که دلالت کند بر این که همه اسباب و عللی که در عالم هستی است از آن خداست. پس او می تواند هر چه را بخواهد به هر چه که خواست برساند و چیزی نیست که بتواند بر اراده او غالب شود. برای این که می بینیم زیاد شدن ایمان مؤمنین را به انزال سکینت در دل های آنان مستند می کند. (۲)

مفهوم کلید گنجینه های آسمان و زمین

« لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ! » (۱۲ / شوری)

کلمه «مَقَالِيد» به معنای مفاتیح است، یعنی کلیدها و این که برای آسمان ها و زمین کلید اثبات می کند دلالت دارد بر این که آسمان ها و زمین گنجینه هایی هستند برای آن چه که در عالم به ظهور می رسد و آن چه که از حوادث و آثار وجودی که به وقوع می پیوندد. (۳)

کیفیت متحول آسمان و زمین

۱- میزان ج: ۲، ص: ۳۵۰

۲- میزان ج: ۳۶، ص: ۱۰۱

۳- میزان ج: ۳۵، ص: ۴۲

«وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ!» (۱۱ و ۱۲ / طارق)

مراد به آسمان صاحب «رَجْع» همین تحولاتی است که در آسمان برای ما محسوس است که ستارگان و اجرامی در یک طرف آن غروب و از طرف دیگر دوباره طلوع می کنند.

مراد به زمین صاحب «صَدْع» شکافتن زمین و رویدن گیاهان از آن است. مناسبت این دو سوگند با مسئله معاد بر کسی پوشیده نیست. (۱)

چگونگی آفرینش آسمان ها

ماده اولیه آسمان چه بود؟

۱- المیزان ج: ۴۰، ص: ۱۷۵

« ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ...! » (۱۱ / فصلت)

– « وَهِيَ دُخَانٌ! »

جمله فوق چنین معنا می دهد که خدای تعالی متوجه آسمان شد تا آن را بیافریند، که چیزی بود که خدا نامش را «دُخَانٌ» - دود» گذاشت و آن ماده ای بود که خدا به آسمانش درآورد و آن را هفت آسمان کرد، بعد از آن که از هم متمایز نبودند و همه یکی بود به همین جهت در آیه مورد بحث آن را مفرد آورد و فرمود: «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ!» و فرمود: «السَّمَوَاتِ». (۱)

متمایز شدن هفت آسمان

« فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا! » (۱۲ / فصلت)

معنای اصلی «قضا» جدا کردن چند چیز از یکدیگر است. این جمله و آیات می فهماند که آسمانی که خدا متوجه آن شد به صورت دود بود و امر آن از نظر فعلیت یافتن وجود مبهم و غیر مشخص بود. خدای تعالی امر آن را متمایز کرد و آن را در دو روز هفت آسمان قرار داد. « البته منظور از روز پاره ای از زمان است نه روز معمولی و معهود ذهن ما.»

این آیه شریفه با آیه قبلی اش ناظر به تفصیل اجمالی است که در آیه «أَوَلَمْ يَرَالَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا - آیا کسانی که کافر شدند ندیدند که آسمان ها و زمین یکپارچه بود، ما آن ها را از هم جدا کردیم،» (۳۰ / انبیاء) متعرض آن بود.

«وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا!»

معنی آیه فوق این است که خدای سبحان در هر آسمانی امر آن آسمان را که منسوب و متعلق به خود آن آسمان است به اهل آسمان یعنی ملائکه ساکن در آن وحی می کند. (۱)

آسمان دنیا

«وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ!» (۱۲ / فصلت)

در این آیه شریفه کلمه «سَمَاء» را مقید به «دُنْيَا» کرد و فرمود: آسمان دنیا را با چراغ هایی زینت دادیم، تا دلالت کند بر این که آن آسمانی که قرارگاه ستارگان است نزدیک ترین آسمان به کره زمین است، چون به حکم آیه «خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا - هفت آسمان را طبقه به طبقه آفرید،» (۳ / ملک) آسمان ها روی هم قرار دارند.

از ظاهر این که فرمود: آن را با چراغ هایی زینت دادیم و این که در آیه «إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ،» (۶ / صافات) صریحا فرموده که آن چراغ ها عبارتند از ستارگان، بر می آید ستارگان همه در آسمان دنیا و پایین تر از آن قرار دارند و برای زمین قندیل هایی می مانند که آویزان شده باشند. (۲)

هفت آسمان چیست و کجا قرار دارند؟

«فَقَضَيْنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ...!» (۱۲ / فصلت)

از ظاهر آیات سوره «حَمَّ سَجْدَه» در قرآن کریم در مورد آفرینش و تقدیر آسمان ها و زمین مطالبی به شرح زیر به دست می آید:

۱ - آسمان دنیا از بین آسمان های هفتگانه عبارت است از آن فضایی که این ستارگان بالای سرما قرار دارند.

۱- المیزان ج: ۳۴، ص: ۲۶۴

۲- المیزان ج: ۳۴، ص: ۲۷۰

۲- این آسمان های هفتگانه نامبرده، همه جزو خلقت جسمانی اند و خلاصه همه در داخل طبیعت و ماده هستند و نه ماورای طبیعت. چیزی که هست این عالم طبیعت هفت طبقه است، که هر یک روی دیگری قرار گرفته و از همه آن ها نزدیک تر به ما، آسمانی است که ستارگان و کواکب در آن جا قرار دارند. و اما آن شش آسمان دیگر، قرآن کریم هیچ حرفی درباره شان نزده، جز این که فرموده روی هم قرار دارند.

۳- منظور از آسمان های هفتگانه، سیارات آسمان و یا خصوص بعضی از آن ها از قبیل خورشید و ماه و غیر آن دو نیست.

۴- اگر در آیات و روایات آمده که آسمان ها منزلگاه ملائکه است و یا ملائکه از آسمان نازل می شوند و امر خدای تعالی را با خود به زمین می آورند و یا ملائکه با نامه اعمال بندگان به آسمان بالا می روند و یا این که آسمان درهایی دارد، که برای کفار باز نمی شود و یا این که ارزاق از آسمان نازل می شود و یا مطالبی دیگر غیر این ها، که آیات و روایات متفرق بدان ها اشاره دارند، بیش از این دلالت ندارند که امور نامبرده نوعی تعلق و ارتباط با آسمان ها دارند، اما این که این تعلق و ارتباط نظیر ارتباطی است که مابین هر جسمی با مکان آن جسم می بینیم، بوده باشد، آیات و روایات هیچ دلالتی بر آن ندارند.

امروز این مسئله واضح و ضروری شده که کرات و اجرام آسمانی هر چه و هر جا که باشند، موجودی مادی و عنصری جسمانی هستند، که آن چه از احکام و آثار که در عالم زمینی ما جریان دارد، نظیرش در آن ها جریان دارد و آن نظامی که در آیات شریفه قرآن برای آسمان و اهل آسمان ثابت شده و آن اموری که در آن ها جریان می یابد هیچ شباهتی به این نظام عنصری و محسوس در عالم زمینی ما ندارد، بلکه به کلی منافی با آن است.

ملائکه برای خود عالمی دیگر دارند، عالمی است ملکوتی که (نظیر عالم مادی ما) هفت مرتبه دارد، که هر مرتبه اش را آسمانی خوانده اند و آثار و خواص آن مراتب را آثار و خواص آن آسمان ها خوانده اند، چون از نظر علو مرتبه و احاطه ای که به زمین دارند، شبیه به آسمانند، که آن نیز نسبت به زمین بلند است و از هر سو زمین را احاطه کرده است، این تشبیه را بدان جهت کرده اند که درک آن تا حدی برای ساده دلان آسان شود. (۱)

راه های ارتباط در آسمان های هفتگانه

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقٍ...!» (۱۷ / مؤمنون)

مراد به «طرائق» هفتگانه، آسمان های هفتگانه است و اگر آسمان ها را طرائق یعنی راه های عبور و مرور نامید، از این باب بود که آسمان ها محل نازل شدن امر از ناحیه خداست، به سوی زمین. هم چنان که فرمود: «يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ أَمْرًا» (۵ / سجده) را از آسمان تا زمین تدبیر نموده، آن گاه به سوی او عروج می کند!» (۵ / سجده)

و نیز راه هایی است که اعمال ما، در صعودش به سوی خدای سبحان و ملائکه در هبوطشان و عروجشان طی می کنند. درباره عمل فرمود: «... إِلَيْهِ يَصِيءُ عَدُوُّ الْكَلِيمِ الطَّيِّبِ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ - ... کلمه طیب به سوی او بالا می رود و عمل صالح آن را در بالا تر رفتن مدد می دهد!» (۱۰ / فاطر) درباره ملائکه فرمود: «وَمَا تَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ - نازل نمی شویم مگر به امر پروردگارت!» (۶۴ / مریم)

- «وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ!»

- شما از ما منقطع و بی ارتباط نیستید و از تحت مراقبت ما بیرون نمی باشید، بلکه این راه های هفتگانه میان ما و شما نصب شده تا فرستادگان ملکی ما دائما در نزول و صعود باشند و امر ما را به سوی شما و اعمال شما را به سوی ما بیاورند. (۱)

مفهوم طباق بودن آسمان های هفتگانه

«الَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا؟» (۱۶ - ۱۵ / نوح)

مطابق بودن هفت آسمان با یکدیگر بدین معنا است که بعضی بر بالای بعضی دیگر قرار گرفته باشد و یا به معنای این است که مثل هم باشند.

این که آسمان ها را هفتگانه خوانده - آن هم در زمینه ای که می خواهد اقامه حجت کند - دلالت دارد بر این که مشرکین معتقد به هفتگانه بودن آسمان بودند و آن را امری مسلم می شمردند و قرآن با آنان به وسیله همین چیزی که خود آنان مسلم می دانستند احتجاج کرده است.

داستان هفتگانه بودن آسمان ها که در کلام نوح علیه السلام (در این آیه) آمده، به خوبی دلالت دارد بر این که این مسئله از انبیاء علیهم السلام از قدیمی ترین

زمان ها رسیده است. (۱)

هماهنگی در خلقت هفت آسمان

«الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ!» (۳ / ملک)

آن خدایی که هفت آسمان را آفرید، در حالی که «طباق» هستند یعنی، مطابق و مثل همند. در آفرینش رحمان هیچ تفاوتی نمی بینی!

منظور از نبودن تفاوت در خلق این است که تدبیر الهی در سراسر جهان زنجیروار متصل به هم است. خدای عزوجل اجزای عالم خلقت را طوری آفریده که هر موجودی بتواند به آن هدف و غرضی که برای آن خلق شده برسد و این از به مقصد رسیدن آن دیگری مانع نشود و یا باعث فوت آن صفتی که برای رسیدنش به هدف نیازمند است، نگردد.

در این دو آیه به این نکته اشاره شده که نظام جاری در عالم نظامی است واحد و متصل الاجزاء و مرتبط الابعاض. (۲)

چگونگی حفظ آسمان ها و کرات سماوی

«اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا!» (۲ / رعد)

«عمود» چیزی است که خیمه به آن تکیه دارد و می ایستد.

غرض این آیه یاد دادن دلیل ربوبیت پروردگار متعال است و این که او واحد است و شریک ندارد و آن آسمان ها است که بدون پایه و ستونی که شما با چشمتان ببینید که بر آن تکیه داشته باشد همچنان مرفوع و بلند است و در آن نظامی جریان دارد، شمسی و قمری دارد که تا زمانی معین در آن می چرخند. و لابد باید کسی باشد که قیام به این امور بکند و آسمان ها را بدون پایه بلند کند و نظام در آن ها منتظم سازد و شمس و قمر را مسخر کند و امور عالم را تدبیر نماید.

پس این که فرمود: «الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا»، معنایش این می شود که خداوند آسمان را از زمین جدا کرد و میان آن دو فاصله ای گذاشت، فاصله ای که باعث

۱- المیزان ج: ۳۹، ص: ۱۷۸

۲- المیزان ج: ۳۹، ص: ۱۴

شد آسمان مسلط بر زمین بشود و اشعه خود را بر زمین بتاباند و باران و صاعقه خود را به زمین بفرستد و هم چنین آثار دیگر. پس آسمان بر بالای زمین بدون ستونی محسوس که انسان اعتماد بر آن احساس کند ایستاده است. پس هر انسانی باید متوجه شود که لابد کسی آن را بدون ستونی نگه داشته و نمی گذارد جا به جا بشود و آن را از فرو ریختن از مدارش نگه داشته است.

پس این که فرمود: «رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا»، و آسمان ها را وصف کرد به این که پایه ای که شما بینید ندارند، مقصودش این بوده که آسمان ها اصلاً پایه ندارند و در نتیجه وصف «تَرَوْنَهَا» وصفی توضیحی بوده باشد و مفهوم نداشته باشد، (و نتوان نتیجه گرفت که پس پایه های ندیدنی دارد!)

و نیز مقصودش این بوده که پایه های محسوس ندارد تا بر این دو تقدیر معنایش این شود که حال که پایه ندارد پس خدا آن را بدون وساطت سببی سر پا نگه داشته است و اگر پایه می داشت مثل سایر چیزهایی که پایه دارد آن پایه ها نمی گذاشت که بیفتد و دیگر احتیاج به خدای سبحان نداشت. آری معنای آیه شریفه این نیست، همچنان که اوهام عامیانه همین را می پندارد، که تنها چیزهای استثنایی را که علل و اسباب آن ها معلوم نیست به خدا نسبت می دهند مانند امور آسمانی و حوادث جوی و روح و امثال آن.

چه، کلام خدای تعالی صریح بر این است که اولاً هر چیزی که اسم چیز بر آن اطلاق شود جز خدای تعالی همه مخلوق خداست و هیچ خلقی و امری خالی و بدون استناد به خدا نیست. ثانیاً تصریح می کند بر این که سنت اسباب در تمامی اجزای عالم جریان دارد و خدا بر صراط مستقیم است (که همان صراط علیت و سببیت است).

بنابراین اگر مثلاً سقفی را دیدیم که روی پایه خود ایستاده باید بگوییم به اذن خدا و با وساطت این سبب خاص ایستاده است. و اگر جرمی آسمانی را بینیم که بدون ستون ایستاده باز هم باید بگوییم که به اذن خدا و با وساطت اسبابی مخصوص به خود مانند طبیعت خاص یا جاذبه عمومی ایستاده است.

وجه تفسیر به جمله «بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا»، این ها نیست بلکه وجه آن این است که می خواهد فطرت خواب رفته بشر را بیدار کند، تا به جستجوی سبب آن برخیزد و پس از جستجو در آخر به خدای سبحان پی ببرد. (۱)

حفظ موجودات سماوی از سقوط به زمین

« أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ وَ... يُمَسِّكُ السَّمَاءَ؟ » (حج / ۶۵)

این استشهاد دیگری است بر عموم قدرت خدا و مقابله میان تسخیر آن چه در زمین است و تسخیر کشتی ها در دریا، تأیید می کند که مراد به زمین خشکی، در مقابل دریاست و بنابراین تعقیب دو جمله به جمله «وَأَيُّمَسِّكُ السَّمَاءَ» می رساند که حاصل مقصود این است که خدا آن چه در آسمان و آن چه در دریاهاست، مسخر برای شما کرده است.

مراد به آسمان، جهت بالا- و موجودات بالا-ست. پس نمی گذارد که آن موجودات فروریزد و به زمین بیفتند، مگر به اذن خودش، که با اذن او احیاناً سنگ های آسمانی و صاعقه و امثال آن به زمین می افتند.

خداوند این آیه را با دو صفت رأفت و رحمت ختم فرمود، تا نعمت را متمیم نموده و منت را بر مردم تمام کرده باشد. (۱)

آسمان، سقفی محفوظ

« وَ جَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا...! » (انبیاء / ۳۲)

گویا مراد به این که فرمود: آسمان را سقفی محفوظ کردیم این باشد که آن را از شیطان ها حفظ کردیم.

در جای دیگر فرمود: « وَ حَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ - آسمان را از هر شیطان رانده شده حفظ کردیم! » (حجر / ۱۷) مراد به این که در پایان آیه فرموده: «مردم از آیات آن رو می گردانند» این است که حوادث جوی را می بینند و با این که دلیل روشنی بر مدبر واحد و ایجادکننده واحداست باز متوجه نمی شوند. (۲)

آسمان و طرایق آن

« وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُوكِ! » (ذاریات / ۷)

کلمه «حُبُوكِ» به معنای حسن و زینت است و به معنای خلقت عادلانه نیز می باشد. وقتی جمع بسته می شود معنایش طریقه یا طرایق خواهد بود، یعنی آن خط، خطی که در هنگام وزش باد به روی آب پیدا می شود و معنای آیه بنابر معنای اول

۱- المیزان ج: ۲۸، ص: ۲۹۱

۲- المیزان ج: ۲۸، ص: ۱۱۶

چنین می شود:

- به آسمان دارای حسن و زینت سوگند می خورم.

و بنا بر معنای دوم چنین می شود:

- به آسمان که خلقتی معتدل دارد سوگند!

و بنا بر معنای سوم چنین می شود:

- به آسمانی که دارای خطوط است سوگند!

که در این صورت به آیه « وَ لَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ » نظر دارد و بعید نیست ظهورش در معنای سوم بیشتر باشد، برای این که آن وقت سوگند با جوابش مناسب تر خواهد بود، چون جواب قسم عبارت است از اختلاف مردم و تشتت آنان در طریقه هایی که دارند - « اِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ...! » (۸ / ذاریات) (۱)

آسمان، محل نزول رزق و قرارگاه بهشت موعود

« وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوَعَّدُونَ ! » (۲۲ / ذاریات)

مراد به «سَمَاء» جهت علو است چون هر چیزی که بلندتر از ما است و ما را در زیر پوشش خود قرار داده چنین چیزی را در لغت عرب سماء می گویند. مراد به رزق باران است که خدای تعالی آن را از آسمان یعنی از جهت بالای سر ما بر زمین نازل می کند و به وسیله آن انواع گیاهانی که در مصرف غذا و لباس و سایر انتفاعات ما صرف می شود، بیرون می آورد.

ممکن هم هست بگوییم، اصلاً منظور از آسمان معنای لغوی کلمه که جهت علو باشد نیست، بلکه منظور از آن عالم غیب باشد، چون همه اشیاء از عالم غیب به عالم شهود می آیند، که یکی از آن ها رزق است، که از ناحیه خدای سبحان نازل می شود. مؤید این معنا آیاتی است که همه موجودات را نازل شده از ناحیه خدا می داند:

از چارپایان هشت جفت برایتان نازل کرد، (۶ / زمر)

ما آهن را که در آن قوتی شدید است نازل کردیم، (۲۵ / حدید)

- « وَ اِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنزِلُهُ اِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ ! » (۲۱ / حجر)

که آیه آخری به طور کلی همه موجودات را نازل شده از ناحیه خدا می داند و می فرماید: هیچ موجودی نیست مگر آن که خزینه هایش نزد ماست، آن چه تنها از موجودات می بینید اندازه گیری شده و به اصطلاح درخور شده عالم شماس است. مراد به

رزق هم تمامی موجوداتی است که انسان در بقایش بدان ها محتاج و از آن ها بهره مند است، چه خوردنی ها و چه نوشیدنی ها و چه پوشیدنی ها و چه مصالح ساختمانی و چه همسران و فرزندان و چه علم و چه قدرت و چه سایر این ها از فضایل نفسانی.

- وَ مَا تُوعَدُونَ!

- آن چه وعده داده شده اید نیز در آسمان است!

حال ببینیم منظور از آن چیست؟

ظاهراً مراد به آن بهشتی است که به انسان ها وعده اش را داده و فرموده: «عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى - بهشتی که آخرین قرارگاه است در نزدیکی سدره المنتهی است!» (۱۴ و ۱۵/نجم) (۱)

وجود جنبندگان در آسمان ها

« وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ...! » (۲۹ / شوری)

کلمه «بَثَّ» به معنای منتشر کردن است و کلمه «دَابَّةٍ» به معنای هر جنبنده ای است که روی زمین حرکت می کند. پس این کلمه شامل تمامی حیوانات یعنی جانداران می شود.

معنای آیه چنین است:

و یکی از آیاتش خلقت آسمان ها و زمین و جنبندگانی است که در آن دو منتشر کرده و او هر وقت بخواهد می تواند آن ها را جمع آوری کند.

از ظاهر آیه بر می آید که در آسمان ها نیز جنبندگانی هست و این که بعضی جنبندگان آسمان را به ملائکه تفسیر کرده اند، صحیح نیست، زیرا اولاً آیه شریفه مطلق است و نمی شود بدون دلیل آن را مقید به یک نوع جاندار کرد و در ثانی اصولاً اطلاق کلمه «دَابَّةٍ - جنبنده» بر فرشتگان معهود نیست.

« وَ هُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ! »

این جمله اشاره است به حشر جنبندگان که در زمین منتشر کرده است. دلالتی نیست بر این که جانداران آسمان همه مانند انسان دارای عقلند. چون همین مقدار کافی است که برای خود شعوری داشته باشند و به حکم آیه « وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ ... ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ - هیچ جنبنده ای در زمین و پرنده ای که با دو بال خود پرواز می کند، نیست، مگر این که آن ها نیز مانند شما امت هایی هستند، ما در این کتاب از هیچ چیز فروگذار نکردیم و سپس همه ایشان به سوی

(۳۸ / انعام) همه جانداران دارای شعوری مخصوص به خود هستند. (۱)

چگونگی آفرینش زمین

تکون زمین، مراحل و زمان آن؟

۱- المیزان ج: ۳۵، ص: ۹۴

« خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ...! » (۹ / فصلت)

- زمین را در دو روز خلق کرد.

دو روزی که خدا در آن زمین را آفریده دو قطعه از زمان است، که در آن تکون زمین و زمین شدن آن تمام شده است. و اگر آن را دو قطعه از زمان خواند، نه یک قطعه، برای این بود که دلالت کند بر این که زمین در تکون نخستین خود، دو مرحله متغایر را طی کرده است: یکی مرحله خامی و کالی و دوم مرحله پختگی و رسیده شدن و به عبارت دیگر، یکی مرحله ذوب بودن، و دیگری مرحله منجمد شدن و امثال این تعبیرها.

منظور از کلمه «یَوْم» در جمله «خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ - زمین را در دو روز خلق کرد»، پاره ای از زمان است نه دو روز از روزهای معمولی و معهود ذهن ما، چون روز از نظر ما ساکنان زمین عبارت است از مقدار حرکت کره زمین به دور خودش، که یک دور آن را یک روز (و یا به عبارت دیگر یک شبانه روز) می نامیم و احتمال این که مراد به دو روز در آیه چنین روزی باشد احتمالی است فاسد. (۱)

ایجاد کوه ها و تقدیر ارزاق

« وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَ بَارَكَ فِيهَا وَ قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ! »

(۱۰ / فصلت)

- و قرار داد در زمین کوه هایی ریشه دار و ثابت.

- در زمین خیر بسیاری قرار داد که موجودات زنده روی زمین از نبات و حیوان و انسان در زندگی خود انواع بهره ها از آن خیرات می برند.

- وَ قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ...!

و آن چه قوت و رزق هست در چهار روز (چهار فصل) پدید آورده...!

مفسرین در پاسخ این سؤال که چرا آیه را حمل نکنیم بر این که قرار دادن کوه ها و تقدیر ارزاق در چهار روز بوده؟ گفته اند: برای این که لازمه اش این می شود که روی هم خلقت زمین و آن چه در آن است در شش روز انجام شده باشد و چون بعد از این آیه می فرماید که آسمان ها در دو روز خلق شده، در نتیجه مجموع هشت روز می شود، در حالی که قرآن کریم مکرر فرموده که روی هم خلقت آسمان ها و زمین در شش روز بوده است. (البته منظور از روز پاره ای از زمان است نه روز معمولی!)

آیه شریفه فوق، ظهورش در غیر آن چیزی است که مفسرین گفته اند. قرائنی که در پیرامون هست تأیید می کند که مراد به تقدیر اقوات زمین در چهار روز، تقدیر آن در چهار فصل است، که بر حسب ظاهر حس به دنبال میل شمالی و جنوبی خورشید پدید می آید، پس ایام چهارگانه همان فصول چهارگانه است.

و اما ایامی که در این آیات برای خلقت آسمان ها و زمین آمده، چهار روز است، دو روز برای خلقت زمین و دو روز برای به پا داشتن آسمان های هفتگانه، بعد از آن که دود بود. و اما ایامی که در آن اقوات درست شده است، نه خلقت آن ها، و آن چه که در کلام خدای تعالی مکرر آمده این است که خدای تعالی آسمان ها و زمین را در شش روز آفریده، نه مجموع خلق و تقدیر را. مراد بیان تقدیر ارزاق زمین در چهار فصل سال است.

«سَوَاءٌ لِّلسَّائِلِينَ!»

معنای جمله فوق این است که اقوات تقدیر شده فراهم شد، فراهم شدنی مخصوص برای محتاجان! ممکن هم هست معنایش این باشد که خدا اقوات را تقدیر کرد، در حالیکه برای محتاجان یکسان و برابر بود، به طوری که همه از آن استفاده کنند، نه زیاد و نه کم!

و منظور از سائلین، انواع نباتات و حیوانات و انسان است، که همه در بقای خود محتاج به ارزاقند و به اعتبار این احتیاج ذاتی آنان را «درخواست کننده» خواند، چون با زبان حال از پروردگار خود رزق می خواهند. (۱)

رام کردن زمین برای تسهیل حیات

« وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ! »

(۱۵ / ملک)

کلمه «ذُلُول» در مرکب ها به معنای مرکب رام و رهوار است و کلمه «مَنَاكِب» نام محل برخورد استخوان بازو با شانه است. و اگر نقاط مختلف زمین را منکب ها خوانده استعاره است. و اگر زمین را - چون اسبی رام - خواند و قطعات آن را - پشت، گرده، منکب و شانه - نامید، به این اعتبار بود که زمین برای انواع تصرفات انسان رام است، نه چموشی زلزله دارد و نه از تصرفات بشر امتناع می ورزد.

معنای آیه این است که خدای تعالی آن کسی است که زمین را منقاد و رام شما کرد، تا بتوانید بر پشت آن قرار بگیرید و از این قطعه به آن قطعه اش بروید و از رزقش که او برایتان مقدر فرموده بخورید و به انواع مختلفی برای به دست آوردن آن رزق در زمین تصرف کنید.

در نامیدن زمین به نام «ذُلُول» و تعبیر این که بشر روی شانه های آن قرار دارد، اشاره ای است روشن به این که زمین نیز یکی از سیارات است. و این همان حقیقتی است که علم هیئت و آسمان شناسی بعد از قرن ها بگو و مگو و بحث بدان دست یافته است. (۱)

آمادگی زمین و عوامل حیات

« أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا وَ...؟ » (۶ تا ۱۶ / نبأ)

- مگر ما نبودیم که زمین را برای شما قرارگاه کردیم، (تا بتوانید در آن قرار بگیرید و در آن تصرف کنید).

- « وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا، »

کلمه «أَوْتَادًا» جمع وتد به معنای میخ است و اگر کوه ها را میخ ها خوانده شاید از این جهت بوده که پیدایش عمده کوه هایی که در روی زمین است از عمل آتش فشان های تحت الارضی است، که یک نقطه از زمین را می شکافد و مواد مذاب زمینی از آن فوران می کند و به اطراف آن نقطه می ریزد و به تدریج اطراف آن نقطه بالا می آید تا به صورت میخی که روی زمین کوبیده باشند، در آید و باعث سکون و آرامش فوران آتش فشان زیرزمین گردد و اضطراب و نوسان زمین از بین برود.

- « وَ خَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا، »

شما را جفت جفت از نر و ماده آفریدیم، تا سنت ازدواج و تناسل در بینتان جریان یابد، در نتیجه نوع بشر تا روزی که خدا خواسته باشد باقی بماند.

«وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُباتًا»-

کلمه «سُبات» به معنای راحتی و فراغت است، چون خوابیدن باعث آرامش و تجدید قوای حیوانی و بدنی می شود و خستگی ناشی از بیداری و تصرفات در بدن از بین می رود.

«وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا»-

ما شب را چون لباس ساتری قرار دادیم که با ظلمتش همه چیز را و همه دیدنی ها را می پوشاند، همان طور که لباس بدن را و این خود سببی است الهی، که مردم را به دست کشیدن از کار و حرکت می خواند و متمایل به سکونت و فراغت و برگشتن به خانه و خانواده می سازد.

«وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا»-

ما روز را زمان زندگی شما و یا محل زندگی شما کردیم، تا در آن از فضل پروردگارتان طلب کنید.

«وَوَبَّيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا»-

یعنی بر بالای سرتان هفت آسمان شدیدالبنا قرار دادیم.

«وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا»-

و چراغی رخشان برافروختیم.

کلمه «وَهَّاج» به معنای چیزی است که نور و حرارت شدیدی داشته باشد و منظور از چراغ وهاج خورشید است.

«وَ أَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا»-

کلمه «مُعْصِرَات» به معنای ابرهای بارنده است. معنا چنین می شود که ما به وسیله بادهای فشارنده آبی ریزان نازل کردیم.

«لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَ نَبَاتًا»-

یعنی این کار را کردیم تا دانه ها و نباتاتی (که مایه قوت آدمیان و حیوانات است) بیرون آوریم.

«وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا»

و باغ های پر درخت پدید آورديم.

«جَنَّاتٍ أَلْفَافٍ» به معنای درختان انبوه و درهم رفته است. (۱)

گهواره بودن زمین و ایجاد راه ها

۱- المیزان ج: ۳۹، ص: ۴۲۱

«الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا!» (۱۰ / جاثیه)

- خدا آن کسی است که زمین را برای شما طوری آفرید که در دامن آن پرورش یابید آن طور که اطفال در گهواره تربیت شده و نشو و نما می کنند.

- و در زمین برای شما راه ها و شاهراه ها درست کرد تا به وسیله آن ها به سوی مقاصد خود راه یافته و هدایت شوید. (۱)

زمین و نعمت های زمینی

«وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ!» (۱۰ تا ۱۲ / رحمن)

کلمه «انام» به معنای مردم است و اگر از خلقت زمین تعبیر کرده به «وَضَع» برای این بود که درباره آسمان در آیه قبلی تعبیر کرده بود به «رفع» و خواسته بفهماند زمین پایین و آسمان بالاست، چون در عرب هر افتاده پست را «وضیع» گویند و این خود لطافتی در تعبیر است.

- «فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ النَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ»

مراد به «فاکِهَةٌ» میوه های غیر خرماست. و کلمه «اکمام» غلاف خرماست که آن را «طَلَع» نیز گویند.

- «وَ الْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَ الرِّيحَانُ»

کلمه «حَبُّ» به معنی دانه است و تقدیر کلام این است که در زمین دانه و ریحان نیز هست. و منظور از دانه هر چیزی است که قوت و غذا از آن درست شود، مانند گندم و جو و برنج و غیره. و کلمه «عَصْف» به معنای غلاف و پوسته دانه های نامبرده است، که در فارسی آن را سبوس می گویند. البته بعضی آن را به برگ مطلق زراعت و بعضی دیگر به برگ خشک زراعت تفسیر کرده اند. و کلمه «رِیحَان» به معنای همه گیاهان معطر (چون نعناع و مرزه و ریحان و آویش و پونه و امثال این ها)، است.

«فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ؟»

کلمه «آلاء» به معنای نعمت است و خطاب در آیه متوجه عموم جن و انس است. به خاطر همین که خطاب را متوجه کل اجنه و انسان ها نموده توانسته در خلال بر شمردن نعمت ها و آلاء رحمان از شدايد روز قیامت و عقوبت های مجرمین و اهل آتش

خبر دهد و آن‌ها را هم جزو نعمت‌ها برشمارد.

آری همین شداید و عقوبت‌ها وقتی به کل انسان‌ها و اجنه مقایسه شود نعمت می‌شود. چون در نظام هستی بدکاران و اهل شقاوت را به سرنوشتی که مقتضای عمل ایشان و اثر کردار خود آنان باشد سوق داد، از لوازم صلاح نظام عام جاری در کل و حاکم بر جمیع است و خود نعمتی نسبت به کل عالم جن و انس است، هر چند که نسبت به طایفه‌ای خاص یعنی مجرمین نعمت و عذاب باشد.

پس آن‌چه از عذاب و عقاب که در آتش برای اهل آتش است و آن‌چه از کرامت و ثواب که در بهشت برای اهلش آماده شده، هر دو نوع آلاء و نعمت‌های خداست برای کل جن و انس، همان‌طور که خورشید و قمر و آسمان بلند و زمین پست و نجم و شجر و غیر این‌ها آلاء و نعمت‌هایی است بر اهل دنیا. (۱)

مفهوم نزول موجودات زمینی و مواد کانی

« وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعٌ لِلنَّاسِ! » (۲۵ / حدید)

ظاهراً «انزال» در این آیه نظیر آن در آیه « وَ أَنْزَلَ لَكُم مِّنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ » در سوره زمر آیه ۶ باشد. اگر خلقت مخلوقات زمینی را انزال نامیده، به این اعتبار است که خدای تعالی ظهور اشیاء در عالم هستی را بعد از عدم انزال خوانده، به این اعتبار که هر موجودی از موجودات نزد خدا و در عالم غیب خزینه‌ها دارد و آن موجود پس از آن که اندازه‌گیری شده و درخور عالم شهادت شده به ظهور پیوسته است. و این خود نوعی نزول است، هم چنان که در سوره حجر فرموده: « وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ - هیچ موجودی نیست مگر آن که نزد ما خزینه‌هایی از آن هست و ما نازلش نمی‌کنیم مگر به اندازه‌ای معلوم. » (۲۱ / حجر)

«فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعٌ لِلنَّاسِ»

کلمه «بأس» به معنای تأثیر شدید است، لکن غالباً در شدت در دفاع و جنگ استعمال می‌شود و بدین جهت فرموده در آهن بآسی شدید است، که لایزال جنگ‌ها و مقاتلات انواع دفاع‌ها نیاز به آهن داشته است. چون اقسام سلاح‌هایی که درست می‌کرده‌اند از آهن بوده و بشر از دیرباز به این فلز دست یافته، متوجه منافعش شده و آن را استخراج کرده است.

و اما منافع دیگری که این فلز برای مردم دارد احتیاج به بیان ندارد، چون می‌بینیم که آهن در تمامی شعب زندگی و صنایع مربوط به آن‌ها دست و

دخالت دارد. (۱)

زمین، محل زندگی و مرگ انسان ها

« أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا أَحْيَاءَ وَ أَمْواتًا وَ...؟ » (۲۵ تا ۲۷ / مرسلات)

کلمه «کِفَات» به معنای جمع کردن و ضمیمه کردن است. می فرماید: مگر ما نبودیم که زمین را کفات کردیم، یعنی چنان کردیم که همه بندگان را در خود جمع می کند، چه مرده ها را و چه زنده ها را. بعضی گفته اند معنی آیه این است که مگر ما زمین را ظرف هایی برای جمع احیاء و اموات نکردیم. (۲)

مفهوم زمین های هفتگانه

« اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ! » (۱۲ / طلاق)

- خدایی که هفت آسمان خلق کرد و از زمین هم مثل آن را بیافرید...

از ظاهر جمله «وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ» برمی آید که مراد به مثل مثلث عددی است. یعنی همان طور که آسمان هفت عدد است، زمین هم مثل آن هفت است.

حال باید دید منظور از هفت زمین چیست؟ در این باب چند احتمال هست:

اول - این که بگوییم منظور از هفت زمین هفت عدد از کرات آسمانی است، که ساختمانش از نوع ساختمان زمینی است که ما در آن زندگی می کنیم.

دوم - این که بگوییم منظور از آن تنها زمین خود ماست که دارای هفت طبقه است، که (چون طبقات پیاز) روی هم قرار دارند و به تمام کره احاطه دارند و ساده ترین طبقاتش همین طبقه اولی است که ما روی آن قرار داریم.

سوم - این که بگوییم منظور از زمین های هفتگانه اقلیم ها و قسمت های هفتگانه روی زمین است، که (علمای جغرافی قدیم) بسیط زمین را به هفت قسمت (یا قاره) تقسیم کرده اند.

این چند وجه، وجوهی است که هر یک طرفدارانی دارد. (۳)

خورشید و ماه

مفهوم جریان و حرکت خورشید

١- الميزان ج: ٣٧، ص: ٣٥٨

٢- الميزان ج: ٣٩، ص: ٤٠٧

٣- الميزان ج: ٣٨، ص: ٣٠٠

« وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ! » (۳۸ / یس)

«جریان شمس» همان حرکت آن است. معنای آیه این است که - خورشید به طرف قرار گرفتن خود حرکت می کند. و یا تا آن جا که قرار گیرد حرکت می کند، یعنی تا سرآمدن اجلش و یا تا زمان استقرار و یا محل استقرارش حرکت می کند.

حال بینیم معنای جریان و حرکت خورشید چیست؟

از نظر حس اگر حساب کنیم، حس آدمی برای آفتاب اثبات حرکت می کند، حرکتی دورانی، پیرامون زمین. و اما از نظر علمی تا آن جا که بحث های علمی حکم می کند درست به عکس است، یعنی خورشید دور زمین نمی چرخد، بلکه زمین به دور خورشید می گردد و نیز اثبات می کند، که خورشید با سیاراتی که پیرامون آنند به سوی ستاره «نصر ثابت» حرکت انتقالی دارند.

به هر حال حاصل معنای آیه شریفه این است که آفتاب لایزال در جریان است، مادام که نظام دنیوی بر حال خود باقی است، تا روزی که قرار گیرد و از حرکت بیفتد و در نتیجه دنیا خراب گشته و این نظام باطل گردد.

و اما این که بعضی جریان خورشید را بر حرکت وضعی خورشید به دور مرکز خود حمل کرده اند، درست نیست، چون خلاف ظاهر «جری» است، زیرا «جری - جریان» دلالت بر انتقال از مکانی به مکانی دیگر دارد.

(با توجه به این که در آیه بعدی « وَ الْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ »

القَدِيمِ» از آیت قمر تنها احوالی را که نسبت به مردم زمین به خود می گیرد بیان کرده، نه احوال خود قمر را و نه احوال آن را نسبت به خورشید به تنهایی، از این جاست که می توان گفت بعید نیست مراد به «تَجْرِي» در جمله فوق اشاره باشد به احوالی که خورشید نسبت به ما دارد و حس ما از این کره احساس می کند و آن عبارت است از حرکت یومیه اش و حرکت فصلی اش و حرکت سالانه اش.

و مراد به جمله «لِمُسْتَقَرِّ لَهَا» اشاره باشد به حالی که خورشید فی نفسه دارد، و آن عبارت است از این که نسبت به سیاراتی که پیرامونش در حرکتند، ساکت و ثابت است. پس گویی فرموده: یکی از آیت های خدا برای مردم این است که خورشید در عین این که ساکن و بی حرکت است، برای اهل زمین جریان دارد و خدای عزیز علیم به وسیله آن سکون و این حرکت پیدایش عالم زمینی و زنده ماندن اهلش را تدبیر فرموده است، (و خدا داناتر است!)

– «ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ!»

یعنی جریان نامبرده خورشید، تقدیر و تدبیری است از خدایی که عزیز است، یعنی هیچ غالبی بر اراده او غلبه نمی کند، یعنی به هیچ یک از جهات صلاح در کارهایش جاهل نیست. (۱)

مفهوم منازل ماه

« وَ الْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ! » (۳۹ / یس)

کلمه «مَنَازِل» به معنای پیاده شدن و منزل کردن است. و ظاهراً مراد به منازل نقاط بیست و هشت گانه ای است که ماه تقریباً در مدت بیست و هشت شبانه روز طی می کند.

کلمه «عُرْجُون» به معنای ساقه شاخه خرماست، البته از نقطه ای که از درخت بیرون می آید، تا نقطه ای که برگ ها از آن منشعب می شود. این قسمت از شاخه را «عُرْجُون» می گویند، که (به خاطر سنگینی برگ ها) معمولاً خمیده می شود و معلوم است که اگر چند ساله شود خمیدگی اش بیشتر می گردد و این قسمت چوبی زردرنگ و چون هلال قوسی است و لذا در این آیه هلال را به این چوب که چند ساله شده باشد، تشبیه کرده است.

این آیه شریفه به اختلاف منظره های ماه برای اهل زمین اشاره می کند، چون در

طول سی روز به شکل و قیافه های مختلفی دیده می شود و علتش این است که نور ماه از خودش نیست، بلکه از خورشید است و به همین جهت (مانند هر کره دیگر) همیشه تقریباً نصف آن روشن است و قریب به نصف دیگرش که رو به روی خورشید نیست تاریک است. و چون به دور زمین می گردد، قهراً وضع و محاذاتش با خورشید نسبت به زمین تغییر می کند و این دگرگونی همچنان هست تا دوباره به وضع اولش بر گردد.

اگر ماه را در صورت هلالش فرض کنیم روز به روز قسمت بیشتری از سطح آن که در برابر آفتاب است به طرف زمین قرار می گیرد تا برسد به جایی که تقریباً تمامی یک طرف ماه که مقابل خورشید قرار گرفته، به زمین هم قرار گیرد و (ماه شب چهارده می شود)، از آن شب به بعد دوباره رو به نقصان می نهد، تا برسد به حالت اولیه اش که هلال بود.

و به خاطر همین اختلاف که در صورت ماه پیدا می شود، آثاری در دریا و خشکی و در زندگی انسان ها پدید می آید، که در علوم مربوط به خودش بیان شده است.

پس آیه شریفه از آیت قمر تنها احوالی را که نسبت به مردم زمین به خود می گیرد بیان کرده، نه احوال خود قمر را و نه احوال آن را نسبت به خورشید به تنهایی. (۱)

شناوری کرات و اجرام در فضا

« لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ! » (۴۰/یس)

معنای این که فرموده - ترجیح ندارد این که خورشید به ماه برسد، این است که چنین چیزی از خورشید سر نزده و منظور از این تعبیر این است که بفهماند تدبیر الهی چیزی نیست که روزی جاری شود و روزی از روزها متوقف گردد، بلکه تدبیری است دائمی و خلال ناپذیر. مدت معینی ندارد، تا بعد از تمام شدن آن مدت به وسیله تدبیری نقیض آن نقض گردد.

پس معنای آیه این است که شمس و قمر همواره ملازم آن مسیری هستند که برایشان ترسیم شده، نه خورشید به ماه می رسد، تا به این وسیله تدبیری که خدا به وسیله آن دو جاری ساخته مختل گردد و نه شب از روز جلو می افتد، بلکه این دو مخلوق خدا در تدبیر پشت سر هم قرار دارند و ممکن نیست از یکدیگر جلو بیفتند و در نتیجه دو تا شب به هم متصل شود، یا دو تا روز به هم بچسبند.

آیه شریفه تنها فرمود - خورشید به ماه نمی رسد و شب از روز جلو نمی زند و دیگر فرمود - ماه هم به خورشید نمی رسد و روز هم از شب جلو نمی زند و این بدان

جهت بود که مقام آیه مقام بیان محفوظ بودن نظم و تدبیر الهی از خطر اختلال و فساد بود و برای افاده این معنا خاطر نشان ساختن یک طرف قضیه کافی بود و شنونده خودش می فهمد وقتی خورشید با این بزرگی و قوتش نتواند به ماه برسد، ماه به طریق اولی نمی تواند به خورشید برسد. و هم چنین شب ناچیز و ناتوان تر از روز است، چون شب عبارت است از نبود روزی که این شب، شب آن روز است و وقتی شب که یک امر عدمی است و طبعاً متأخر از روز است، نتواند از روز پیشی گیرد، عکسش هم معلوم است، یعنی شنونده خودش می فهمد که روز هم از شب یعنی از عدم خودش پیشی نمی گیرد.

«وَكُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبُحُونَ!»

هر یک از خورشید و ماه و نجوم و کواکب دیگر در مسیر خاص به خود حرکت می کنند و در فضا شناورند، همان طور که ماهی در آب شنا می کند، پس کلمه «فَلَمَك» عبارت است از همان مدار فضایی که اجرام آسمانی هر یک در یکی از آن مدارها سیر می کنند. (۱)

تأمین روشنایی به وسیله ماه و خورشید

« وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا! » (۱۶ / نوح)

معنای سراج بودن خورشید این است که عالم ما را روشن می کند و اگر این چراغ خدای تعالی نبود ظلمت عالم ما را فرا می گرفت و معنای نور بودن ماه این است که زمین ما را به وسیله نوری که از خورشید می گیرد روشن می کند. پس ماه خودش روشنگر نیست تا سراج نامیده شود.

اما این که فرمود، قمر را در آسمان ها نور قرار داد و آسمان ها را ظرف قمر خواند منظور (به طوری که گفته اند)، این است که بفرماید قمر در ناحیه آسمان ها قرار دارد، نه این که همه آسمان ها را نور می دهد. (۲)

بروج آسمانی و خورشید و ماه

« تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَ جَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا! » (۶۱ / فرقان)

ظاهراً مراد به «بُرُوج» منازل آفتاب و ماه در آسمان است و یا مراد ستارگانی است که در آن منازل قرار دارند.

۱- المیزان ج: ۳۳، ص: ۱۴۶

۲- المیزان ج: ۳۹، ص: ۱۷۸

مراد به «سِراج» آفتاب است. به دلیل این که در سوره نوح آفتاب را سراج خوانده و می فرماید: « وَ جَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجًا! » (۱۶) / نوح)

آیه شریفه در مقام ثنای خدای تعالی بر خویش است و می خواهد تبارک او را به خاطر این که برج هائی محفوظ و تیرهایی شهاب درست کرده و آفتاب را روشنگر و ماه را منیر ساخته تا عالم محسوس را روشن کنند، افاده نماید. و با این بیان به مسئله رسالت رسولان اشاره می کند، چون این مسئله نظیر همان روشنگری آفتاب و ماه نسبت به عالم جسمانی انسان هاست. چیزی که هست رسولان خدا عالم روحانی انسان ها را روشن می کنند. اگر آفتاب پیش پای آنان را روشن می سازد رسولان خدا دیده بصیرت بندگان خدا را روشن می کنند. (۱)

حرکت حساب شده ماه و خورشید

« الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ! » (۵/رحمن)

کلمه «حُسْبَان» به معنای حساب کردن است. تقدیر کلام چنین است: خورشید و ماه با حسابی از خدای تعالی در حرکتند.

یعنی در مسیری و به نحوی حرکت می کنند که خدای تعالی برای آن دو تقدیر فرموده است. (۲)

نظام حاکم بر جریان ماه و خورشید

« أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ؟ » (۲۹ / لقمان)

در این آیه در مورد علم خدا به اعمال بندگان استشهاد شده است به تدبیری که در نظام شب و روز جاری است، گاهی این طولانی و آن کوتاه و گاهی این کوتاه و آن طولانی می شود. که البته فصول سال و نیز سرزمین های مختلف در این کوتاهی و بلندی شب و روز مؤثرند، اما در هر فصل و در هر منطقه نظام ثابت است.

هم چنین تدبیری که در آفتاب و ماه و اختلاف طلوع و غروب آن دو جاری است. هم چنین اختلافی که بر حسب حس در مسیر و جریان آن دو است. همه این ها دلیل بر تدبیری است که خداوند جهان در سراسر جهان دارد، چون می بینیم هر یک از آفتاب و ماه نظام دقیقی دارد که هیچ خلل و تشویش و اضطرابی در آن نیست، این ها دلیل بر علم و اطلاع مدبر آن هاست، چون برقرار ساختن چنین نظامی دقیق بدون علم

۱- المیزان ج: ۳۰، ص: ۶۰

۲- المیزان ج: ۳۷، ص: ۱۹۳

محال است.

مراد به «ایلاج» در روز این است که شب رو به بلندی بگذارد و بعضی از ساعات روز را اشغال کند یعنی بعضی از ساعات را که قبلاً روز بودند جزو خود سازد و مراد به ایلاج روز در شب عکس این معناست. و مراد به این که فرمود: هر یک از آفتاب و ماه مسخر و رام شده، تا اجل مسمی جریان دارند، این است که هر وضعی از اوضاعشان تا وقتی معین است و دوباره به وضع اول بر می گردند.

پس هر کس این نظام دقیق را که در آفتاب و ماه است در نظر بگیرد، شکی نمی کند در این که مدبرش با علم، تدبیر امر آن ها کرده، علمی که آمیخته با جهل نیست، نه این که خودش تصادفا و اتفاقا چنین نظامی به خود گرفته باشد. (۱)

گسترش سایه و دلالت خورشید بر آن

« أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا؟ » (۴۵ تا ۴۷ / فرقان)

مراد به «مَدَّ الظِّلَّ» امتداد سایه ای است که بعد از ظهر گسترده می شود و به تدریج از طرف مغرب به سوی مشرق رو به زیادی می گذارد، تا آن جا که آفتاب به کرانه افق رسیده و غروب کند، که در آن هنگام امتداد به آخر می رسد و شب می شود. و این سایه در همه احوالش در حرکت است و اگر خدا می خواست آن را ساکن می کرد.

- « ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا! »

منظور دلالت آفتاب با نور خود بر این است که در این میان سایه ای هست و نیز با گسترده شدن نورش دلیل بر این است که سایه نیز به تدریج گسترده تر می شود، چه اگر آفتاب نبود کسی متوجه نمی شد که در این میان سایه ای وجود دارد.

علت عمومی تشخیص معانی مختلف به وسیله انسان این است که احوال جاریه بر آن معانی مختلف می شود. حالتی پدید می آید و حالتی دیگر می رود و چون حالت دومی آمد آن وقت به وجود حالت اولی پی می برد و چون حالتی پدید می آید حالت قبلی که تاکنون مورد توجه نبود به خوبی درک می شود و اما اگر چیزی را فرض کنیم که همیشه ثابت و به یک حالت باشد به هیچ وجه راهی برای آگاهی بدان نیست.

- « ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا! »

معنای جمله فوق این است که ما با تابانیدن خورشید و بالا آوردن آن به تدریج آن سایه را از بین می بریم. و در این که از بین بردن را قبض نامید، آن هم قبض به سوی خودش و آن قبض را به قبض آسان توصیف کرد خواست تا بر کمال قدرت الهیه خود

دلالت کند و بفهماند که هیچ عملی برای خدا دشوار نیست. و این که فقدان موجودات بعد از وجودشان انهدام و بطلان نیست، بلکه هرچه که به نظر ما از بین می رود در واقع به سوی خدا باز می گردد. (۱)

توالی شب و روز، حرکت و اجل ماه و خورشید

« يُكْوِرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَ يُكْوِرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلَّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى! » (۵ / زمر)

«تکویر» عبارت است از این که بعضی از اجزای چیزی را روی بعض دیگر بیندازیم. بنابراین مراد انداختن شب است روی روز و انداختن روز است بر روی شب. این آیه به مسئله تدبیر اشاره می کند. معنایش نزدیک به معنای آیه: « يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ - شب روز را می پوشاند، » (۷ / اعراف) می گردد و مراد از آن پشت سر قرار گرفتن شب و روز به طور مستمر است - که لاینقطع می بینیم که روز شب را و شب روز را پس می زند و خود ظهور می کند و این همان مسئله تدبیر است.

- « وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلَّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى! »

یعنی خدای سبحان خورشید و ماه را رام و مسخر کرده، تا بر طبق نظام جاری در عالم زمینی، جریان یابند و این جریان تا مدتی معین باشد، از آن تجاوز نکنند. (۲)

محاسبه زمان و استفاده از ماه و خورشید

« هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَ الْقَمَرَ نُورًا وَ قَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسَابَ! »

(۵/یونس)

- خدا در مسیر ماه جایگاه هایی برای ماه قرار داد که هر شب در جایی غیر از جای شب گذشته قرار می گیرد و بدین ترتیب پیوسته دور می شود تا از طرف دیگر به آن برسد. این جریان در طول یک ماه کامل قمری انجام می گیرد و ماه به وجود می آید و از ماه سال به وجود می آید و لذا خدا فرمود: « لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسَابَ! »

- خدا خورشید را روشنی قرار داد تا شما در کلیه شئون زندگی خود از آن بهره مند شوید، مثل همه موجودات و مخلوقات دیگر که در عالم زمینی شما به سر می برند و از خورشید بهره مند می شوند.

۱- المیزان ج: ۳۰، ص: ۴۳

۲- المیزان ج: ۳۴، ص: ۵۸

- خدا ماه را نیز نورانی کرد تا مورد استفاده قرار گیرد و آن را در جایگاه هایی معین قرار داد که اختلاف این جاها باعث پیدایش ماه و سال گردد و شما در علم به تعداد سال ها و محاسبات زندگی از آن بهره مند شوید.

خدا این ها را که اهداف و فوایدی بر آن مترتب است جز به حق نیافریده است. این اهداف، اهداف حقیقی و منظمی هستند که بر خلقت الهی مترتبند و بنابراین لغو و باطل و تصادف و اتفاق نتواند بود. در حقیقت خدا این ها را برای تدبیر شئون زندگی و اصلاح امور معاش و معاد شما خلق و بدین صورت مرتب کرده است.

بنابراین او پروردگار شما و مالک امر شماست که شئون شما را تدبیر و سرپرستی می کند و غیر از او پروردگاری نیست. (۱)

شمارش و تقسیم بندی تکوینی زمان

« إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ! » (۳۶ / توبه)

- شماره ماه های سال دوازده ماه است که سال از آن ترکیب می یابد و این شماره ای است در علم خدای سبحان و شماره ای است که کتاب تکوین و نظام آفرینش از آن روزی که آسمان ها و زمین خلق شده و اجرام فلکی به راه افتاده و پاره ای از آن ها به دور کره زمین به گردش درآمدند آن را تثبیت نمود.

ماه های قمری و دوازده گانه بودن آن ها اصل ثابتی از عالم خلقت دارد.

کلمه «ماه» مانند کلمه «سال» و «هفته» از لغاتی است که عموم مردم از قدیمی ترین اعصار آن ها را می شناخته اند. اولین آگاهی که انسان پیدا کرده، آگاهی به تفاوت فصول چهارگانه سال بوده، بعداً متوجه شده که دوباره همین چهار فصل تکرار شده و هم چنین سه باره و چهارباره و نگاه متوجه شده که هر یک از این فصول تقسیماتی دارند که کوتاه تر از خود فصل است و این تقسیمات را از اختلاف اشکال ماه فهمیده و دیده اند که در هر فصلی سه نوبت قرص ماه به صورت هلال در می آید و طول هر نوبت قریب به سی روز است. در نتیجه سال را که از یک نظر به چهار فصل تقسیم شده بود از این نظر به دوازده ماه تقسیم نموده (و برای هر ماهی نامی تعیین نمودند). لکن باید دانست چهار فصلی که محسوس انسان است همان سال شمسی است.

با آن که حساب سال شمسی دقیق تر است ولی مردم سال قمری را به خاطر این که محسوس تر است و همه می توانند با نگاه به ماه استفاده خود را نموده و زمان را

تعیین نمایند، پیروی می کنند.

این حساب تنها در کره ماه معتبر است و اما سایر کواکب و کرات آسمانی هر کدام حساب جداگانه ای دارند، مثلاً سال در هر یکی از کرات و سیارات منظومه شمسی عبارت است از مدت زمانی که در آن زمان فلان سیاره یک بار دور خورشید بچرخد. این حساب سال شمسی آن سیاره است. اگر سیاره ای دارای قمر یا اقمار بوده باشد البته ماه قمری آن ماه دیگری است.

پس این که فرمود: « إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا... » ناظر است به ماه های قمری که گفتیم دارای منشأ است حسی و آن تحولاتی است که کره ماه به خود گرفته است.

قید جمله «عِنْدَ اللَّهِ» و جمله « فِی كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ » همه دلیل است بر این که عده نامبرده در آیه عده ای است که هیچ تغییر و اختلافی در آن راه ندارد، چون نزد خدا و در کتاب خدا دوازده است.

در سوره یس فرمود: « آفتاب را چنین قرار داد که در مدار معینی حرکت کند و ماه را چنین مقدر کرد که چون بند هلالی شکل خوشه خرما منزل هایی را طی نموده و دوباره از سر گیرد. نه آفتاب به ماه برخورد و نه شب از روز جلو بزند، بلکه هر یک از آن اجرام در مداری معین شناوری کنند. » (۳۸ تا ۴۰ / یس) پس دوازده گانه بودن ماه حکمی است نوشته در کتاب تکوین و هیچ کس نمی تواند حکم خدای تعالی را پس و پیش کند!

واضح است که ماه های شمسی از قراردادهای بشری است، گو این که فصول چهارگانه و سال شمسی این طور نیست اما ماه های آن صرف اصطلاح بشری است، به خلاف ماه های قمری که یک واقعیت تکوینی است و به همین جهت آن دوازده ماهی که دارای اصل ثابتی باشد همان دوازده ماه قمری است. (۱)

تأثیر حرکت زمان در تکوین انسان و حوادث

« فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ! » (۴۰ / معارج)

منظور از مشارق و مغارب، مشارق خورشید و مغارب آن است. چون خورشید در هر روز از ایام سال های شمسی مشرق و مغربی جداگانه دارد و هیچ روزی از مشرق دیروزش طلوع و در مغرب دیروزش غروب نمی کند، مگر در مثل همان روز در سال های آینده. احتمال هم دارد مراد به مشارق و مغارب مشرق های همه ستارگان و مغرب های

آن ها باشد.

در جمله « بَرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ - من سوگند می خورم به پروردگار مشرق ها و مغرب ها،» به صفتی از صفات خودش اشاره نموده و خواسته بفهماند این که می گویم: «من» یعنی همان منی که مبدأ خلقت انسان ها در قرون متوالی ام و اداره کننده مشرق ها و مغرب هایم. چون شروق ها و طلوع های پشت سرهم و غروب های متوالی ملازم با گذشت زمان است و گذشت زمان دخالتی تام در تکون انسان ها در قرون متوالی و نیز پیدایش حوادث در روی زمین دارد.

در جمله «إِنَّا لَقَادِرُونَ!» زمینه کلام به رُخ کشیدن قدرتش است و نکته دیگر این که در چنین زمینه ای سخن از ربوبیت مشارق و مغارب کردن، در حقیقت علت قدرت را ذکر کردن است، تا با این تعلیل بفهماند کسی که تدبیر همه حوادث عالم منتهی به اوست، هیچ حادثه ای او را به ستوده نمی آورد و او را از پدید آوردن حادثه ای دیگر جلوگیری نمی شود، چون حوادث فعل اویند، پس هیچ خلقی از خلاق او را از این که آن خلق را مبدل به خلقی بهتر کند مانع نمی تواند بشود. (۱)

پیدایش شب و روز، نور و ظلمت

پیدایش نور و اصالت ظلمت

« يُعْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَيْثَا! » (اعراف / ۵۴)

- شب را به روز می پوشاند و روز به سرعت شب را طلب می کند تا آن را بپوشاند.

این جمله اشاره دارد به این که اصل ظلمت است و نور روز چیزی است که از درخشندگی خورشید پیدا می شود و روز پدیده ای است که عارض بر شب و همان ظلمت مخروطی شکل می شود که دائماً نصف کمتر سطح کره زمین را پوشانیده است.

چون دائماً نور خورشید در روی زمین در حرکت است قهراً ظلمت مخروطی شکل هم در حرکت و گویا مورد تعقیب روز است.

و این که فرمود: « وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَيَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ! » (اعراف / ۵۴) معنایش این است که خداوند آفتاب و ماه و ستارگان را آفرید در حالی که همه مسخر امر او و جاری بر طبق مشیت اویند. (۱)

حرکت متوالی شب و روز

« وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ! » (۳۷ تا ۴۰/یس)

آیه شریفه می خواهد به پدید آمدن ناگهانی شب به دنبال روز اشاره کند. کلمه «نَسْلَخُ» معنی بیرون کشیدن است. خدای تعالی در چند جا از کلام عزیزش از وارد شدن هر یک از روز و شب در دنبال دیگری، تعبیر به «ایلاج - داخل کردن» کرده

است. وقتی وارد شدن روز بعد از شب ایلاج و ادخال روز در شب باشد، قهرا در پی آمدن شب بعد از روز به طور ناگهانی نیز، اخراج روز از شب خواهد بود. البته هم آن ادخال اعتباری است و هم این اخراج. و گویی ظلمت شب بر مردم احاطه کرده و به روی آنان افتاده، ناگهان روز این روپوش را پاره می کند و داخل ظلمت شده، نورش به تدریج همه مردم را فرا می گیرد و در هنگام غروب بناگاه بار دیگر شب چون روپوشی روی مردم می افتد و ظلمتش همه آن جاهایی را که نور روز گرفته بود می گیرد، پس در حقیقت در این تعبیر نوعی استعاره به کنایه به کار رفته است. (۱)

نظام حاکم بر اختلاف شب و روز

« ... وَ اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ... لَا يَاتِ لِقَوْمٍ لِّعَقْلُونَ! » (۱۶۴ / بقره)

اختلاف شب و روز، همان حکم و زیاد کردن و کوتاه و بلند کردنی است که به خاطر اجتماع دو عامل از عوامل طبیعی عارض بر شب و روز می شود و اول آن دو عامل عبارت است از حرکت وضعی زمین به دور مرکز خود، که در هر بیست و چهار ساعت یکبار این دور را می زند و از این دوران که همیشه یک طرف زمین یعنی کمی بیش از یک نیمکره آن را رو به آفتاب می کند و آن طرف از آفتاب نور می گیرد و حرارت را مک می زند و روز پدید می آید. یک طرف دیگر زمین یعنی کمتر از یک نیمکره آن، که پشت به آفتاب واقع شده و در ظلمت سایه مخروطی شکل آفتاب قرار می گیرد و شب پدید می آید و این شب و روز به طور دائم دور زمین دور می زنند.

عامل دومش عبارت است از میل سطح دایره استوایی و یا معدل، از سطح مدار ارضی در حرکت انتقالی شش ماه به سوی شمال و شش ماه به سوی جنوب. و این باعث می شود آفتاب هم از نقطه معتدل (اول فروردین و اول پاییز) نسبت به زمین میل پیدا کند و تابش آن به زمین انحراف بیشتری داشته باشد و در نتیجه فصول چهارگانه (بهار، تابستان، پاییز و زمستان) به وجود آید و در منطقه استوایی و دو قطب شمال و جنوب شب و روز یکسان شود، با این تفاوت که در دو قطب شش ماه شب و شش ماه روز باشد یعنی سال یک شبانه روز. در شش ماهی که قطب شمال روز است قطب جنوب شب، در شش ماهی که قطب جنوب روز است قطب شمال شب باشد.

اما در نقطه استوایی سال تقریباً مشتمل بر سیصد و پنجاه و شش شبانه روز

مساوی باشد و در بقیه مناطق شبانه روز بر حسب دوری و نزدیکی به خط استوا و به دو قطب، هم از جهت عدد مختلف شود و هم از جهت بلندی و کوتاهی.

این اختلاف که گفتیم باعث اختلاف تابش نور و حرارت به کره زمین است، باعث اختلاف عواملی می شود که ترکیبات زمینی و تحولات آنرا پدید می آورد. و در نتیجه آن ترکیب ها و تحولات نیز مختلف می شود و سرانجام منافع مختلفی عاید انسان ها می شود. (۱)

نظام حاکم بر عالم کبیر و ایجاد نور و ظلمت

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ!» (۱/انعام)

در ثنایی که در این آیه و دو آیه بعدی هست اشاره ای به معارف حقیقی ای که دعوت دینی متکی بر آن است، شده و آن معارف در حقیقت به منزله ماده شریعت است و به سه نظام منحل می شود:

۱ نظام عمومی خلقت،

۲ نظامی که خصوص انسان از جهت وجود دارد،

۳ نظام عمل انسان.

آن چه از مجموع این سه آیه به دست می آید عبارت است از ثنای بر پروردگار در برابر این که عالم کبیری را که انسان در آن زندگی می کند و عالم صغیری را که همان وجود خود انسان است و محدود است از جهت آغازش به گِل و از طرف انجامش به اجل مکتوب، ایجاد فرموده و ثنای بر این که بر آشکار و نهان آدمی و تمامی عملیات او آگاهی دارد.

جمله « وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ! » که در آیه سوم است مقدمه است برای بیان علم خداوند به نهان و آشکار و کرده های انسان و بنابراین که فرمود: « خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ » اشاره است به نظامی که در عالم کبیر حکمفرماست و تمامی اشیای عالم با همه کثرت و تفرقش بر طبق آن اداره می شود. زیرا عالم مشهود ما همین زمینی است که آسمان های پهناور از هر طرف به آن احاطه نموده و با نور و ظلمتی که چرخ عالم محسوس در تحول و تکاملش بر آن ها دور می زند در آن تصرف می شود و دائما موجوداتی را از موجودات دیگر تکوین و چیزهایی را به چیزهای دیگر تحویل و نهان هایی را ظاهر و ظاهرهایی را پنهان نموده و تازه هایی را تکوین و کهنه هایی راتباه و فاسدمی کند و از برخورد همین تحولات گوناگون حرکت کلی

جهانی که موجودات را به سوی مقصد نهایی خود می راند منتظم می شود.

کلمه «جَعَلَ» در جمله « وَ جَعَلَ الظُّلْمَ وَ النُّورَ » به معنی خلقت است، منتها از آن جایی که کلمه خلقت در اصل مأخوذ از «خلق الثوب- ترکیب اشیاء گوناگون» است و خلاصه در معنی آن ترکیب یافتن از اشیاء گوناگون مأخوذ است و نور و ظلمت از ترکیب چیزی با چیز دیگر موجود نشده و از این جهت در خصوص نور و ظلمت به جای خلقت تعبیر به «جَعَلَ» فرمود و شاید از همین جهت بوده که خلقت را به ایجاد آسمان ها و زمین که در آن ترکیب راه دارد اختصاص داده و خدا داناتر است.

در این جا ممکن است سؤال شود که چرا نور را به صیغه مفرد و ظلمت را به صیغه جمع آورد؟ شاید جهتش این باشد که وجود ظلمت از نبود نور و بلکه همان عدم نور در چیزی است که می بایست نور داشته باشد و چیزی که جا دارد نور داشته باشد و ندارد از جهت دوری و نزدیکی اش به نور متعدد می شود، به خلاف نور که امری است وجودی و وجودش ناشی از مقایسه آن با ظلمت نیست. و اگر هم آن را به قیاس به ظلمت درجه بندی کرده و برایش مراتبی قائل شویم در حقیقت صرف تصویری است که کرده ایم و این تصور باعث تکثر حقیقی و تعدد واقعی آن نمی شود. (۱)

ساکنان شب و روز

« وَ لَئِمَّا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ! » (۱۳ / انعام)

سکون در لیل و نهار به معنی وقوع در ظرف عالم طبیعی است که اداره آن به دست لیل و نهار است.

چون نظام عالم طبیعت بستگی کامل به وجود نور دارد. این نور است که از سرچشمه خورشید به همه زوایای جهان ما می تابد و همه کرات منظومه را زیر اشعه خود فرو می گیرد. این نور است که از کمی و زیادی آن و طلوع و غروب و محاذاتش با اجسام عالم و هم چنین از دوری و نزدیکی اجسام به آن تحولاتی در عالم پدید می آید.

پس در حقیقت می توان گفت شب و روز گهواره ای است عمومی که عناصر بسیط عالم و موالیدی که از ترکیب آن ها با یکدیگر متولد می شود همه در آن گهواره تربیت می شوند. و در آن گهواره است هر جزئی از اجزای عالم و هر شخصی از اشخاص آن به سوی غایت خود و هدفی که برایش مقدر شده و به سوی تکامل روحی و جسمی سوق داده می شود.

و همان طوری که محل سکونت، چه شخصی و چه عمومی، دخالت تامی در تکون و وضع زندگی ساکنینش دارد، اگر انسانند در آن سرزمین در طلب رزق تکاپو کرده و از محصولات زراعتی و میوه های آن و حیواناتی که در آن تربیت می یابند ارتزاق نموده و از آب آن جا می آشامد و از هوایش استنشاق می کند و از خود در آن محیط تأثیراتی و از محیط تأثیراتی داشته و اجزای بدنش بر وفق مقتضیات آن محیط رشد و نمو می کند. هم چنین شب و روز که به منزله مسکنی است عمومی برای اجزای عالم، دخالت تامی در تکون عموم موجودات متکون در آن دارد.

انسان یکی از همین ساکنین در ظرف لیل و نهار است که به مشیت پروردگار از ائتلاف اجزای بسیط و مرکب در این قیافه و شکلی که می بینیم تکون یافته است، قیافه و اندامی که در حدوث و بقایش از سایر موجودات ممتاز است، زیرا دارای حیاتی است که مبتنی است بر شعور فکری و اراده ای که زاینده قوای باطنی و عواطف درونی اوست، قوایی که او را به جلب منافع و دفع مضار واداشته و به ایجاد مجتمع متشکل دعوتش می کند.

چون یگانه آفریدگار شب و روز و ساکنین در آن دو، خدای سبحان است از این رو صحیح است گفته شود: **وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ...**، چون ملک حقیقی لیل و نهار و ساکنان در آن دو و جمیع حوادث و افعال و اقوالی که از آثار وجودی آنان است از آن خداست و هم چنین نظامی که در پهنای شگفت انگیز عالم جاری است به دست اوست.

خدای سبحان کسی است که این عالم را با وسعت عجیبی که در عناصر و بسائط و مرکبات آن هست و ما آدمیان جزء بسیار کوچکی از آنیم ایجاد فرموده و این کارگاه عظیم را تحت شرایط و نظامی حیرت انگیز به گردش در آورده است و در تحت همان نظام نسل آدمی را زیاد کرده و نظام خاصی در بین افراد این نوع اجرا نموده، آن گاه او را به وضع لغات و اعتبار سنن و وضع اموری اعتباری و قراردادی هدایت فرموده و پیوسته با ما و سایر اسباب قدم به قدم همراهی کرده و ما را لحظه به لحظه به معیت سایر اسباب و آن اسباب را به معیت ما در مسیر لیل و نهار به راه انداخته و حوادثی بیرون از شمار یکی پس از دیگری پدید آورده است. (۱)

استمرار در اختلاف شب و روز

«يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ!» (۱۳ / فاطر)

«ایلاج» در روز به معنای آن است که با طولانی کردن شب، روز را کوتاه کند و

ایلاج روز در شب آن است که با طولانی کردن روز، شب را کوتاه کند. و مراد به این دو جمله این است که به اختلاف شب و روز از نظر بلندی و کوتاهی اشاره کند، که به طور دائم در ایام سال جریان دارد.

تعبیر کردن به «یُولِج» دلالت بر استمرار دارد، به خلاف جریان و سیر آفتاب و ماه، که چون همیشه ثابت است، به صیغه ماضی از آن تعبیر آورده و فرموده:

« وَ سَيَخِرُّ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ كُلُّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَيَّمٍ - خورشید و ماه را مسخر کرد تا هر یک برای مدتی معین حرکت کنند. »
(۲/رعد) البته این عنایت صوری و مسامحی است و گرنه در خورشید جریان محسوس نیست. (۱)

مفهوم فلک و وضع شب و روز سایر کرات

« وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ! » (۳۳ / انبیاء)

از ظاهر آیه به خوبی بر می آید که می خواهد برای هر یک از شب (سایه مخروطی شکل پشت زمین) و روز که سمت مقابل آفتاب است و نیز برای هر یک از آفتاب و ماه فلک اثبات کند و بنابراین قهرا باید مراد به فلک هر یک از آن ها باشد. ولی با این که ظاهر آیه روشن است معدلک باید بگوییم مراد به فلک اوضاع و احوالی که در جو زمین و آثاری که آن ها در زمین می گذارند می باشد هر چند که حال اجرام دیگر بر خلاف آن ها باشد. پس بنابراین آیه شریفه تنها برای زمین اثبات شب و روز می کند، دیگر دلالت ندارد بر این که آفتاب و ماه و ثوابت و سیارات چه آن ها که از خود نور دارند و چه آن ها که کسب نور می کنند شب و روز دارند. کلمه «يَسْبَحُونَ» به معنای جریان و شنا در آب است. (۲)

مفهوم ایلاج شب در روز و روز در شب

« يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ! » (۶ / حدید)

«ایلاج» شب در روز و ایلاج روز در شب به معنای اختلافی است که شب و روز در کوتاهی و بلندی دارند. و این اختلاف در دو نیمکره شمالی و جنوبی درست به عکس همند. در فصلی که در نیمکره شمالی شب ها بلند است، در نیمکره جنوبی کوتاه است و در فصلی که در نیمکره شمالی شب ها کوتاه و روزها بلند است، در نیمکره جنوبی به

۱- المیزان ج: ۳۳، ص: ۴۷

۲- المیزان ج: ۲۸، ص: ۱۱۶

عکس آن است. مسئله اختلاف شب و روز را در کلام خدای تعالی چند بار دیدیم. (۱)

نظام طبیعی ایلاج شب و روز

« ذَلِكْ بِأَنَّ اللَّهَ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ! » (۶۱ / حج)

«ایلاج» هر یک از شب و روز در دیگری به معنای حلول آن در محل آن دیگر است، مانند حلول نور و روز در جای ظلمت شب که گویی نور صبح مانند فرو رفتن چیزی در چیزی داخل ظلمت شب می شود و پس از وسعت یافتن همه آن فضایی را که ظلمت شب فرا گرفته بود می گیرد، هم چنان که ظلمت عصر وارد در نور روز شده و در آن وسعت می گیرد تا همه فضا و جای نور را بگیرد.

اشاره در کلمه «ذَلِكْ» بر پیروزی مظلوم است که بر ظالم خود دست قانونی یافته و عقابش نموده است. و معنایش این است که این نصرت به سبب آن است که سنت خدا بر این جریان یافته که همواره یکی از دو متضاد و مزاحم را بر دیگری غلبه دهد، همان طور که همواره روز را بر شب و شب را بر روز غلبه می دهد - وَ أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ. (۲)

مفهوم لباس بودن شب و سبات خواب

« وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَ النَّوْمَ سُبَاتًا وَ جَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا! » (۴۷ / فرقان)

«لباس» بودن شب از این باب است که ظلمت آن مانند لباس و پرده، آدمی را می پوشاند. «سبات» بودن خواب به معنای این است که در هنگام خواب آدمی از هر کاری منقطع می شود. معنای «نُشُور» کردن روز این است که روز را هنگام انتشار مردم به طلب رزق قرار می دهد.

این معانی یعنی پوشاندن خدای تعالی آدمیان را با لباس شب و قطع آن ها از عمل و جنب و جوش و سپس منتشر کردنشان در روز برای سعی و عمل حالش حال همان گستردن سایه و دلیل قرار دادن آفتاب بر وجود سایه بوسیله آفتاب به سوی خود می باشد. (۳)

اختلاف شب و روز و اعمال انسان

۱- میزان ج: ۳۷، ص: ۳۰۵

۲- میزان ج: ۲۸، ص: ۲۸۹

۳- میزان ج: ۲۸، ص: ۲۸۹

« وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰهَا! » (۱ تا ۴ / لیل)

در این آیه به شب هنگامی که روز را فرا می‌گیرد سوگند یاد شده و فراگیری شب نسبت به روز در جای دیگر نیز آمده است که فرمود: « يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ - شب روز را فرا می‌گیرد. » (۵۴ / اعراف) احتمال هم دارد که مراد فراگیری و پوشاندن قرص خورشید باشد.

« وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ! »

کلمه «تَجَلَّىٰ» به معنای ظهور و پیدا شدن چیزی است بعد از خفا و ناپیدایی آن.

« وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ! »

معنای آیه این است که سوگند می‌خورم به شب، وقتی همه جا را فرا می‌گیرد، و به روز وقتی همه پنهان‌ها را آشکار می‌سازد و به چیزی که نر و ماده را با این که از یک نوعند مختلف آفرید. مراد به نر و ماده مطلق نر و ماده است، هرچه که باشد و هر جا محقق شود.

« إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ! »

جمله بالا- جواب سوگندهای سه گانه است و معنایش این است که من سوگند می‌خورم به این واقعیات متفرق، که هم در خلقت و هم در اثر متفرقند، با این که مساعی شما نیز هم از نظر جرم عمل و هم از نظر اثر مختلفند. بعضی عنوان اعطا و تقوی و تصدیق را دارد و اثرش هم خاص به خودش است. و بعضی‌ها عنوان بخل و استغناء و تکذیب را دارد و اثرش هم مخصوص خودش است. (۱)

آسمان‌ها و زمین و شب و روز و آفتاب و ماه و ستارگان در تسخیر انسان

« وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَافِي السَّمَوَاتِ وَ مَافِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ...! » (۱۳ / جاثیه)

معنای تسخیر آن چه در آسمان‌ها و زمین برای انسان، این است که عالم مشهود همه بر طبق یک نظام جریان دارد و نظامی واحد بر همه آن‌ها حاکم است و بعضی‌ها را به بعضی دیگر مرتبط و همه را با انسان مربوط و متصل می‌سازد و در نتیجه انسان

در زندگی خود از موجودات علوی و سفلی منتفع می شود و روز بروز دامنه انتفاع و بهره گیری جوامع بشری از موجودات زمینی و آسمانی گسترش می یابد و آن ها را از جهات گوناگون واسطه رسیدن به اغراض خود یعنی مزایای حیاتی خود قرار می دهد، پس به همین جهت تمامی این موجودات مسخر انسانند.

کلمه «مِنْهُ» ابتدا را می رساند و معنای جمله را چنین می سازد - که خدای تعالی تمامی آن چه در آسمان و زمین است مسخر شما کرد در حالی که هستی همه آن ها از ناحیه خدا آغاز شده است.

پس همه ذوات موجودات از ناحیه خدا آغاز شده، چون او آن ها را ایجاد کرده، در حالی که قبل از ایجاد الگویش را از جایی نگرفته و همچنان آثار و خواص آن ها نیز مخلوقات اویند، که یکی از آثار و خواص آن ها همین ارتباط آن ها به یکدیگر است، که نظام جاری در آن ها به وجود آورده، نظامی که با زندگی انسان ها مرتبط است.

- « وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِ...! » (۱۲ / نحل)

- « و شب و روز را به خدمت شما گذاشت و خورشید و ماه و ستارگان به فرمان وی به خدمت درند! »

یک یک این نامبرده ها و هم چنین مجموع شب و روز و مجموع آفتاب و ماه و نجوم دارای خواص و آثاری هستند که هر یک برای خود دلیل مستقلی است بر اثبات وحدانیت پروردگار در ربوبیت. (۱)

مراتب حرکت ماه و خورشید و انسان

« فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ وَ اللَّيْلِ وَ مَا وَسَقَى وَ الْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ لَتَرْكَبَنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ! »

(۱۶ تا ۱۹ / انشقاق)

کلمه «شَفَقَ» به معنای سرخی و بالای آن زردی و روی آن سفیدی است که در کرانه افق در هنگام غروب خورشید پیدا می شود.

- « وَ اللَّيْلِ وَ مَا وَسَقَى! »

کلمه «وَسَقَى» به معنای جمع شدن چند چیز متفرق است.

می فرماید به شب سوگند، که آن چه در روز متفرق شده جمع می کند، انسان ها و حیوان ها که هر یک به طرفی رفته اند در هنگام شب دور هم

جمع می شوند.

بعضی ها کلمه «وَسَقَ» را به معنای طرد گرفته و آیه را چنین معنا کرده اند:

به شب سوگند که ستارگان را از خفا به ظهور می اندازد.

- «وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ!»

به قمر سوگند، وقتی که نورش جمع می شود، نور همه اطرافش منضم به هم می شود و به صورت ماه شب چهارده در می آید.

- «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ!»

این آیه جواب همه سوگندهای قبلی است و خطاب در آن به مردم است. و کلمه «طَبَقَ» به معنای چیزی و یا حالی است که مطابق چیز دیگر و یا حال دیگر باشد، چه این که یکی بالای دیگری قرار بگیرد و چه نگیرد، بلکه پهلوی هم باشند و به هر حال منظور مراحل زندگی است، که انسان آن را در تلاشش به سوی پروردگارش طی می کند. مرحله زندگی دنیا و سپس مرحله مرگ و آن گاه مرحله حیات برزخی، (و سپس مرگ در برزخ و هنگام دمیدن صور)، و در آخر انتقال به زندگی آخرت و حساب و جزا.

در این آیه اشاره ای هست به این که مراحلی که انسان در مسیرش به سوی پروردگارش طی می کند، مراحل مترتب و با یکدیگر متطابق است. (۱)

عظمت شب و روز و عظمت نفس انسان

«وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا!» (۱ تا ۸ / شمس)

کلمه «ضُحَى» به معنای گستردگی نور آفتاب است. در این آیه به خورشید و گستردگی نورش در زمین سوگند یاد شده.

- «وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّيْهَا!»

در این آیه به قمر سوگند یاد شده، در حالی که دنبال شمس در حرکت است. و مراد به دنبال روی قمر دو چیز می تواند باشد، یکی این که از خورشید کسب نور می کند، که در این صورت حال «إِذَا تَلَّيْهَا» حال دائمی است، چون قمر دائما از شمس کسب نور می کند و یکی این که طلوع قمر بعد از غروب خورشید باشد، که در این صورت سوگند دائمی نیست، بلکه در دو حال قمر است، یکی ایامی که قمر به صورت هلال در می آید، و یکی ایامی که تمام قرص آن روشن می شود.

- «وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّيْهَا!»

١- الميزان ج: ٤٠، ص: ١٤٥

کلمه «جَلِيٌّ» به معنای اظهار و برملا کردن است، از فحوای کلام معلوم است که روز «زمین» را ظاهر می کند.

– «وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰهَا!»

یعنی به شب سوگند در آن هنگام که «زمین» را فرا می گیرد.

– «وَ السَّمَاءِ وَ مَا بَنِيهَا وَ الْأَرْضِ وَ مَا طَحِيهَا!»

معنایش این است که سوگند می خورم به آسمان و آن چیز قوی عجیبی که آن را بنا کرده و سوگند می خورم به زمین و آن چیز نیرومند شگفت آوری که آن را گسترده است.

– «وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّيَهَا!»

سوگند می خورم به نفس و آن چیز نیرومند و دانا و حکیمی که آن را چنین مرتب خلق کرد و اعضایش را منظم و قوایش را تعدیل کرد و اگر کلمه «نَفْسٍ» را نکره آورده بعید نیست برای این بوده باشد که اشاره کند به این که آن قدر این خلقت اهمیت دارد که قابل تعریف و توصیف نیست و این که این خلقت را خبری هست.

«فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوِيهَا!»

کلمه «فُجُورٌ» به معنای دریدن پرده حرمت دین است. در حقیقت وقتی شریعت الهی از عمل یا از ترک عملی نهی می کند، این نهی پرده ای است که بین آن عمل و ترک عمل و بین انسان زده شده و ارتکاب آن عمل و ترک این عمل دریدن آن پرده است. کلمه «تَقْوَى» به معنای آن است که انسان خود را از آن چه می ترسد در محفظه ای قرار دهد. منظور از این محفظه و تقوی به قرینه این که در مقابل فجور قرار گرفته اجتناب از فجور و دوری از هر عملی است که با کمال نفس منافات داشته باشد، و در روایت هم تفسیر شده به ورع و پرهیز از محرمات الهی.

کلمه «الهام» به معنای آن است که تصمیمی و آگهی از خبری در دل آدمی بیفتد و این خود افاضه ای است الهی و صور علمیه ای است یا تصویری و یا تصدیقی که خدای تعالی به دل هر کسی بخواهد می اندازد. اگر در آیه شریفه هم تقوای نفس را الهام خوانده و هم فجور آن را، برای این بود که بفهماند مراد به این الهام این است که خدای تعالی صفات عمل انسان را به انسان شناسانده و به او فهمانیده عملی را که انجام می دهد تقوی است یا فجور است.

الهام فجور و تقوی همان عقل عملی است که از نتایج تسویه نفس است، پس الهام نامبرده از صفات و خصوصیات خلقت آدمی است. (۱)

« إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ! » (۶/صافات)

در کلام مجید خدای سبحان مسئله زینت دادن آسمان به وسیله ستارگان مکرر آمده و از آن جمله فرموده:

- « وَ زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ! » (۱۲ / فصلت)

- ما آسمان دنیا را با چراغ هایی زینت دادیم!

- « وَ لَقَدْ زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ! » (۵ / ملک)

به تحقیق که آسمان دنیا را با چراغ هایی زینت دادیم!

- « أَوَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَ زَيْنَاهَا! » (۶ / ق)

آیا نظر نمی کنند به آسمانی که بالای سرشان است، چگونه آن را بنا کردیم و زینت دادیم.

این آیات خالی از این ظهور نیستند که آسمان دنیا یکی از آسمان های هفتگانه ای است که قرآن کریم نام برده است. و مراد به آن فضایی است که ستارگان بالای زمین در آن فضا قرار دارند. (۱)

وجود حیات در سایر کرات و موجوداتی از انسان و جن

« وَ لِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَ الْمَلَائِكَةُ! » (۴۹/نحل)

« دابّه » به معنای هر چیزی است که تحرک و انتقال از جایی به جایی داشته باشد.

معنای آیه فوق این است که - آن چه جنبنده در زمین و آسمان هست در برابر خدا خضوع نموده و انقیاد ذاتی که همان حقیقت سجده است دارند، پس حق او «خدای تعالی» است که پرستش و سجده شود.

این آیه دلالت دارد بر این که در غیر کره زمین از کرات آسمان نیز جنبندگان هستند که در آن جا مسکن داشته و زندگی می کنند.

عمومیت کلمه «دابه» انسان و جن هر دو را شامل می شود، چون خدا در کلام خود برای جن نیز «دیبب - جنبش» را که برای سایر جنبندگان از انسان و حیوان است اثبات می کند. و از این که ملائکه را جداگانه اسم می برد کاملاً می توان فهمید که هر چند ملائکه نیز آمد و شد و حرکت و انتقال از بالا و پایین و به عکس دارند، لکن حرکت آنان از نوع جنبندگان و انتقال مکانی آنان نیست. (۱)

ستارگان، چراغ ها و زینت آسمان ها

« وَ لَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَ جَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ! » (۵/ملک)

کلمه «مصابیح» به معنی چراغ است و اگر ستارگان را چراغ نامیده به خاطر نوری است که از آن ها تَلَوُّو می کند.

« وَ جَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ! »

یعنی ما ستارگان را که آسمان را به آن ها زینت دادیم رجم ها - تیرها - قرار دادیم و با آن ها شیاطینی را که به آسمان نزدیک می شوند تا خبرهای آسمانی را استراق سمع کنند، تیر باران می کنیم. در جای دیگر فرمود:

« إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ! » (۱۸ / حجر)

مگر کسی که استراق سمع کند، که تیرهای شهاب دنبالش می کنند.

« إِلَّا مَنِ خَطَفَ الْخَطْفَةَ فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ! » (۱۰ / صفات)

مگر شیاطینی که بخواهد چیزی برآید که شهاب فروزان دنبالش می کند!

بعضی از مفسرین گفته اند جمله مورد بحث دلالت دارد بر این که مراد به کواکب که آسمان را زینت داده تمامی ستارگان آسمان است، چه ثوابت و سیارات و چه نیازک ها. چون ثوابت و سیارات هر یک در جای خود و در مدار خود قرار دارند و نمی توانند منظور از «رُجُوم» باشند. و دو کلمه «کوکب» و «نجم» همان طور که بر ستارگان فعلی اطلاق می شود، بر شهاب ها نیز اطلاق می شود.

بعضی دیگر گفته اند شهاب ها تکه هایی هستند که از کواکب جدا می شوند و به

۱- المیزان ج: ۲۴، ص: ۱۳۵

وسيله آن ها شيطان ها رجم می شوند. و اما خود کواکب به هيچ وجه فرو نمی ریزند، مگر وقتی که خدا بخواهد همه را فانی سازد. این وجه با نظریه های علمی امروز موافق تر است. و اما این که رجم شيطان ها به وسیله شهاب ها چه معنا دارد در مبحث «ملائکه» توضیح داده شده است. (۱)

برج های آسمان و زینت و حفاظ آن

« وَ لَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَ زَيَّنَّا لِلنَّاطِرِينَ! » (۱۶ تا ۱۸ / حجر)

« وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ! » (۱ / بروج)

«بُرُوج» به معنای قصرهاست و اگر منازلی را که آفتاب و ماه در آسمان به حسب حس دارند برج نامیده، از باب تشبیه آن است به قصرهایی که سلاطین در نقاط مختلف کشور خود می سازند.

البته اصل کلمه برج به معنای هر چیز پیدا و ظاهر است. و اگر بیشتر در کاخ های عالی استعمال می شود برای این است که کاخ ها در نظر تماشاکنندگان و بینندگان ظاهر و هویدا است. ساختمان استوانه شکلی که در چهار گوشه قلعه ها برای دفاع می سازند نیز برج نامیده می شود و همین معنا منظور آیه است، چون در آیه اولی فرمود:

- ما برای بنای آسمان برج ها قرار دادیم و آسمان را برای نظرکنندگان زینت داده و آن را از هر شیطانی رانده شده حفظ کردیم.

پس مراد از کلمه بروج، موضع ستارگان در آسمان است.

در آیه دوم به آسمانی سوگند یاد شده که به وسیله برج ها محفوظ می شود.

مقصود از زینت دادن آسمان برای ناظرین همین بهجت و جمالی است که می بینیم، با ستارگان درخشانده و کواکب فروزانش که اندازه های مختلف و لمعات متنوعی دارند عقل ها را حیران می سازد. در قرآن کریم این معنا در چند جا تکرار شده، و همین تکرار کشف می کند از این که خدای سبحان عنایت بیشتری به یادآوری آن دارد، یک جا می فرماید:

« وَ لَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ! »

« زینت دادیم آسمان دنیا را به چراغ ها! » (۱۲ / فصلت)

و جای دیگر می فرماید:

- « إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ وَ حِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ...! » (۷ / صافات)

- زینت دادیم آسمان دنیا را به زینتی که هر یک کوكبی است و هم حفظ است از هر شیطان رانده شده، هر وقت بخواهند از عالم بالا- خبردار شوند، از هر طرف تیرباران و رانده می شوند و مرایشان راست عذابی متعاقب و دائم مگر آن ها به طور قاچاق نزدیک شوند که شهاب ثاقب دنبالشان می کند. (۱)

مفهوم شهاب و آسمان های ملکوت

«إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ!» (۷ و ۸ / صفات)

کلمه «شِهَاب» به معنای شعله ای است که از آتش بیرون می آید. اجرام روشنی را هم که در جو دیده می شوند، از این جهت شهاب گفته اند که گویا ستاره ای است که ناگهان از یک نقطه آسمان بیرون آمده و به سرعت می رود و پس از لحظه ای خاموش می گردد.

این بیاناتی که در کلام خدای تعالی دیده می شود، از باب مثال هایی است که به منظور تصویر حقایق خارج از حس زده شده، تا آن چه از خارج از حس است به صورت محسوسات در افهام بگنجد.

معنای آیه فوق چنین است:

مگر شیطانی که بخواهد، چیزی برآید که شهاب فروزان دنبالش می کند.

مراد از نزدیک شدن شیطان ها به آسمان و استراق سمع کردن و به دنبالش هدف شهاب ها قرار گرفتن، این است که شیطان ها می خواهند به عالم فرشتگان نزدیک شوند و از اسرار خلقت و حوادث آینده سر در بیاورند و ملائکه هم ایشان را با نوری از ملکوت که شیطان ها تاب تحمل آن را ندارند، دور می سازند. یا مراد این است که شیطان ها خود را به حق نزدیک می کنند، تا آن را تلبیس ها و نیرنگ های خود به صورت باطل جلوه دهند و یا باطل را با تلبیس و نیرنگ به صورت حق در آورند و ملائکه رشته های ایشان را پنبه می کنند و حق صریح را هویدا می سازند، تا همه به تلبیس آن ها پی برده و حق را حق ببینند و باطل را باطل.

«لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَيُقَذَّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ!» (۸ / صفات)

شیطان های خبیث نمی توانند به آن چه در ملاء اعلی می گذرد، گوش دهند!

جمله فوق کنایه است از این که آن ها ممنوع از نزدیکی بدان جا هستند.

منظور از ملاء اعلی ملائکه مکرمی هستند که سکنه آسمان های بالا را تشکیل می دهند.

مراد به آسمانی که ملائکه در آن منزل دارند، عالمی ملکوتی خواهد بود، که افقی عالی تر از افق عالم ملک و محسوس دارد، همان طور که آسمان محسوس ما با اجرامی که در آن هست: عالی تر و بلندتر از زمین ماست. (۱)

طارق یا نجم ثاقب

« وَ السَّمَاءِ وَ الطَّارِقِ وَ مَا أَدْرِيكَ مَا الطَّارِقُ النَّجْمُ الثَّاقِبُ! » (۱ / طارق)

«طارق» در اصل به معنای زدن به شدت است به طوری که صدایش به گوش ها برسد. سپس استعمالش در هر چیزی که شب ظاهر شود شایع گشته است، مانند ستارگان که در شب پیدا می شوند و در آیه همین معنا منظور است.

کلمه «ثاقب» در اصل به معنای دریدن بود و بعدها به معنای هر چیز نورانی و روشنگر شد، به این مناسبت که چنین چیزی پرده ظلمت را با نور خود می درد و گاهی هم به معنای بلندی و ارتفاع می آید.

پس این که فرمود: «وَ السَّمَاءِ وَ الطَّارِقِ!» سوگندی است به آسمان و به طارق، و آن گاه طارق را تفسیر کرده به نجم، یعنی ستاره ای که در شب طلوع می کند. و جمله «وَ مَا أَدْرِيكَ مَا الطَّارِقُ!» امر آن را بزرگ داشته و می فهماند که به چیز بزرگی سوگند یاد کرده است.

جمله «النَّجْمُ الثَّاقِبُ!» بیان طارق است، گویا وقتی فرموده:

تو نمی دانی که طارق چیست، شخصی پرسیده: چیست؟

فرموده: النَّجْمُ الثَّاقِبُ. (۲)

عظمت مواضع ستارگان

« فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ! » (۷۵ تا ۷۶ / واقعه)

معنای آیه چنین است:

من سوگند می خورم، به محل های ستارگان، به آن جایی که هر ستاره در آسمان دارد.

۱- المیزان ج: ۳۳، ص: ۲۰۱ و ۲۰۳

۲- المیزان ج: ۴۰، ص: ۱۶۹

«وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّوَيْتَلْمُونَ عَظِيمًا!»

این آیه شریفه می‌خواهد، سوگند قبلی را بزرگ جلوه دهد و مطلبی را که با آن سوگند تأکید و اثبات می‌کرد، بیشتر تأکید کند. (۱)

توصیف حرکت سیارات

«فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُسِ الْجَوَارِ الْكُنُسِ وَاللَّيْلِ إِذَا عَشَسَ وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ!» (۱۵ و ۱۸ / تکویر)

کلمه «خُنُس» به معنای گرفتگی و تأخر و استتار است. کلمه «جوار» به معنای سیر سریع است که معنایی است استعاره از جریان آب. کلمه «کُنُس» به معنای داخل شدن وحشی‌هایی از قبیل آهو و طیور به درون لانه اش است.

منظور از «خُنُس و جَواری کُنُس»، ستارگان است، یا همه آن‌ها و یا بعضی از آن‌ها چیزی که هست چون ستارگان بعضی سیار و بعضی ثابتند، آن‌هایی که سیار هستند با صفاتی که در این آیات آمده مناسبت بیشتری دارند. چون از جمله صفات، صفت خنوس و جری و کنوس را آورده و این صفات با وضع پنج سیاره سرگردان یعنی زحل، مشتری، مریخ، زهره و عطارد منطبق است، زیرا این‌ها در حرکتشان البته برحسب آن چه ما می‌بینیم استقامت و رجعت و اقامت دارند. استقامت دارند برای این که حرکتشان از نظر زمان شبیه هم است. رجعت دارند چون انقباض و تأخر و خنوس زمانی دارند. و اقامت دارند چون در حرکت استقامتی و رجعتی خود زمانی توقف دارند، گویی آهوی وحشی اند که زمانی در آشیانه خود اقامت می‌کند. (۲)

شروع حیات و عوامل شرایط آن

عوامل تکون نبات و حیوان

آب، مایه حیات محسوس

۱- المیزان ج: ۳۷، ص: ۲۸۰

۲- المیزان ج: ۴۰، ص: ۸۷

« وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ...! » (۳۰ / انبیاء)

از ظاهر سیاق آیه برمی آید که کلمه «جَعَلَ» به معنای خَلَق باشد و مراد این باشد که آب دخالت تامی در هستی موجودات زنده دارد، هم چنان که در سوره نور همین مضمون را آورده و فرموده:

«وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ!» (۴۵ / نور)

خداوند هر جنبنده را از آب آفرید.

شاید واقع شدن این مضمون در سیاقی که در آن آیات محسوس را می شمارد، باعث شود که حکم در آیه شریفه منصرف به غیر ملائکه و امثال آن باشد، دیگر دلالت نکند بر این که خلقت ملائکه و امثال آنان هم از آب باشد.

مسئله مورد نظر آیه شریفه، یعنی ارتباط زندگی با آب، مسئله ای است که در مباحث علمی به خوبی روشن شده و به ثبوت رسیده است. (۱)

نظام جریانات جوی، نزول باران و تگون نبات و حیوان

« وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ! »

(۱۶۴ / بقره)

حقیقت آب باران عبارت است از عناصر مختلفی که در آب دریا و غیره هست و

در اثر تابش خورشید بخار گشته و به خاطر حرارتی که به خود گرفته به آسمان می رود تا جایی که به طبقه ای از هوای سرد برسد و در آن جا مبدل به آب گشته و ذرات آب به یکدیگر متصل شده و به صورت قطره در می آید. اگر قبل از متصل شدن یعنی همان موقعی که به صورت پودر بود، یخ نزنند و بعد به هم متصل شود، به صورت برف سرازیر می گردد. و اگر بعد از اتصال پودر و قطره شدن یخ بزنند، به صورت تگرگ پایین می آید و پایین آمدن باران و برف و تگرگ به خاطر این است که وزنش از وزن هوا سنگین تر است.

بعد از فرود آمدن باران، زمین از آن مشروب می شود و سبز و خرم می گردد. و اگر سرمای هوا نگذارد گیاهی بروید، آب ها در آن قسمت از زمین انبار می شود و به صورت چشمه سار در آمده و زمین های پایین خود را مشروب می سازد. پس آب نعمتی است که زندگی هر جنبنده ای به وجود آن بستگی دارد.

آبی که از آسمان می آید خود یکی از حوادث وجودی و جاری بر طبق نظام متقن عالم است، نظامی که متقن تر از آن تصور ندارد و یک تناقض و یا یک مورد استثناء در آن نیست و این آب منشأ پیدایش نباتات و تکون هر نوع حیوان است.

و این حوادث از جهت این که محفوف است به حوادث طولی و عرضی، که حدوث و پیدایش آن بستگی به آن حوادث دارد، در حقیقت با آن حوادث و روبرهم، یک چیز است که از محدث و پدید آورنده بی نیاز نیست. و ممکن نیست بدون پدید آورنده پدید آمده باشد. پس به طور قطع اله و موجدی دارد، که یکی است.

همین باران از جهت این که پدید آمدن انسان و بقای هستی اش مستند به آن است، دلالت دارد بر این که اله باران و اله انسان یکی است. (۱)

نزول آب از سماء و جریان آن در رگه های زمین

« أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ...؟ » (۲۱/زمر)

- مگر ندیدی که خدا از آسمان آبی را فرستاد و همان را در رگ و ریشه ها و منابع زیر زمین بدوانید و سپس به وسیله همان آب همواره کشت و زرع بیرون می آورد، زرعی با رنگ های گوناگون و سپس آن زرع را می خشکاند و تو می بینی که پس از سبزی و خرمی زرد می شود، آن گاه آن را حطامی می سازد، که در این خود تذکری است برای خردمندان.

معنای جمله « فَسَيَلِكُهُ يَنَابِيعُ فِي الْأَرْضِ » این است که خداوند آب را در چشمه ها و رگه های زمینی، که چون رگه های بدن آدمی است، داخل کرد و زمین آن را از جانبی به جانب دیگر انتقال می دهد. و آیه شریفه به طوری که ملاحظه می کنید، بر یگانگی خدای تعالی در ربوبیت احتجاج می کند. (۱)

مقدار نزول باران

« وَ الَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ! » (۱۱ / زخرف)

در این آیه شریفه نازل کردن آب از آسمان را مقید کرده به قید «قَدَر» تا اشاره کرده باشد به این که نازل شدن باران جزافی و بی حساب نیست، بلکه از اراده و تدبیر خدا ناشی می شود.

کلمه «أَنْشَرْنَا» به معنای احیاست. و اگر کلمه «بَلْدَةً» را با کلمه «مَيْتًا» توصیف کرد و فرمود: «شهری مرده»، تنها به این اعتبار است که شهر برای خود مکانی است و چون همان طور که زراعت مرده و زنده دارد، شهر را هم می توان متصف به این دو صفت کرد، چون گفتیم شهر نیز مکانی و سرزمینی است.

و بعد از آن که با نازل کردن آب به اندازه و زنده کردن شهری مرده، استدلال کرد بر خلقت و تدبیر خود و در آخر هم نتیجه دیگری از این استدلال گرفت، نتیجه ای که توحید تمام نمی شود مگر به آن و آن عبارت است از مسئله معاد یعنی برگشتن همه به سوی خدا.

« وَ كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ! »

همان طور که شهری مرده را زنده می کند، همین طور شما از قبورتان سر بر می دارید و زنده می شوید. (۲)

تقدیر نزول باران و منافع آن

« وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَاهُ فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لِقَادِرُونَ! » (۱۸ تا ۲۰ / مؤمنون)

مراد از «سَمَاء» طرف بلندی است. عرب به هر چیزی که بالای سر آدمی قرار داشته باشد و سایه بر سر آدمی بیندازد، «سَمَاء» می گوید. و مراد از آب نازل از سماء آب باران است.

۱- المیزان ج: ۳۴، ص: ۸۵

۲- المیزان ج: ۳۵، ص: ۱۴۰

در این که فرموده «بِقَدَر» اشاره است به این که آن چه آب باران می بارد، بر مقتضای تدبیر تام الهی است، که هر چیزی را اندازه گیری می کند، حتی یک قطره کم و یک قطره بیش از آن چه تدبیر اقتضا می کند، نمی بارد. و نیز در آن اشاره است به آیه «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ - هیچ چیز نیست مگر آن که نزد ما خزینه هایی از آن هست و ما نازلش نمی کنیم مگر به اندازه معلوم!» (۲۱ / حجر)

و معنای آیه این است که ما آبی به اندازه که همان آب باران باشد از جهت بالا نازل می کنیم و در زمینش ساکن می سازیم، یعنی در انبارهای زیرزمینی ذخیره اش می کنیم و به صورت چشمه سارها و نهرها و چاه ها، از کوه ها و زمین های هموار بیرونش می دهیم، در حالی که ما می توانستیم آن را از بین ببریم، به طوری که شما نفهمید، کجایش برده ایم.

- «فَأَنشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذُّهْنِ وَصَنِغٍ لِلْأَكْلِينَ!» (۱۹ و ۲۰ / مؤمنون) - یعنی ما با آن باران رویاندیم جنات و باغ هایی و نیز درختی که در طور سینا است و روغن می رویاند (که مراد از آن درخت زیتون است). جمله «روغن می رویاند» یعنی روغن میوه می دهد، یعنی میوه ای می دهد که در آن روغن هست.

اگر در بین همه درختان، زیتون را نام می برد، به خاطر عجیب بودن این درخت است. (۱)

باران به موقع و نشر رحمت

« وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ! » (۲۸ / شوری)

کلمه «غَيْث» به معنای باران به موقع است که آمدنش همه نفع است، به خلاف کلمه «مَطَر» که هم به چنان بارانی اطلاق می شود و هم به باران زیان بخش.

«نشر و رحمت» به معنای منتشر کردن نعمت در بین مردم است، این که با فرستادن باران نباتات را برویاند و میوه ها را به عرضه برساند.

(معنای آیه این است: او کسی است که بعد از نومیدی خلق برایشان باران می فرستد و رحمت خود را گسترش می دهد و او سرپرستی ستوده است). (۲)

جریانات سماوی

ارسال بادهای، گسترش و حرکت ابرها و نزول باران

« اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ...! » (۴۸ و ۴۹ / روم)

خدا آن کسی است که بادهای را می فرستد و بادهای ابرها را به حرکت درآورده و منتشر می کند و ابرها در جهت و جو بالای سر شما گسترده گشته و هر جور که خدای سبحان بخواهد بسط می یابد و خدا آن ها را قطعه قطعه روی هم سوار و در هم فشرده می کند. سپس می بینی که مقداری باران از شکاف ابرها بیرون می آید و چون به مردمی که خدا می خواهد برسد آن مردم خوشحال می شوند و به یکدیگر بشارت می دهند، چون ماده حیاتشان و حیات حیوانات و گیاهان به آن ها رسیده است «هر چند قبل از فرستادن باران بر آنان و بلکه قبل از برخاستن باد مایوس و نومید بودند.»^(۱)

حرکت ابرها به وسیله باد و بارش باران و زنده شدن زمین

« وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا...! » (۹ / فاطر)

کلمه «تُثِيرُ» به معنای برخاستن غبار به سوی آسمان است و می فرماید: بادهای دارند ابرها را به سوی آسمان می برند.

«فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ،»

ما آن ابرها را به سوی سرزمینی بدون گیاه سوق می دهیم.

«فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»

پس آن زمین را بعد از مردنش زنده می کنیم. یعنی بعد از آن که گیاهی نداشت، دارای گیاه می کنیم.

نسبت زنده کردن را به زمین دادن نسبتی است مجازی و نسبتش را به گیاه دادن نسبتی است حقیقی. خلاصه، هر چند در اثر آمدن باران گیاه زنده می شود، اما مجازاً می گویند زمین ما زنده شد و تغذیه و نمو و تولید مثل و هر عمل دیگری که مربوط به این اعمال حیاتی است همه اعمالی است که از اصل حیات سرچشمه می گیرد. و به همین جهت بعث در روز قیامت و زنده شدن مردگان را به احیای زمین تشبیه کرد، تا بفهماند همان طور که زمین در سال یک دوره زندگی را شروع می کند و در آخر دوباره می میرد، بعد از آن که در زمستان از جنب و جوش افتاده بود، در بهار و تابستان جنب و جوش خود را از سر گرفته و در پاییز رو به خزان می رود و در زمستان به کلی از عمل می ایستد.

انسان ها هم همین طورند، وقتی دوران زندگی شان در زمین به سر رسید و فصل خزان و سپس مرگشان رسید، دوباره در روز قیامت بعد از آن که زنده شدند و از قبرها درآمدند، روی زمین منتشر می شوند و كَذَلِكَ النُّشُورُ. (۱)

حرکت ابرها و تشکیل باران و تگرگ و مشیت الهی در نزول آن

« أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُرْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَّامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ! »

(۴۳ و ۴۴ / نور)

خطاب در این آیه به رسول خدا صلی الله علیه و آله است. البته به عنوان یک شنونده، پس در حقیقت خطاب به هر صاحب سمع است. و معنایش این است که آیا تو و هر بیننده دیگر نمی بیند که خدا با بادهای متفرق و از هم جدا را می راند و آن ها را با هم جمع می کند و سپس روی هم انباشته می سازد، پس می بینی که باران از خلل و فروج آن ها بیرون می آید و به زمین می ریزد؟

« وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَصْرِفُهُ عَنِ مَنْ يَشَاءُ...! » (۴۳ / نور)

- آیا نمی بینی که خدا از آسمان تگرگ متراکم نازل می کند، چون کوه ها و به هر

سرزمینی که بخواهد می فرستد و زراعت و بستان ها را تباه می کند و چه بسا نفوس و حیوانات را هم هلاک می کند و از هر کس بخواهد بر می گرداند و در نتیجه از شر آن ایمن می شود، برف و تگرگی است که روشنی برق آن نزدیک است چشم ها را کور سازد.

این آیه در مقام تعلیل آیه قبل است که نور خدا را به مؤمنین اختصاص می داد: (اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...!) و معنایش این است که مسئله نامبرده منوط به مشیت خدای تعالی است، هم چنان که می بینی او وقتی بخواهد از آسمان بارانی می فرستد که در آن منافی برای خود مردم و حیوانات و زراعت ها و بستان های ایشان است و چون بخواهد تگرگی می فرستد و در هر سرزمینی بخواهد نازل می کند و از هر سرزمینی که بخواهد شر آن را برمی گرداند. (۱)

بشارت بادها و حیات خاک

« وَ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا! » (فرقان / ۴۸ و ۴۹)

معنای آیه این است که خدای تعالی کسی است که بادها را می فرستد تا قبل از آمدن رحمتش (باران) بشارت آن را بیاورد.

منظور از «سِماء» در جمله «نازل کردیم از سماء آبی طهور را» جهت بالاست که همان جو بالایی زمین است. و ماء طهور به معنای نهایت درجه پاکی است، که هم خودش طاهر است و هم ظاهر کننده غیر خودش هست، چرک ها و کثافات را می برد و رفع حدث می کند.

« لِنُحْيِيَ بِهِ بَلَدَةً مَيِّتًا وَ نُشَقِّقَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَ آنَاسِيَّ كَثِيرًا! » (فرقان / ۴۹)

مکان «میت» آن سرزمینی است که گیاه نرویند و احیای آن به همین است که با فرستادن باران سبز و خرمش کند. شامل شدن مرگ زمین را و احتیاج چارپایان و انسان ها به آب و نازل کردن آب پاک کننده از آسمان و زنده کردن زمین مرده با آن و سیراب کردن چارپایان و انسان های بسیار حالش همان گسترده سایه است و سپس قرار دادن آفتاب را دلیل آن و سپس از بین بردنش به وسیله آفتاب. (که در آیه قبل بیان کرده است). (۲)

نظام حرکت ابرها و نیروی مسلط بر تغییرات جوی

۱- المیزان ج: ۲۹، ص: ۱۹۸

۲- المیزان ج: ۳۰، ص: ۴۷

« وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ! » (۱۶۴ / بقره)

«سحاب - ابر» عبارت است از همان بخار متراکم که باران‌ها از آن درست می‌شود. این بخار مادام که از زمین بالا نرفته و روی زمین افتاده است، «صُبَاب - مه» نام دارد و وقتی از زمین جدا شده و بالا رفت، نامش «سحاب» یا «عَمِيم» یا «عَمَام» و غیره می‌شود.

کلمه «تَسْخِير» به معنای آن است که چیزی را در عملش مقهور و ذلیل کنی، به طوری که به دلخواه تو کار کند و نه به دلخواه خودش. و ابر در حرکتش و در سردی و گرمی‌اش و باریدنش و سایر اعمال و آثاری که دارد، مقهور و ذلیل خداست و آن چه می‌کند به اذن خدا می‌کند.

اختلاف شب و روز و آبی که از آسمان فرو می‌ریزد و بادهایی که از این سو به آن سو حرکت می‌کنند و ابرهایی که در تحت سلطه خدای تعالی است، یک عده از حوادث عمومی است، که نظام تکوین در پدیده‌های زمینی از مرکبات گیاهی و حیوانی و انسانی و غیره، بستگی به آن‌ها دارد. (۱)

نظام تولید حرکت‌های جوی و جریان باد

« ... وَ تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ ...! » (۱۶۴ / بقره)

تصریف بادها به معنای آن است که بادها را به وسیله عواملی طبیعی و مختلف از این طرف به آن طرف بگرداند، مهمترین آن عوامل این است که اشعه نور که از چشمه نور (یعنی آفتاب) بیرون می‌شود و در هنگام عبور از هوا سرعت بسیار تولید حرارت می‌کند و در نتیجه هوا به خاطر حرارت حجمش زیادتر و وزنش کمتر می‌شود و نمی‌تواند هوای سردی را که بالای آن است و یا مجاور آن قرار دارد به دوش بکشد، لاجرم هوای سرد داخل در هوای گرم شده و به شدت آن را کنار می‌زند و هوای گرم قهرا بر خلاف جریان هوای سرد به حرکت در می‌آید و این جریان همان است که ما نامش را باد می‌گذاریم.

نتایجی که این جریان دو جور هوا بر خلاف مسیر یکدیگر دارد بسیار است. یکی از آن‌ها تلقیح گیاهان است و یکی دیگر دفع کثافت هوا و عفونت‌هایی است که (از خود زمین بیرون می‌آید و یا سکنه روی زمین آن را تولید می‌کنند و) داخل هوا می‌شود و سوم انتقال ابرهای آبستن است، از این جا به آن جا و غیر آن از فوائد دیگر. پس پدید آمدن باد و وزش آن هم مانند آب چیزی است که حیات گیاهان و حیوانات و انسان بستگی بدان دارد.

و این پدیده با وجود خود دلالت می‌کند، بر این که اله و مدبری دارد و با سازگاری اش با سایر موجودات و اتحادش با آن‌ها، دلالت می‌کند بر این که اله آن و اله همه عالم یکی است و با قرار گرفتنش در طریق پیدایش و بقای نوع انسان، دلالت می‌کند بر این که اله آن و اله انسان و غیر انسان یکی است. (۱)

جریان انتقال آب به زمین‌های خشک

«أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ...!»

(۲۷/سجده)

این آیه یکی دیگر از آیات خدای سبحان را یاد می‌آورد، که بر حسن تدبیر او نسبت به موجودات و مخصوصا موجودات زنده از قبیل چارپایان و انسان دلالت می‌کند. مراد به سوق آب به سوی زمین خالی از گیاه، راندن ابرهای حامل باران به سوی آن سرزمین است.

پس از آمدن باران از ابر، حیات زمین و بیرون شدن زرع و تغذی انسان و چارپایان تأمین می‌شود، چارپایانی که خداوند آن‌ها را رام انسان‌ها کرده، تا برای رسیدن به مقاصد حیات خود تربیتشان کند.

جمله «أَفَلَا تُبْصِرُونَ؟» تنبیه و توبیخ کفار است که چرا این آیات را نمی‌بینند. اگر خصوص آیت باران را اختصاص بدیدن داد، برای این است که علم به راندن ابرها به این سرزمین و آن سرزمین و بیرون کردن زراعت از زمین‌های مرده و تغذی انسان‌ها و چارپایان از زراعت، از راه دیدن دست می‌دهد. (۲)

دریاها و منابع دریایی

تدبیر امور خشکی، دریا، فضا و تقسیم امر

۱- المیزان ج: ۲، ص: ۳۶۳

۲- المیزان ج: ۳۲، ص: ۱۱۱

« وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا، فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا، فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا... » (۱ تا ۴ / ذاریات)

این آیات چهارگانه تمامی تدابیر عالم را در زیر پوشش خود می گیرد و به همه اشاره دارد. چون هم نمونه ای از تدبیر امور خشکی ها را که همان «وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا» باشد آورده و هم نمونه ای از تدابیر امور دریاها را در جمله «فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا» ذکر کرده و هم نمونه ای از تدابیر مربوط به فضا را در عبارت «فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا» خاطر نشان ساخته و هم تدابیر مربوط به تمامی باقی ماندگان زوایای عالم و بالاخره روبره عالم را، در عبارت «فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْرًا» اشاره کرده، که منظور از آن ملائکه است که واسطه های تدبیر هستند و اوامر خدای تعالی را تقسیم می کنند.

پس این آیات چهارگانه در این معناست که فرموده باشد: سوگند می خورم به تمامی اسبابی که در تدبیر سراسر جهان مؤثرند... (۱).

دریاها در تسخیر انسان

«اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ لِتَجْرِيَ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ...!» (۱۲ / جاثیه)

در آیات فوق خدای سبحان پاره ای از آیات ربوبیت را که در آن منتی عظیم بر انسان ها هست بر می شمارد، آیاتی که به هیچ وجه نمی توانند، آن را انکار کنند. به این

منظور نخست مسئله تسخیر دریاها و سپس تسخیر تمامی موجودات در زمین و آسمان را خاطر نشان می سازد و معلوم است که هیچ انسانی به خود اجازه نمی دهد این گونه آیات را انکار کند، مگر آن که فطرت انسانیت خود را از دست داده باشد و فراموش کرده باشد که موجودی است دارای تفکر و به خاطر همین خاصیت تفکر از سایر جانداران متمایز شده است.

معنای آیه چنین می شود که - خداوند به خاطر شما دریا را مسخر کرد، یعنی آن را طوری آفرید که کشتی شما را به دوش بگیرد و طوری آفرید که کشتی شما بتواند بر روی آن جریان یابد و انسان ها از آن بهره مند شوند.

جریان کشتی در دریا به امر خدا، عبارت است از ایجاد جریان با کلمه «کن»، چون آثار اشیاء نیز مانند خود اشیاء منسوب به خدای تعالی است.

معنای جمله « وَ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ » این است که خدای تعالی دریاها را این چنین رام کرد، تا شما عطیه او را طلب کنید، یعنی با سفرهای دریائی خود، رزق او را به دست آورید. (۱)

تسخیر دریاها و نعمت های دریایی برای انسان

« وَ هُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِيَأْتِ الْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا » (نحل/۱۴)

این آیه فصل دیگری از نعمت های الهی را بر می شمارد و آن نعمت دریاها و کوه ها و شهرها و راه ها و علامت هاست.

مقصود از خوردن گوشت تازه از دریا خوردن گوشت ماهی آن است و مقصود از استخراج زینت برای پوشیدن لؤلؤ و مرجانی است که از دریا گرفته می شود، و زنان خود را با آن می آرایند.

- « وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوَاحِرَ فِيهِ، »

- « کشتی ها را می بینی که آب دریا را از چپ و راست می شکافند. »

« وَ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ، »

« تا بعضی از رزق خدا را با سفرهای آبی و به راه انداختن کشتی ها طلب کنید، شاید شما شکر گزار شوید! »

نعمت های دریایی فضل زیادی از خدای تعالی است، برای این که در خشکی ها آن قدر نعمت داده است که بشر احتیاج به نعمت های دریایی نداشته باشد و لکن خداوند این

نعمت زیادی را هم ارزانی داشت و دریاها را مسخر بشر فرمود تا شاید او را شکر گزارند، چه انسان کمتر در ضروریات زندگی خود متوجه نعمت خدا می شود و به یاد این معنی می افتد که این ضروریات زندگی نعمت های خدای سبحان است و اگر بخواهد یک روزی از انسان سلب می کند، به خلاف نعمت های زیادی، که آدمی در برخورد به آن های بیشتر متوجه نعمت خدا می شود. (۱)

دریاهای شور و شیرین و نعمت های دریایی

« مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ...! » (۱۹ تا ۲۴ / الرحمن)

کلمه «مَرَجَ» به معنای مخلوط کردن و نیز به معنای رها و روانه کردن است. ظاهراً مراد از «بَحْرَيْنِ دو دریا» دریای شیرین و گوارا و دریایی شور و تلخ است. هم چنان که در سوره فاطر از این دو دریا یاد کرده و فرموده: «این دو دریا یکسان نیستند که یکی شیرین و گوارا و نوشیدنش بلامانع و این یکی دیگر شور و تلخ است و با این که یکسان نیستند شما از هر دو بهره مند می شوید و گوشت تازه می خورید و مروارید و مرجان استخراج نموده و آرایش خود می کنید.» (۱۲ / فاطر)

قابل قبول ترین تفسیری که درباره این دو آیه کرده اند این است که مراد به دو دریا دو دریای معین نیست، بلکه دو نوع دریاست، یکی شور که قریب سه چهارم کره زمین را در خود فرو برده، که بیشتر اقیانوس ها و دریاهای شور را تشکیل می دهد و یکی هم دریای شیرین است، که خدای تعالی آن ها را در زمین ذخیره کرده و به صورت چشمه ها از زمین می جوشد و نه‌های بزرگ را تشکیل می دهد و مجدداً به دریاها می ریزد. این دو جور دریا یعنی دریاهای روی زمین و دریاهای داخل زمین همواره به هم اتصال دارند، هم در زیر زمین و هم در روی زمین و در عین این که «يَلْتَقِيَانِ» یعنی برخورد و اتصال دارند نه این شوری آن را از بین می برد و نه آن شیرینی این را، چون بین آن دو حاجز و مانعی است که نمی گذارد در وضع یکدیگر تغییری بدهند و آن مانع خود مخازن زمین و رگه های آن است.

پس معنای دو آیه - خدا داناتر است - این است که خدای تعالی دو دریای شیرین و گوارا و شور و تلخ را مخلوط کرده، در عین این که تلاقی آن دو دائمی است، به وسیله حاجزی که بین آن دو قرار داده نمی گذارد که یکدیگر را در خود مستهلک کنند و این صفت گوارایی آن را از بین ببرد و آن صفت شوری این را و در نتیجه نظام زندگی

جانداران و بقای آن را تهدید کنند.

«يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ»-

یعنی از این دو دریای گوارا و شور، لؤلؤ و مرجان بیرون می آید و این خود یکی از فوایدی است که انسان از آن بهره مند می شود.

«وَأَلَّهُ الْجَوَارِ الْمُنشآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ»-

کلمه «جواری» به معنای کشتی است. کلمه «مُنشآت» از ماده انشاء است و انشای هر چیزی به معنای احداث و ایجاد و تربیت آن است. و اگر کشتی ها را ملک خدای دانسته با این که کشتی را انسان ها می سازند، بدین جهت است که تمامی سبب هایی که در ساختن کشتی دخالت دارند، از چوب و آهن و سایر اجزایی که کشتی از آن ترکیب می یابد و انسانی که این اجزاء را ترکیب می کند و صورت کشتی به آن می دهد و نیز شعور این انسان و فکر و اراده اش همه مخلوق خدا و مملوک اوست، قهرا نتیجه عمل انسان هم که یا کشتی است و یا چیز دیگر ملک خدای تعالی است.

پس منعم حقیقی کشتی ها به انسان خداست، چون خدای تعالی به انسان ها الهام کرد که چگونه کشتی بسازند و این که چه منافی و آثاری مترتب بر این صنع هست و نیز راه استفاده از منافع بسیار آن را او الهام فرمود. (۱)

اختلاف آب شور و شیرین دریاها و یکسانی بهره برداری از آن ها

«وَمَا يَشْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ!» (۱۲ / فاطر)

کلمه «عَذْبٌ» به معنای آب پاکیزه و کلمه «فُرَاتٌ» به معنای آبی است که شدت عطش را می شکند و یا خنک باشد. کلمه «سَائِغٌ» آبی را گویند که به سهولت به حلق فرومی رود، بس که گواراست. کلمه «أُجَاجٌ» به معنای آبی است که به خاطر شوری و یا تلخی حلق را می سوزاند.

«وَمِنْ كُلِّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا!»

«لَحْمٌ طَرِيٌّ» به معنای گوشت تازه و لطیف است و منظور از آن گوشت ماهی و یا هم آن و هم گوشت مرغابی دریایی است. مراد به «حِلْيَةً» زیوری که از دریا استخراج می کنند، لؤلؤ و مرجان و انواع صدف هاست، هم چنان که در جای دیگر فرمود: «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ!» (۲۲ / رحمن)

در این آیه شریفه مؤمن و کافر را به دریای شیرین و شور مثل می زند و یکسان نبودن آن دو را در کمال فطری بیان می کند، هر چند که در بسیاری از خواص انسانیت و آثار آن مثل همدند، ولی مؤمن به همان فطرت اولیه و اصلی خودش باقی است و در نتیجه به سعادت حیات آخرت و دائمی خود می رسد، ولی کافر از آن فطرت اصلی منحرف شده و وضعی به خود گرفته که فطرت انسانیت آن را پاک و خوش آیند نمی داند و به زودی صاحبش به کیفر اعمالش معذب می شود. پس مثل این دو قسم انسان، مثل دو دریای شور و شیرین است که یکی بر فطرت آبی اصلی اش، که همان گوارایی باشد باقی است و یکی دیگر (به خاطر اختلاط با املاح) شور شده است، هر چند که در بعضی آثار نافع شریکند، چون مردم از هر دوی آن ها ماهی می گیرند و یا مرغابی شکار می کنند و یا زیور مروارید استخراج می نمایند و یا صدف و مرجان می گیرند.

پس ظاهر آیه این است که زیور استخراج شده از دریا، مشترک بین دریای شور و شیرین است. کتاب هایی که در این مورد بحث می کنند، وجود حلیه در هر دو نوع دریا را مسلم دانسته اند.

«و تَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاحِرَ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ!»

اگر کشتی ها دریا را می شکافند و خدای تعالی آن را مسخر شما کرده، برای این بود که شما از عطای پروردگارتان جستجو کنید و از این سو به آن سوی دنیا بروید و روزی به دست بیاورید، شاید شکر گزار او شوید. (۱)

اختلاف آب شور و شیرین و عدم اختلاط آن ها

« وَ هُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ جَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَ حِجْرًا مَحْجُورًا! » (۵۳ / فرقان)

کلمه «مِلْح» به معنای آبی است که طعم آن برگشته باشد و «أُجَاج» آبی است که شوری آن زیاد باشد. کلمه «بَرْزَخ» آن حدی را گویند که میانه دو چیز فاصله شده باشد. و کلمه «حِجْر مَحْجُور» به معنای حرام محرم است یعنی آنچنان میان این دو آب حاجز قرار داده ایم که مخلوط شدن آن دو با هم حرام محرم شده، یعنی به هیچ وجه مخلوط نمی شوند.

و این که فرمود: «وَ جَعَلَ بَيْنَهُمَا» خود قرینه است بر این که مراد به مرج دو دریا،

روانه کردن آب دو دریاست با هم، نه مخلوط کردن آن دو، که اجزای آن ها را درهم و برهم کند.

در این جمله مسئله رسالت از این جهت که میان مؤمن و کافر را جدایی می اندازد، با این که هر دو در یک زمین زندگی می کنند و در عین حال با هم مخلوط و درهم و برهم نمی شوند، تشبیه شده به آن دو دریا، که در عین این که در یکجا قرار دارند، به هم در نمی آمیزند. (۱)

جریان عوامل جوی و جریان کشتی در دریا

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ وَ لِيَذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ...!» (۴۶/روم)

منظور از این که بادها را «مُبَشِّرَاتٍ» خوانده این است که بادها مژده باران می دهند، چون قبل از آمدن باران باد می وزد.

– «وَلِيَذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ»،

تقدیر کلام این است که بادها را می فرستد برای این که شما را مژده دهد و برای این که از رحمت خود به شما بپشاند. مراد به «اذاقه رحمت» رساندن انواع نعمت هاست که بر وزیدن باد مترتب می شود. چون وقتی باد می وزد، عمل تلقیح در گل ها و میوه ها انجام می شود و عفونت ها از بین می رود و جو زندگی تصفیه می شود و نعمت هایی دیگر از این قبیل که اطلاق جمله همه را شامل می شود.

«وَلِتَجْرِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ»،

یعنی بادها را می فرستد تا چنین و چنان شود و نیز کشتی ها به امر او به حرکت درآیند... و تا رزق او را که از فضل اوست، بطلبید...

... و تا شاید شکر بگزارید!

این جمله هدف و نتیجه معنوی فرستادن باد است، همچنان که بشارت باد و پشاندن رحمت و جریان کشتی ها و به دست آوردن فضل خدا، نتایج صوری و مادی آن بود. (۲)

نظام حاکم بر حرکت کشتی در دریاها

«وَالْفُلُكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ... لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ!» (۱۶۴ / بقره)

۱- المیزان ج: ۳۰، ص: ۲۵۰

۲- المیزان ج: ۳۱، ص: ۳۱۸

کلمه «فُلُكٌ» به معنی کشتی است. مراد به حرکت کشتی در دریا، به آن چه مردم سود ببرند، نقل کالا و ارزاق است، از این ساحل به ساحلی دیگر و از این طرف کره زمین به طرفی دیگر.

و این که در میان همه موجودات و حوادثی که مانند آسمان و زمین و اختلاف شب و روز، که اختیاراتشان در آن ها مدخلیت ندارد، تنها کشتی و جریان آن را در دریا ذکر کرده، خود دلالت دارد بر این که این نعمت نیز هر چند که انسان ها در ساختن کشتی دخالت دارند، ولی بالاخره مانند زمین و آسمان به صنع خدا در طبیعت منتهی می شود. و درست هم هست، برای این که آن نسبتی که انسان به فعل خود (کشتی سازی) دارد اگر به دقت بنگری، بیش از آن نسبت که هر فعلی به سببی از اسباب طبیعی دارد، نمی باشد و اختیاری که انسان دارد و با آن به خود می بالد و او را سبب تام و مستقل از خدای سبحان و اراده او نمی کند و چنان نیست که احتیاج او را به خدای سبحان کمتر از احتیاج سایر اسباب طبیعی کند. (۱)

وسایل حمل دریایی و زمینی

« وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِكِ الْمَشْحُونِ...! » (۴۱ تا ۴۴ / یس)

این آیه شریفه آیت دیگری از آیت های خدای تعالی را بیان می کند و آن عبارت است از جریان تدبیر او در دریاها، که ذریه بشر را در کشتی می نشاند و کشتی را از آنان و از اثاث و کالای آنان پر می کند، تا از یک طرف دریا به طرف دیگر دریا ببرد و دریا را وسیله و راه تجارت خود و سایر اغراض خود قرار دهند.

کسی ایشان را در دریا حمل نمی کند و از خطر غرق حفظ نمی کند مگر خدای تعالی چون تمامی آثار و خواصی که بشر در سوار شدن به کشتی از آن ها استفاده می کند، همه اموری است که خدا مسخرش کرده و همه به خلقت خدا منتهی می گردد، علاوه بر این که این اسباب اگر به خدا منتهی نشود هیچ اثر و خاصیتی نخواهد داشت.

اگر حمل بر کشتی را به ذریه بشر نسبت داد، نه به خود بشر، به این منظور بود که به این وسیله عرق محبت و مهر و شفقت شنونده را تحریک کند.

« وَ خَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ، »

و برای آن ها آفریدیم همانند آن چیزهایی که سوار شوند.

مفسرین گویند مراد به این جمله چارپایان است، چون در جای دیگر کشتی و چارپایان را با هم آورده و فرموده: «در کشتی و چارپایان وسیله هایی قرار داد تا بر آن سوار شوید!» (۸۰ / مؤمن)

«وَ إِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيحَ لَهُمْ وَ لَاهُمْ يُنْقَدُونَ، إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَ مَتَاعًا إِلَى حِينٍ!»

در این آیه شریفه می خواهد بفرماید - اختیار به دست مشیت ماست. اگر خواستیم غرقشان می کنیم و در این صورت احدی نیست که استغاثه آنان را جواب دهد و هیچ نجات دهنده از غرق نیست که ایشان را از غرق شدن برهاند. به هیچ سببی از اسباب و هیچ امری از امور، نجات پیدا نمی کنند مگر به خاطر رحمتی از ما، که شاملشان گردد، به خاطر این که تا مدتی معین که برایشان تقدیر کرده ایم، زنده بمانند. (۱)

حرکت کشتی در دریا و تهدید امواج

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلُكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ...؟» (۳۱ تا ۳۲ / لقمان)

آیا نمی بینی که کشتی در دریا به وسیله نعمت او به راه می افتد؟

و آن نعمت عبارت است از اسباب حرکت و جریان کشتی، یعنی باد، و رطوبت داشتن آب و امثال آن.

«وَ إِذَا غَشِيَهِمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ!»

- چون موجی در دریا مانند قطعه ای ابر برایشان احاطه می کند، دست از همه چیز شسته تنها متوجه خدا می شوند و از او نجات خود می طلبند، در حالی که دین را برایش خالص دارند! و خلاصه می خواهد بفرماید: این خواندن خدا در آن حال دلیل بر این است که فطرتشان فطرت توحید و یگانه پرستی است. (۲)

کوه ها و منابع زمینی

گسترش زمین و استقرار کوه ها، ثقل و جاذبه آن

۱- المیزان ج: ۳۳، ص: ۱۴۷

۲- المیزان ج: ۳۲، ص: ۶۳

« وَ الْأَرْضَ مَدَدْنَا وَ الْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ؟ » (۱۹ / حجر)

«مید آرض» به معنای گستردن طول و عرض آن است، چه اگر خدای تعالی زمین را گسترده نمی کرد و از سلسله های جبال پوشیده می شد صلاحیت کشت و زرع و سکونت را نداشت و جانداران کمال حیات خود را نمی یافتند.

«الْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ!»

تقدیر آیه این است که - انداختیم در زمین کوه ها را.

«رواسی» به معنای ثابت هاست. و اشاره است به مطلبی که در جای دیگر قرآن بیان نموده و آن این است که کوه ها زمین را از حرکت و اضطراب جلوگیری می کنند:

« وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ - كَوْهَ هَا رَا دَر زَمِينِ افكند، تا زمین شما را حرکت ندهد! » (۱۵/نحل)

کلمه «مَوْزُون» از وزن و به معنای سنجیدن اجسام از جهت سنگینی است. لکن آن را عمومیت داده و در اندازه گیری هر چیزی که ممکن باشد اندازه گرفت، استعمال کردند، حتی در سنجیدن اعمال هم استعمال شده - با این که اعمال، سنگینی و سبکی اجسام زمینی را ندارند. و چه بسا در مواردی استعمال شود که مقصود از آن کم و زیاد نشدن شیء موزون است، از آن چه طبیعتش و یا حکمت اقتضاء می کند.

چیزی که تنبه به آن لازم است تعبیر به « مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ! » است و این

غیر تعبیر به « مِنْ كُلِّ نَبَاتٍ مَوْزُونٍ » است، زیرا دومی تنها شامل نباتات می شود ولی اولی همان طور که به خاطر کلمه «أَنْبَتًا» نباتات را می گیرد هم چنین به خاطر کلمه «كُلِّ شَيْءٍ» هر چیزی را که در زمین پدید می آید و رشد و نمو می کند، شامل می گردد.

معنای آیه - خدا داناتر است - این طور می شود که ما در زمین پاره ای موجودات دارای وزن و ثقل مادی که استعداد زیادی و نقصانی دارند چه نباتی و چه ارضی رویانندیم. و بنابراین معنی دیگر مانعی نیست که کلمه «مَوْزُون» را، هم به معنای حقیقی اش بگیریم و هم به معنای کنایی آن.

پس حاصل معنا چنین می شود که: ما زمین را گسترديم و در آن کوه های پابرجا طرح نمودیم، تا آن را از اضطراب جلوگیری کند و در آن از هر چیز موزون - دارای وزن و واقع در تحت جاذبه و یا متناسب، مقداری را حکمت اقتضا می کرد رویانندیم. (۱)

تأثیر کوه ها در جلوگیری از اضطراب های زمین

« وَ جَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَ جَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا! » (۳۱ / انبیاء)

«رَوَاسِيَ» به معنای کوه هاست که با سنگینی خود استوار ایستاده اند.

«تَمِيد» به معنای اضطراب و نوسان در این سو و آن سو است.

معنای آیه این است که ما در زمین کوه هایی استوار قرار دادیم، تا زمین دچار اضطراب و نوسان نگردد و انسان ها بتوانند بر روی آن زندگی کنند. و ما در این کوه ها راه هایی فراخ قرار دادیم تا مردم به سوی مقاصد خود راه یابند و بتوانند به اوطان خود بروند.

این آیه دلالت دارد بر این که وجود کوه ها در آرامش زمین و مضطرب نبودن آن تأثیری مستقیم و مخصوص دارد که اگر نبود قشر زمین مضطرب می شد و پوسته رویی آن دچار ناآرامی می گردید. (۲)

کوه ها و رودها و دلیل استقرار و جریان آن ها

« وَ هُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا...! » (۳ / رعد)

۱- المیزان ج: ۲۳، ص: ۲۰۳

۲- المیزان ج: ۲۸، ص: ۱۱۵

کلمه «مَيْدٌ» در مدالارض به معنای گستردن است، یعنی زمین را به نحو شایسته ای که بشود در آن زندگی کرد و حیوان و نبات و اشجار در آن پدید آیند، گسترده کرد.

و این که گستردن زمین را به خدای تعالی نسبت داد به منزله تمهید برای جمله ای است که به آن ملحق می شود - وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا - که بیان تدبیر خدا در امور سکنه زمین از انسان و حیوان است، که چه تدبیری در حرکت آن ها برای طلب رزق و در سکونشان جهت آسایش به کار برده و به همین منظور زمین را گسترده کرد، که اگر گسترده نمی کرد انسان و حیوان نمی توانست در آن ادامه زندگی بدهد و اگر هم یکسره گسترده می شد و در آن پستی و بلندی وجود نمی داشت باز هم صالح برای زندگی نبود و آب هایی که در آن ذخیره شده بر سطح آن جریان نمی یافت و زراعت و بستانی به وجود نمی آمد. و لذا خدای تعالی کوه های بلند و پابرجا در آن میخکوب کرده و آن چه از آب که از آسمان می فرستد در آن کوه ها ذخیره نموده و نهرها از اطراف آن جاری و چشمه ها بر دامنه ها روان می سازد و کشتزارها و باغات را سیراب می کند و میوه های مختلف تلخ و شیرین و تابستانی و زمستانی و اهلی و جنگلی به بار می آورد و شب و روز را که دو عامل قوی در رشته میوه ها و حاصل هاست بر زمین مسلط می سازد، آری شب و روز باعث سرما و گرما می شوند که خود در نضج و نمود و انبساط و انقباض موجودات زمینی تأثیر دارند.

و نیز روشنی و تاریکی را که تنظیم کننده حرکت حیوانات و انسان است و سعی و کوشش آن ها را در طلب رزق و سکونت و استراحتشان منظم می کند، به بار می آورند.

پس گستردن زمین راه را برای ایجاد کوه های ریشه دار و کوه ها را برای شق انهار و شق انهار را برای پیدایش میوه های نر و ماده و الوان مختلف آن هموار ساخته و با ایجاد شب و روز اغراض نامبرده به نحو کمال حاصل می گردد و در همه این ها تدبیری است متصل و متحد که از وجود مدبری حکیم و واحد و بی شریک در ربوبیت کشف می کند و در همه این ها آیتی است برای مردمی که تفکر کنند. (۱)

اثر کوه ها، رودها و ستارگان در تداوم و تسهیل حیات

«وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ أَنْهَارًا وَ سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ!» (۱۵ و ۱۶ / نحل)

معنای «أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ» این است که اگر خدا در روی زمین کوه ها قرار داد برای

کراهت از این بود که زمین شما را به چپ و راست بلغزند و به خاطر همین ناآرامی زمین نظام زندگی تان مختل گردد.

– « أَنهَارًا، »

یعنی نهرها جاری ساخت تا بتوانید آن را به آسانی به زراعت ها و بستان های خود برسانید و حیوان های اهلی خود را سیراب کنید.

– « وَ سُبُلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ، »

معنایش این است که خدا راه هایی به سوی هدف هدایتی که از شما امید می رود، که این راه ها بعضی طبیعی اند مانند مسافت هایی که میان دو سرزمین قرار داشته آن دو را به هم وصل می کند، بدون این که حائل و مانعی قطع کرده باشد، مانند زمین همواری که میان دو کوه قرار دارد. و بعضی دیگر مصنوعی است مانند آن راهی که در اثر آمد و شد کردن بسیار خود به خود به وجود می آید و یا جاده هایی که آدم به دست خود درست می کند.

از ظاهر سیاق چنین بر می آید که مقصود از سبل عموم راه هاست که هر دو قسم راه را شامل می شود و هیچ مانعی ندارد که آن راه هایی که مصنوع بشر است به خدا نیز نسبت داده شود، زیرا می بینیم که در همین آیات نهرها و علامت ها را هم به خدا نسبت داده، با این که غالباً نهر و علامت را بشر درست می کند.

« وَ عَلامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ، »

«عَلامَاتٍ» آن چیزی است که نشانه چیز دیگر باشد. و خدا علامت هایی قرار داد که شما با آن استدلال به چیزهایی می کنید که از حس شما غایب است و مقصود از آن علامت ها، آیه ها و امارات طبیعی و یا وضعی است، که هر یک بر مدلولی دلالت می کند، و از آن جمله شاخص ها و واژه ها و اشاره ها و خطوط و امثال این هاست که یا به طبیعت خود و یا به طور قراردادی دلالت بر مدلولی می کند.

خدای سبحان سپس راه یافتن به وسیله ستارگان را ذکر می کند و می فرماید:

– « وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ! » (۱)

شرایط اقامت انسان و استفاده از تسهیلات طبیعی

« وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَ...! » (۸۰ و ۸۱ / نحل)

کلمه «بیت» هم به خانه های سنگی اطلاق می شود و هم گلی و هم پشمی و هم

کرکی. معنای آیه این است که:

- خدا بر شما قرار داد بعضی از خانه های شما را مایه سکونت که در آن ساکن شوید چه بعضی از منازل قابل سکونت نیستند مانند انبار هیزم.

- « وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا، »

یعنی از بعضی پوست ها که پوست دباغی شده باشد برای شما خانه ها قرار داد که مقصود از آن قبه و خیمه است، خانه هایی که تَشْتَبِهَتْخَفُونَهَا - یعنی سبکش می شمارید و برای نقل و انتقال های خود اختصاصش می دهد، در - يَوْمَ إِقَامَتِكُمْ - در روز اقامت تان که سفری ندارید.

و این که فرمود: « وَ أَصْوَافِهَا وَ أَوْبَارِهَا وَ أَشْعَارِهَا، »

تقدیرش این است که خدا قرار داد برای شما از پشم های آن ها یعنی گوسفندان و «أَوْبَارِهَا - مال شتران» «أَشْعَارِهَا - مال بزها» اثاثی که در خانه هایتان به کار بزنید، و متاعی که از آن بهره مند شوید - إِلَى حِينٍ - البته این بهره مندی تا مدتی است محدود.

« وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا، »

تعلیق ظلال بر «ما خَلَقَ» برای این است که خود «ظلال - سایه ها» امری عدمی است و قابل خلق نیست مگر به تبع غیر خودش و در عین این که خودش عدمی است، همین وجود تبعی اش خود یکی از نعمت های بزرگی است که خدای تعالی بر انسان و سایر حیوانات و حتی نباتات انعام کرده، به طوری که نعمت بودن آن و استفاده انسان و حیوان و نبات از آن کمتر از استفاده اش از نور نیست. چه اگر سایه نبود یعنی شب نبود، سایه درختان و نبات ها نبود و دائماً نور و روشنی بود یک جاندار در روی زمین زنده نبود.

- « وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا، »

کلمه «كُنْ» به معنای چیزی است که با آن چیز دیگری پوشیده شود. مقصود کوه ها و غارها و دخمه های آن است.

- « وَ جَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيَكُمُ الْحَرَّ، »

مقصود از «سرابیل» پیراهن است که شما را از گرما حفظ کند.

- « وَ سَرَابِيلَ تَقِيَكُمُ بَأْسَكُمْ، »

مراد از این سرابیل که از صدمه جنگ آدمی را نگه بدارد همان زرهی است که از آهن و نظایر آن ساخته می شده است. (۱)

عوامل حیوانی تسهیل حیات

حیوانات – حیات اجتماعی، اراده، شعور و حشر آن ها در قیامت

۱- المیزان ج: ۲۴، ص: ۲۱۷

« وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَّمٌ أَمْثَالُكُمْ! » (۳۸ / انعام)

«دابّه» هر حیوانی را گویند که بر روی زمین بجنبند. «طائر» هر حیوانی را گویند که با دو بال خود در فضا شناوری کند. «أُمَّت» به معنی جماعتی است از مردم که اشتراک در هدف واحد مانند دین و یا سنت واحده و یا وحدت در زمان و مکان آنان را مجتمع ساخته باشند.

- حیوانات زمینی و هوایی همه امت هایی هستند مثل شما مردم و معلوم است که این شباهت تنها از این نظر نیست که آن ها هم همانند مردم دارای کثرت و عددند، چه جماعتی را به صرف کثرت و زیادی عدد امت نمی گویند، بلکه وقتی به افراد کثیری امت اطلاق می شود که یک جهت جامع این کثیر را متشکل و به صورت واحدی درآورده باشد و همه یک هدف را در نظر داشته باشند، حالا چه آن هدف، هدف اجباری باشد و چه اختیاری.

از این که در ذیل آیه فرمود: « ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ، » استفاده می شود که تنها شباهت آن ها به انسان در احتیاج به خوراک و جفت گیری و تهیه مسکن نیست، بلکه در این بین جهت اشتراک دیگری هست که حیوانات را در مسئله بازگشت به سوی خدا شبیه به انسان کرده است.

حال باید دید آن چیزی که در انسان ملاک حشر و بازگشت به خدا است چیست؟

هرچه باشد، همان ملاک در حیوانات هم خواهد بود. و معلوم است که آن ملاک در انسان جز نوعی از زندگی ارادی و شعوری که راهی به سوی سعادت و راهی به سوی بدبختی، نشانش می دهد چیز دیگری نیست.

تفکر عمیق در اطوار زندگی حیواناتی که ما در بسیاری از شئون حیاتی خود با آن ها سر و کار داریم و در نظر گرفتن حالات مختلفی که هر نوع از انواع این حیوانات در مسیر زندگی به خود می گیرند، ما را به این نکته واقف می سازد که حیوانات هم همانند انسان دارای آراء و عقایدی فردی و اجتماعی هستند و حرکات و سکنتاتی که در راه ابقاء و جلوگیری از نابود شدن از خود نشان می دهند، همه بر مبنای آن عقاید است مانند انسان که در اطوار مختلف زندگی مادی آن چه تلاش می کند همه بر مبنای یک سلسله آراء و عقاید می باشد.

حیوانات نسبت به حوایجش و این که چگونه می توان آن را برآورده ساخت، دارای شعور و عقایدی است که همان آراء و عقاید او را مانند انسان به جلب منافع و دفع مضار و می دارد.

بسیار شده است که در یک نوع و یا در یک فرد در مواقع به چنگ آوردن شکار و یا فرار از دشمن به مکر و حيله هایی برخورده ایم که هرگز عقل بشر آن را درک نمی کرده و با این که قرن ها از عمر این نژاد گذشته هنوز به آن چه که آن حیوان درک کرده، منتقل نشده است.

زیست شناسان در بسیاری از انواع حیوانات مانند مورچه و زنبور عسل و موریانه به آثار عجیبی از تمدن و نازک کاری های ظریفی در صنعت و لطایفی در طرز اداره مملکت برخورده اند که هرگز نظیر آن جز در برخی از ملل متمدن دیده نشده است.

حیوانات هم مثل انسان احکامی دارند و خیر و شر و عدالت و ظلم را تشخیص می دهند.

سؤالات زیر مواردی است که در این بحث به ذهن می رسد و جواب یکایک آن ها از آیات قرآنی استفاده می شود:

۱ آیا حیوانات هم نظیر انسان حشر دارند؟

جواب: آیه « تُمْ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ - پس از آن، همه حیوانات به سوی پروردگار خود محشور می شوند، » (۳۸ / انعام) متکفل جواب از این سؤال است.

آیه « وَإِذَا الْوُجُوشُ حُشِرَتْ - و به یاد آر آن روزی را که وحوش محشور می شوند، » (۵ / تکویر) قریب به آن مضمون را افاده می کند. بلکه از آیات بسیار دیگری استفاده می شود که نه تنها انسان و حیوانات محشور می شوند، بلکه آسمان ها و زمین و

آفتاب و ماه و ستارگان و جن و سنگ و بت ها و سایر شرکایی که مردم آن ها را پرستش می کنند و حتی طلا و نقره ای که اندوخته شده و در راه خدا انفاق نگردیده، همه محشور خواهند شد.

۲ - آیا حشر حیوانات شبیه حشر انسان است و آن ها هم مبعوث شده و اعمالشان حاضر گشته و بر طبق آن پاداش و یا کیفر می بینند؟

جواب:

آری. معنای حشر همین است. چه حشر به معنای جمع کردن افراد و آن ها را از جای کردن و به سوی کاری بسیج دادن است.

۳ - آیا حیوانات تکالیف خود را در دنیا از پیغمبری که وحی بر او نازل می شود، می گیرند یا نه؟ و آیا پیغمبرانی که فرضاً هر کدام به یک نوع از انواع حیوانات مبعوث می شوند، از افراد همان نوعند؟

- جواب:

جوابش این است که بشر تاکنون نتوانسته از عالم حیوانات سر در بیاورد و حجاب هایی که بین او و حیوانات است پس بزند.

کلام الهی هم تا آن جا که ما از ظاهر آن می فهمیم، کوچکترین اشاره ای به این مطلب نداشته و در روایات هم چیزی که بتوان بدان اعتماد کرد، دیده نمی شود.

اجتماع حیوانی هم مانند اجتماعات بشری ماده و استعداد پذیرفتن دین الهی در فطرتشان وجود دارد، همان فطریاتی که در بشر سرچشمه دین الهی است و وی را برای حشر و بازگشت به سوی خدا قابل و مستعد می سازد، در حیوانات نیز هست.

گو این که حیوانات به طوری که مشاهده می کنیم، جزئیات و تفصیل معارف انسانی را نداشته و مکلف به دقایق تکالیفی از انسان از ناحیه خداوند مکلف به آن است نیستند.

در متن آیه مورد بحث این که خدای تعالی فرمود: «الْأُمَّمُ أَمْثَالُكُمْ» دلالت بر این دارد که تأسیس اجتماعاتی که در بین تمامی انواع حیوانات دیده می شود، تنها به منظور رسیدن به نتایج طبیعی و غیر اختیاری مانند تغذیه و نمو و تولید مثل که تنها محدود به چهاردیواری زندگی دنیاست نبوده، بلکه برای این تأسیس شده که هر نوعی از آن مانند آدمیان به قدر شعور و اراده ای که دارد، به سوی هدف های نوعی ای که دامنه اش تا بیرون از این چهار دیواری، یعنی عوامل بعد از مرگ هم کشیده شده است، رهسپار شده و در نتیجه آماده زندگی شود که در آن زندگی سعادت و شقاوت منوط به داشتن شعور و اراده است.

«مَا فَزَّنَّا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ!» (۳۸ / انعام)

- این نظام ها که در حیوانات جاری است و نظیر نظام انسانی است، نظامی است که عنایت خدای سبحان واجب دانسته که انواع حیوانات را بر طبق آن ایجاد نماید تا برگشت خلقتش به عبث نبوده و وجود حیوانات عادل و بی فایده نباشد و تا آن جا که می توانند و لیاقت قبول کمال را دارند، از موهبت کمال بی بهره نمانند.

- «ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ!» (۳۸ / انعام)

این جمله عمومیت حشر را به حدی که شامل حیوانات هم می شود بیان می کند، و از آن بر می آید که زندگی حیوانات نوعی از زندگی است که مستلزم حشر به سوی خداست، همان طور که زندگی انسان مستلزم آن است. (۱)

آفرینش چارپایان و تفویض مالکیت و بهره برداری از آن ها به انسان

«أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ...؟» (۷۱ تا ۷۳ / یس)

مراد به این که فرمود: چارپایان از چیزهایی است که دست خدا درستش کرده این است که کسی در خلقت آن ها شرکت ندارد و خلقت آن ها مختص به خداست. جمله «فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ» نتیجه گیری از جمله «خَلَقْنَا لَهُمْ» است چون معنای آن این است که ما چارپایان را به خاطر انسان خلق کرده ایم و لازمه آن اختصاص چارپایان به انسان است و اختصاص بالاخره منتهی به مالکیت می شود، چون ملک اعتباری که در ظرف اجتماع، خود یکی از شعب اختصاص است.

«وَدَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ»،

تذلیل چارپایان برای انسان به این معناست که خداوند این حیوانات را برای انسان ها رام و فرمانبردار کرده، (به طوری که یک بچه انسان مهار یک شتر را که شاید صد برابر او وزن و درشتی هیکل دارد می گیرد و هر جا بخواهد می برد)، و این همان تذلیل و تسخیر حیوان است، برای انسان. و جمله «مِنْهَا يَأْكُلُونَ» به معنای این است که از گوشتش می خورند.

«وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبٌ أَفَلَا يَشْكُرُونَ»،

مراد به منافع، هر انتفاعی است که آدمی از مو، کرک، پشم و پوست حیوان و سایر منافع آن می برد. کلمه «مَشَارِبٌ» به معنای مشروب است و مراد از مشروب حیوانات

شیر آن هاست. (۱)

منافع انواع چارپایان در خدمت انسان

« وَ الْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَ مَنَافِعٌ وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ! » (۵ تا ۸ / نحل)

کلمه «أنعام» به معنای شتر و گاو و گوسفند است. کلمه «دِفْء» ظاهراً به معنای گرمایی است که به وسیله پوست و پشم و کرک این حیوانات بدن را با آن گرم می کنند و از سرما نگه می دارند... .

مراد به «منافع» سایر استفاده هایی است که از این حیوانات می شود، از شیرشان و گوشت و پیه و سایر منافعشان - (و حیوانات را نیز آفریده که در آن حرارت و منفعت دارید و از آن می خورید).

« وَ لَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَ حِينَ تَسْرَحُونَ! »

کلمه «جمال» به معنای زینت و حسن منظر است. «تُرِيحُونَ» به معنای برگرداندن رمه است برای آسایش از چراگاه به منزل در هنگام غروب. «تَسْرَحُونَ» به معنای بیرون شدن احشام از «مراح - اصطبل» به چراگاه است که در صبح و برگرداندن آن ها در عصر منظره خوشی است.

- « وَ تَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بِالْغِيَةِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرؤُفٌ رَحِيمٌ! »

کلمه «أثقال» به معنای بار سنگین است و مقصود از «شِقِّ الْأَنْفُسِ» مشقتی است که نفوس در حمل آن بارها در مسافت های طولانی و راه های دشوار تحمل می کنند. و مقصود از «أنعام» شتران و بعضی گاوها که بارهای آدمی را به شهری حمل می کنند که رسیدن به آن شهر با نبود شتر و گاو مشقتی دارد که تحملش بر نفوس دشوار است و خداوند با خلقت شتر و گاو و مسخر نمودن آن ها برای بشر، آن مشقت را از بشر برداشت، که خدا به شما مردم رؤف و رحیم است.

- « وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغَالَ وَ الْحَمِيرَ لَتُرَكَّبُوهَا وَ زِينَةً، »

یعنی اسبان و استران و خران را نیز برای شما خلق کرد، تا شما سوار شوید و تا زینت شما باشد. این جمله اخیر می فهماند که خلقت چارپایان ارتباطی با منافع شما دارد، چه شما سوارشان می شوید و آن ها را زینت و جمال خود می گیرید.

- « وَ يَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ! »

و می آفریند چیزهایی که شما نمی دانید. (۲)

تدبیر خلقت چارپایان و منافع آن ها

١- الميزان ج: ٣٣، ص: ١٧٥

٢- الميزان ج: ٢٤، ص: ٤٧

«وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا...!» (۲۱ تا ۲۲ / مؤمنون)

کلمه «عِبْرَت» به معنای دلالتی است که با آن استدلال شود بر این که خدا مدبر امر خلق است و به ایشان رثوف و رحیم است. مراد از این که فرمود: شما را از آن چه در بطون چارپایان است سیراب می کنیم، این است که شیر آن حیوانات را به انسان ها نوشانید. و مراد از منافع بسیار، انتفاعی است که بشر از پشم و مو و کرک و پوست آن ها و سایر منافع آن ها می برد و از گوشت آن ها می خورد.

– «وَ عَلَيَّهَا وَ عَلَى الْفُلْكِ تَحْمَلُونَ!»

حمل بر انعام شدن همان شترسواری است که در خشکی انجام می شود و در مقابل آن حمل در دریاست که با کشتی انجام می شود. و بنابراین، آیه شریفه همان مضمون آیه «وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ» را می دهد؟ (۱)

استفاده از چارپایان در خشکی و از کشتی در دریا

– «اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَنْعَامَ... وَ عَلَى الْفُلْكِ تَحْمَلُونَ!» (۷۹ و ۸۰ / مؤمن)

خدای سبحان از بین همه چیزهایی که آدمیان در زندگی از آن منتفع می شوند، و تدبیر امر انسان ها بدان بستگی دارد، چارپایان را نام برد که مراد از آن شتر و گاو و گوسفند است.

معنای این آیه این است که - خدای سبحان برای خاطر شما چارپایان را آفرید، (و آن ها را برای شما مسخر کرد)، غرض از این خلقت و این تسخیر این است که شما بر بعضی از آن ها یعنی شتران سوار شوید و از شیر بعضی دیگر یعنی گاو و گوسفند بخورید.

«وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعٌ...»

یعنی شما را در آن ها منافی است، مانند شیر آن ها و پشم و کرک و مویشان و پوست و سایر منافعشان.

«وَلِتَبْلُغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ»

یعنی و غرض دیگر از خلقت آن ها این است که بر پشت آن ها سوار شوید و به مقاصد و حاجت هایی که در سینه دارید، برسید.

«وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ!»

این جمله کنایه است از وسیله پیمودن بیابان ها و دریاها، که بیابان ها را با شتران می پیمایند و دریاها را با کشتی. (۱)

نگرشی به آفرینش شتر، آسمان، کوه ها و زمین

«أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ وَ إِلَى السَّمَاءِ...؟» (۱۷ تا ۲۰ / غاشیه)

در این آیه منکرین ربوبیت خدای تعالی را نخست دعوت می کند به این که در کیفیت خلقت شتر نظر و دقت کنند، که چگونه خلق شده و خدای تعالی چگونه آن را از زمینی مرده و فاقد حیات و بی شعور به این صورت عجیب در آورده، صورتی که نه تنها خودش عجیب است بلکه اعضا و قوا و افعالش نیز عجیب است. و این هیکل درشت را مسخر انسان ها کرده و انسان ها از سواری و بارکشی و گوشت و شیر و پوست و کرکش و حتی از بول و پشگلش استفاده می کنند.

آیا هیچ انسان عاقلی به خود اجازه می دهد که احتمال معقول بدهد که شتر و این فوایدش به خودی خود پدید آمده باشد و در خلقت او برای انسان هیچ غرضی در کار نبوده و انسان هیچ مسئولیتی در برابر آن و سایر نعمت ها ندارد؟

و اگر در بین همه تدابیر الهی و نعمت هایش خصوص تدبیر در خلقت شتر را ذکر کرده، از این نظر است که سوره مورد بحث در مکه نازل شده و جزء اولین سوره هایی است که به گوش مردم عرب می خورد و در مکه در آن ایام داشتن شتر از ارکان زندگی شان بوده است.

«وَ إِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ؟»

و چرا به آسمان نمی نگرند که چگونه افراشته شده و به قندیل های پرنور چون خورشید و ماه و ستارگان درخشانده آراسته گشته و در زیر آن کره هوا قرار داده شده که مایه بقای هر جاندار است و بدون تنفس آن هوا زنده نمی ماند.

«وَ إِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ؟»

چرا به کوه ها نمی اندیشند که چگونه ایستاده اند و ریشه های آن ها مانند میخ

اجزای زمین را به هم میخکوب کرده و از مخازن آن چشمه ها و نهرها جاری می شود و معادن را در سینه خود حفظ می کنند.

«وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ؟»

چرا به وضع خلقت زمین فکر نمی کنند؟ که چگونه گسترده شده، به طوری که شایسته سکنی برای بشر گشته و نقل و انتقال در آن آسان و انواع تصرفات صناعی که انسان ها دارند، در آن میسر گشته است.

پس تدابیر کلی همه اش بدون هیچ شکی مستند به خدای تعالی است. هم او رب آسمان و زمین و موجودات بین آن دو است. در نتیجه رب عالم هم او است که بر انسان ها واجب است ربوبیتش را گردن نهند. و یگانه در ربوبیتش بدانند و تنها او را پرستند. (۱)

منابع تغذیه و بقای حیات

غذای انسان و تأمین آن در طبیعت

« فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ...! » (۲۴ تا ۳۲ / عبس)

این جمله نظر و مطالعه انسان را پیرامون طعامی که می خورد و با آن سد رمق می کند و بقای خود را تضمین می کند، لازم کرده، با این که نعمت طعام یکی از میلیون ها نعمتی است که تدبیر ربوبی آن ها را برای حوائج بشر در زندگی اش فراهم کرده، دستور می دهد اگر در همین یک نعمت مطالعه کند سعه تدبیر ربوبی را مشاهده خواهد کرد، تدبیری که عقلش را متحیر و مبهوت خواهد کرد، آن وقت خواهید فهمید که خدای تعالی چه قدر نسبت به صلاح حال انسان و استقامت امر او عنایت دارد، آن هم چه عنایتی دقیق و محیط!

«أَنَا صَيَّبْنَا الْمَاءَ ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا وَعِنَبًا وَقَضْبًا...» جمله مورد بحث بیانی تفصیلی برای تدبیر خدای تعالی می شود، که چگونه طعام انسان را می آفریند. بله البته این مرحله ابتدایی از آن تدبیر تفصیلی است، و گرنه بیان مستوفا و کامل آن خصوصیات که در نظام آفرینش طعام برقرار است و نظام وسیعی که در همه این امور و روابط کونی که بین هر یک از آن امور و بین انسان برقرار است چیزی نیست که بتوان در چند آیه بیان کرد و عادتاً از وسع و طاقت بیان بشری بیرون است.

«صَيَّبَ» در جمله مورد بحث به معنای ریختن آب از بلندی است و منظور در این جا فرو فرستادن باران ها بر زمین برای رویاندن گیاهان است و بعید نیست که شامل جریان چشمه ها و نهرها نیز بشود، چون آب های زیرزمینی هم از ذخایری است که به وسیله باران پدید می آید.

«ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا»

ظاهر این آیه، این است که منظور از «شَقَّ» شکافتن زمین به وسیله جوانه گیاهی است که از زمین سردر می آورند.

«فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا»

مراد از «حَبِّ» حبوباتی است که به مصرف غذای انسان می رسد، مانند گندم و جو و نخود و عدس و امثال این ها.

- «عَبَابًا وَ قَضْبًا»

«عَبَبٌ» به معنای انگور است، شاید در این جا منظور درخت انگور باشد. «قَضْبٌ» به معنای سبزیجات تر و تازه است که انسان آن را می خورد.

- «وَزَيْتُونًا وَ نَخْلًا وَ حَدَائِقَ غُلْبًا»

«حَدَائِقَ غُلْبًا» به معنای بوستان هایی است که درختانش عظیم و کلفت باشند.

«وَ فَاكِهَةً وَ أَبَا»

کلمه «فاکِهَةً» به معنای مطلق میوه هاست. کلمه «أَبٌ» به معنای گیاه و هم چراگاه است.

- «مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ»

می فرماید - ما آن چه از خوردنی ها که رویانندیم، برای این بود که شما را و چارپایان را که شما به خود اختصاص داده اید، بهره مند و سیر کنیم. (۱)

انواع میوه ها و انتفاع از آن ها

«وَ مِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَ رِزْقًا حَسَنًا!» (۶۷ / نحل)

معنای جمله این است که - از میوه های نخل و انگور چیزی می گیرید که مانند شراب به انواعی که دارد مسکر است. و نیز می گیرد رزق پاکیزه و خوب از قبیل مویز و شیره و غیر ذلک از چیزهایی که آذوقه به شمار می رود.

این آیه شریفه نمی خواهد بفرماید مایه مسکرات حلال و مباح است و حتی نمی خواهد بگوید کار خوبی می کنید، که از میوه های نامبرده مسکر می گیرید، بلکه ممکن است بگوییم دلالت بر زشتی این کار دارد. چون شراب گرفتن را در مقابل اتخاذ رزق خوب قرار داده، تا بفهماند شراب رزق حسن نیست. اصلاً آیه شریفه در مقام بیان

حلال و حرام نیست، در این مقام است که منافی را که بشر آن روز از این میوه ها می برند بشمارد و بفرماید همه این انتفاعات از نعمت های خداست و از ذکر آن نتیجه توحید را بگیرد. (۱)

مواد غذایی انسان و مجوز استفاده آن

«وَهُوَ الَّذِي آتَانَا جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَغَيْرِ مَّعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ!» (۱۴۱ و ۱۴۲ / انعام)

«شجره معروشه» آن درختی را گویند که شاخه هایش به وسیله داربست بالا رفته و یکی بر بالای دیگری قرار گرفته باشد، مانند درخت انگور. بنابراین «جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ» عبارت خواهد بود از تاکستان ها و باغ های انگور و مانند آن ها و «جَنَّاتٍ غَيْرِ مَّعْرُوشَاتٍ» باغ هایی که درخت های آن بر تنه خود استوار باشد، نه بر داربست. این هم که فرمود «وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أُكْلُهُ» معنایش این است که خوردنی ها و دانه های آن زرع مختلف است، یکی گندم است و یکی جو، یکی عدس است و آن دیگری نخود. مقصود از متشابه و غیر متشابه در جمله «وَالزَّرْعُونَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرِ مُتَشَابِهٍ» به طوری که از سیاق بر می آید این است که هر یک از آن میوه ها از نظر طعم و شکل و رنگ و امثال آن هم متشابه دارد و هم غیر متشابه.

– «كُلُوا مِنْ ثَمَرِهَا إِذَا أَنْمَرَ!»

امری که در این جمله هست امر وجوبی نیست، بلکه تنها اباحه را می رساند، چون از این که قبلاً مسئله خلقت جنات معروشات و نخل و زرع و غیر آن را خاطر نشان ساخته بود، به دست می آید که امر به خوردن از میوه های آن ها در مورد توهم منع است، در چنین موردی صیغه امر تنها اباحه را می رساند نه وجوب را.

در حقیقت تقدیر کلام این است که «خداوند آن کسی است که جنات و نخل و زرع آفرید و به شما دستور داد تا از میوه های آن ها بخورید و امر فرمود که در موقع چیدن آن حق واجبش را بپردازید و شما را از اسراف در آن منع و نهی کرد.»

مقصود از حق در جمله «وَأْتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ» آن حق ثابتی است که متعلق به میوه های نامبرده می شود.

آیه شریفه به طور اجمال و سر بسته از میوه ها و حبوبات حقی برای فقرا قائل شده و فرموده که در روز درو غلات و چیدن میوه ها حق فقرا باید داده شود و این اشاره

به حکم عقل است و در حقیقت حکمی را که عقل در این باره دارد، امضا کرده نه این که بخواهد مسئله زکات را خاطر نشان سازد.

و این که فرموده: «وَلَا تُشْرِفُوا!» معنایش این است که در استفاده از این میوه ها و غلات از آن حدی که برای معاش شما صالح و مفید است تجاوز نکنید. درست است که شما صاحب آن هستید و لکن نمی توانید در خوردن آن و بذل و بخشش از آن زیاده روی کنید. و یا در غیر آن مصرفی که خدا معین فرموده به کار بزنید، مثلاً در راه معصیت خدا صرف کنید. و هم چنین فقری که از شما می گیرد نمی تواند در آن اسراف نموده مثلاً آن را تزیین کند. پس آیه مطلق و خطاب آن شامل جمیع مردم است چه مالک و چه فقیر.

- «وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَهُ وَفَرَسًا»

«حَمُولَهُ» به معنای چارپایان بزرگسال است و «فَرَسًا» به معنای خردسالان آن هاست. امر در جمله «كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ!» نیز مانند امر قبلی تنها برای اباحه خوردن و امضای حکم عقل به اباحه آن است. و معنای این که فرمود: «وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ!» این است که شما در این امری که خداوند اباحه آن را تشریح فرموده، راه پیروی شیطان را پیش مگیرید و به جای پای او پا نگذارید و حلال خود را حرام نکنید که پیروی خطوات شیطان معنایش همین تحریم حلال است بدون علم. (۱)

تهیه شیر در بدن حیوان

«وَإِنْ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِيزَةٌ نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبْنَا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ!»

(۶۶/نحل)

برای شما در شتر و گاو و گوسفند امری است که اگر عبرت گیر و پندآموز باشید همان امر برای عبرت و موعظه شما بس است.

آن گاه قرآن کریم آن امر را چنین بیان می فرماید: «نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِمْ - از آن چه در درون بدن هایشان هست، شما را سیراب می کنیم.»

- «مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ،»

شیر حیوانات شیرده که جایز او آخر شکم میانه دو پاست و خون که مجرایش شراین و وریدهاست که به تمامی آن دو احاطه دارد و اگر شیر را عبارت دانسته از

چیزی که میانه کثافات و خون بدن قرار دارد، از این باب بوده که این هر سه در داخل بدن و در مجاورت هم قرار دارند. این غذای پاک و لذیذ را از میانه آن دو بیرون کشیده است.

معنای آیه این است که ما شما را از آن چه که در بطون انعام است شیری که از میان پهن و خون آن ها بیرون کشیدیم به شما آشامانندیم، که به هیچ یک از آن دو آلوده نبود و طعم و بوی هیچ یک از آن دو را با خود نیاورده و شیری گوارا برای آشامندگان.

و این خود عبرتی است برای عبرت گیرندگان و وسیله ای برای راه بردن به کمال قدرت و نفوذ اراده خدا و این که آن کس که شیر را از سرگین و خون پاک نگاه داشته، قادر است که انسان را دوباره زنده کند، هر چند که استخوان هایش هم پوسیده شده باشد، و اجزایش در زمین گم شده باشد. (۱)

نظام غریزی تهیه عسل به وسیله زنبور عسل

«وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَ...!» (۶۸ و ۶۹ / نحل)

کلمه «وَحَى» به معنای اشاره سریع است، که البته همواره از جنس کلام و از باب رمزگویی و یا به صورت صوت و مجرد از ترکیب و یا به اشاره و نحو آن است. و از موارد استعمالش به دست می آید که از باب القای معنا به نحو پوشیده از اغیار است. پس الهام به معنای القای معنا در فهم حیوان از طریق غریزه هم از وحی است، هم چنان که ورود معنا در نفس انسان از طریق رؤیا و هم چنین از طریق وسوسه و یا اشاره، همه از وحی است. در کلام خدای تعالی هم در همه این معانی استعمال شده است.

یکجا در القای فهم در حیوان از راه غریزه استعمال کرده و فرموده:

«وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ،»

و در القاء از باب رؤیا استعمال کرده و فرموده:

«وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ،» (۷ / قصص)

و در وسوسه استعمال کرده و فرموده:

«إِنَّ الشَّيْطَانَ لِيَوْحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَآئِهِمْ،» (۱۲۱ / انعام)

و در القاء از باب اشاره استعمال کرده و فرموده:

«فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» (۱۱ / مریم)

قسم دیگری از وحی الهی با تکلم با انبیاء و رسل است، هم چنان که فرمود:

«مَا كَانَ لِشَيْءٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا» (۵۱ / شوری)

چیزی که هست ادب دینی چنین رسم کرده که وحی جز به کلامی که بر انبیاء و رسل القاء می شود اطلاق نگردد.

معنای این که فرمود: «وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ» این است که خداوند به زنبور عسل از راه غریزه ای که در بنیه او قرار داده الهام کرده است.

داستان زنبور عسل و نظامی که در حیات اجتماعی خود و سیره اش و طبیعتش دارد امری است عجیب و حیرت آور و شاید همین نظام عجیبش باعث شده که خطاب را از مشرکین به خطاب مخصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله برگرداند و بفرماید: «وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ - و وحی کرد پروردگار تو» و این که فرمود:

- «أَنْ اتَّخَذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ!»

این همان مضمونی است که خدا به زنبور عسل وحی کرد و ظاهرا مراد به «مِمَّا يَعْرِشُونَ» همان است که کندوهای عسل را در آن جا می گذارند.

و این که فرمود:

- «تُمْ كُلِّي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ!»

او فرموده است به این که از همه میوه ها بخورد، با این که زنبور عسل از میوه ها نمی خورد و غالبا روی گل ها می نشیند و این تعبیر بدان جهت است که غذای زنبور عسل از همان مواد اولیه میوه هاست، که در شکوفه جای دارد و هنوز بزرگ نشده و پخته نگردیده است.

خدای تعالی جمله «فَأَسْبَلُكَ سَبِيلَ رَبِّكَ ذُلًّا» را متفرع بر امر به خوردن نموده و این تفریع مؤید این است که مراد از خوردن برداشتن و به منزل بردن است، تا عسلی را که از ثمرات گرفته و به خانه ها برده، ذخیره نمایند. اضافه سبیل به کلمه رب در جمله «رَبِّكَ» برای این است که دلالت کند بر این که تمامی کارها و رفت و آمدهای زنبور عسل با الهام انجام می گیرد.

جمله «يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ» نتیجه عمل و مجاهدت وی را در امثال امر خدای سبحان و رام بودن در امثالش بیان می کند. و آن نتیجه عبارت است از این که از شکم او بیرون می آید شرابی به نام «عسل» که دارای رنگ های مختلف است بعضی سفید و بعضی زرد و قرمز سیر و بعضی مایل به سیاهی و «فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ!» که برای بیشتر امراض شفاست.

بحث مفصل در زنبور عسل، این حشره زیرک که حیاتش مبنی بر اساس مدنی عجیب و فاضله ای است به طوری که نمی توان غرایب و حقایق آن را شمرد و سپس بحث در پیرامون عسل که آن را با مجاهدت پیگیرش تهیه می کند و خواص عسل بحث هایی است که باید به کتاب هایی که در خصوص این مباحث نوشته شده مراجعه نمود.

خدای تعالی آیه مورد بحث را با جمله «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ!» ختم فرموده است. آن جا که سخن از زنبور عسل و زندگی آن که سراسر عجایب و دقایقی است به میان آمد و آن اسرار دقیق برای انسان ها کشف نمی شود مگر با تفکر، پس زندگی زنبور عسل آیتی است برای مردمی که تفکر کنند. (۱)

تولید محصولات متنوع از خاک و طبیعت واحد

«وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُّتَجَوِرَاتٌ وَ جَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَبٍ وَ زُرْعٌ وَ نَخِيلٌ صِنَوَانٌ وَ غَيْرُ صِنَوَانٍ!» (۴/رعد)

- در زمین قطعه هایی هست نزدیک به هم و همسایه هم، که خاکش از نظر طبع شبیه به هم است و در آن ها باغات انگور می روید، که خود از میوه هایی است که از نظر شکل و رنگ و طعم و درشتی و ریزی و لطافت و خوبی بسیار با هم متفاوتند. و هم چنین حاصل ها می روید که جنس و صنف آن ها مختلف است: گندم و جو این محل با گندم و جو محل دیگر متفاوت است. و نیز خرما می روید که بعضی ها مثل هم هستند و از یک ریشه جوانه می زنند و بعضی مثل هم نیستند، با این که زمین یکی است و همه از یک آب مشروب می شوند و ما بعضی را بر بعضی به خاطر مزیت مطلوبی که در صفات آن است برتری دادیم.

حال اگر کسی بگوید این اختلافات مربوط به طبیعتی است که هر کدام برای خود دارند و یا به خاطر عوامل خارجی است که در آن ها اثر می کند و به هر یک شکل و رنگ مخصوص و صفاتی جداگانه ای می دهد. چه علومی که متعرض شناسایی اشجار و گیاهان است و طبیعت خواص آن ها را به طور مشروح بیان می کند، هر یک از آن ها را معلول عواملی می داند که در کیفیت تکون آن ها و آثار و خواص آن ها دخالت دارند.

در جواب می گوئیم: صحیح است و لکن ما نیز می پرسیم که جهت این اختلافی که در عوامل داخلی و خارجی هست چیست؟ و چه باعث شده که این علت ها مختلف شوند و در نتیجه آثارشان هم مختلف گردند؟ و اگر علت این اختلاف را هم سراغ دهی باز از علت اختلاف آن علت می پرسیم، تا منتهی شوی به ماده ای که مشترک میان تمامی موجودات جسمانی بوده و اجزای یک یک آن ماده با هم شبیهند و معلوم است که چنین

ماده ای که در تمام موجودات یکی است، نمی تواند علت این اختلافات که می بینیم بوده باشد، پس جوابی جز این ندارد که مافوق تمامی سبب ها سببی است که هم ماده عالم را ایجاد کرده و هم در آن صورت ها و آثار گوناگون و بی شماری به کار برده و به عبارت دیگر در این میان سبب واحدی است دارای شعور و اراده که این اختلافات مستند به اراده های مختلف اوست که اگر اختلاف اراده های او نمی بود هیچ چیزی از هیچ چیز دیگر متمایز نمی شد.

و بر هر دانشمند متدبری لازم است که توجه داشته باشد و از این نکته غفلت نورزد که این آیات که اختلاف خلقت را مستند به اختلاف اراده خداوند می داند، در عین حال قانون علیت و معلول را هم انکار نمی کند. چه اراده خدای سبحان مانند اراده ما صفتی نیست که عارض بر ذات باشد و در نتیجه ذات با تغییر اراده ها تغییر یابد، بلکه این اراده های گوناگون صفت فعل خداست و از علل تامه و اسباب اشیاء انتزاع می شود و اختلاف آن باعث اختلاف در ذات نمی شود. (در نظر شیعه اراده صفت فعل است نه صفت ذات). (۱)

ارتباط نزول آب با عوامل بقای حیات و تغذیه

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ!» (۱۰ تا ۱۲ / نحل)

این جا به نوعی از نعمت های خدا اشاره می شود که همه از روئیدنی ها هستند که بشر و غیر بشر از آن ها استفاده های غذایی می کنند و عواملی که در پیدایش آن ها دخالت دارند، از قبیل تاریکی شب و روشنایی روز و جرم آفتاب و ماه و امثال این عوامل را برمی شمارد (- اوست که از آسمان آبی نازل کرد که نوشیدنی شماست و از آن «شجر روئیدنی ها» می شود که در آن می چرانید).

- «يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ!»

زیتون درخت معروفی است که هم به درخت گفته می شود و هم به میوه آن. اگر از میان همه میوه ها تنها به اسامی این چند میوه تصریح نموده و بقیه را به آن ها عطف کرده، شاید از این جهت بوده که غالباً به عنوان غذا مصرف می شوند. و چون در این تدبیر عمومی که شامل انسان و حیوان در ارتزاق از آن میوه و نباتات است حجتی است بر وحدانیت خدای تعالی در ربوبیت لذا آیه شریفه با جمله «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ!» ختم گردید. (۲)

یکسانی عامل رشد و دگرگونی الوان میوه و خاک و سنگ و انسان و حیوان

۱- المیزان ج: ۲۲، ص: ۱۷۳

۲- المیزان ج: ۲۴، ص: ۵۳

«الَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَ...!» (۲۷ و ۲۸ / فاطر)

خدای سبحان آب را از آسمان نازل می کند و باران ها می بارد و این خود قوی ترین عامل برای روئیدن نباتات و میوه هاست و اگر بیرون آمدن میوه ها از مقتضای همین آمدن باران بود، باید همه میوه ها به یک رنگ باشند، چون آب باران یکی است و حال این که می بینیم الوان مختلفی دارند، پس همین اختلاف الوان دلالت می کند بر این که تدابیر الهی دست در کار این رنگ آمیزی است.

این که گفته اند: «این رنگ آمیزی ها منوط به اختلاف عواملی است که در آن ها مؤثر است»، حرف صحیحی نیست، برای این که سؤال ما این است که این اختلاف عوامل از کجا آمد، با این که تمامی این عوامل منتهی می شود به عامل ماده، که در همه هست، پس اختلاف عناصری که موجودات از آن ها ترکیب می شوند، خود دلیل بر این است که عامل دیگری ماورای ماده هست که ماده را به سوی صورت های گوناگون سوق می دهد.

ظاهراً مراد به اختلاف الوان میوه ها، اختلاف خود الوان است، ولی لازمه اش اختلاف های دیگری از جهت طعم و بو و خاصیت است.

- «وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيضٌ وَ حُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَ غَرَابِيبُ سُودٌ»

آیا نمی بینی که در بعضی از کوه ها راه هایی سفید و سرخ و سیاه و با رنگ های مختلف است؟ مراد به این راه ها یا راه هایی است که در کوه ها قرار دارد و دارای الوان مختلف است و یا مراد خود کوه هاست که به صورت خطوطی کشیده شده، در روی کره زمین قرار دارند. بعضی از این سلسله جبال به رنگ سفید هستند و بعضی سرخ و سیاه و بعضی دیگر چند رنگ.

- «وَمِنَ النَّاسِ وَ الدَّوَابِّ وَ الْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ...!»

- بعضی از انسان ها و حیوانات نیز مثل کوه ها و میوه ها دارای رنگ های مختلف هستند: بعضی سفید و بعضی سرخ و برخی سیاه هستند.

کلمه «دَوَاب» به معنای هر جنبنده ای است که در زمین حرکت می کند و کلمه «أَنْعَام» به معنای شتر و گاو و گوسفند است.

- «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ!»

این جمله توضیح می دهد که چگونه و چه کسانی از این آیات عبرت می گیرند و این آیات اثر خود را که ایمان حقیقی به خدا و خشیت از اوست، به تمام معنای کلمه تنها در علماء می بخشد، نه جهال. انذار تنها در علما نتیجه بخش است. خشیت به حقیقت معنای کلمه تنها در علما یافت می شود. و مراد از علماء، علمای بالله است، یعنی کسانی که خدای سبحان را به اسماء و صفاتش و افعالش می شناسند، شناسایی تامی که دل هایشان به وسیله آن آرامش می یابد و لکه های شک از نفوسشان زایل گشته و آثار زوال آن در اعمالشان هویدا می گردد، فعلشان مصدق قولشان می شود. خشیت در چنین زمینه ای همان خشیت حقیقی است که به دنبالش خشوع باطنی در ظاهر پیدا می شود. (۱)

استثناء در طبیعت و تولید آتش از درخت سبز

«الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ!» (۸۰ / یس)

این آیه شریفه بیان است برای جمله «الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ»، و در این سیاق و به این صدد است که استبعاد از زنده کردن استخوان مرده را برطرف کند. استبعاد از این که چگونه ممکن است چیزی که مرده است زنده شود؟ با این که مرگ و زندگی متنافی هستند؟ جواب می دهد: هیچ استبعادی در این نیست، برای این که آب و آتش هم با هم متنافی هستند، مع ذلک خدا در درون درخت تر و آبدار آتش قرار داده و شما همان آتش را شعله ور می کنید.

مراد از درخت به طوری که در بین مفسرین معروف است «مَرِّخ» و درخت «عِفَار» است که این دو درخت چنین وضعی دارند که هرگاه به یکدیگر سائیده شوند، مشتعل می گردند و در قدیم برای تهیه آتش قطعه ای از شاخه این درخت و قطعه ای دیگر از شاخه آن می گرفتند و با این که سبز و تر بودند، عفار را در زیر و مرخ را روی آن قرار داده می سائیدند و هر دو به اذن خدا آتش می گرفتند. پس از مرده زنده درست کردن عجیب تر از مشتعل کردن آتش از چوب تر نیست، با این که آب و آتش دو چیز متضادند. (۲)

سجده و اظهار نیاز درخت و گیاه

«وَ النَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ!» (۶ / رحمن)

می گویند - مراد از «نجم» هر روئیدنی است که نجم می کند یعنی از زمین سر

۱- المیزان ج: ۳۳، ص: ۶۷

۲- المیزان ج: ۳۳، ص: ۱۸۰

بر می آورد و ساقه ندارد. کلمه «شجر» به معنای روئیدنی هایی است که ساقه دارند.

اما این که فرمود - گیاه و درخت برای خدا سجده می کنند که منظور از این سجده خضوع و انقیاد این دو موجود است برای امر خدا، که به امر او از زمین سر بر می آورند و به امر او نشو و نما می کنند، آن هم به قول بعضی ها در چارچوبی نشو و نما می کنند که خدا برایشان مقدر فرموده است. و از این دقیق تر این که نجم و شجر رگ و ریشه خود را برای جذب مواد عنصری زمین و تغذی با آن در جوف زمین می دوانند و همین خود سجده آن هاست، برای این که با این عمل خود خدا را سجده می کنند و با سقوط در زمین اظهار حاجت به همان مبدأی می نمایند که حاجتشان را بر می آورد و او در حقیقت خدایی است که تربیتشان می کند. (۱)

احیای زمین مرده، رشد نبات و میوه و سایر عوامل و منابع غذایی انسان

«وَ آيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيِّتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ!» (۳۳ تا ۳۵ / یس)

خدای سبحان در این آیه و در دو آیه بعدیش یکی از آیات و ادله ربوبیت خدا را یادآور می شود و آن آیت عبارت است از تدبیر امر ارزاق مردم و گذارسازی به آنان به وسیله حبوبات و میوه ها از قبیل خرما و انگور و غیره.

این غذاهای نباتی (که شما در اختیار دارید)، از آثار زنده کردن زمین مرده است، که خدا روحی در آن می دمد و آن را که زمینی مرده بود، به حبوبات و میوه ها مبدل می کند، تا شما از آن بخورید.

بنابراین به یک نظر، آیت خود زمین نیست بلکه زمین مرده است، از این جهت که مبدأ ظهور این خواص است و تدبیر ارزاق مردم به وسیله آن تمام می شود.

«وَ أَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا...»

- یعنی ما از زمین گیاهانی رویانیدیم و از آن گیاهان حبوباتی چون گندم و جو و برنج و سایر دانه های خوراکی که در اختیارشان قرار دادیم. جمله «فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ»، نتیجه گیری از بیرون آوردن حبوبات از زمین است، چون با خوردن حبوبات تدبیر تمام می شود.

«وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجْرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ،»

«لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ؟»

- ما در زمین بستان ها قرار دادیم و نیز در آن چشمه ها شکافتیم و آب ها جوشانیدیم تا مردم از میوه آن باغ ها بخورند.

- تا از میوه آن بخورند، میوه ای که دست خود آنان درستش نکرده، تا در تدبیر ارزاق شریک ما باشند، بلکه ایجاد میوه و تتمیم تدبیر ارزاق به وسیله آن از چیزهایی است که مخصوص ماست، بدون این که از آن ها کمکی گرفته باشیم، پس با این حال چه می شود ایشان را که شکر نمی گذارند؟ (۱)

نظام تجدید حیات در گیاهان

«وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا! (۶۵ / نحل)

مقصود رویاندن زمین بعد از خزان و خمودی آن در زمستان است، که پس از فرا رسیدن بهار و آمدن باران های بهاری ریشه گیاهان و تخم آن ها بعد از یک دوره سکون شروع به رشد و نمو می کند و این خود یک زندگی و از سنخ زندگی حیوانی است، هر چند که یک مرحله ضعیف از آن است، امروز هم در مسائل علمی جدید ثابت شده که گیاهان از جرثومه های حیات تشکیل یافته، همان جرثومه هایی که در حیوان هست، هر چند صورت و اثرش با آن مختلف است.

و این که فرمود: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ»، مراد از شنیدن، پذیرفتن سخنانی است که باید پذیرفت، چه عاقل که طالب حق است وقتی چیزی می شنود که احتمال حقانیتش را می دهد گوش فرا داده کاملاً فرا می گیرد و حفظ می کند.

وقتی برای کسی که قریحه قبول حق را دارد، داستان فرستادن باران و زنده کردن زمین بعد از مردنش نقل می شود همین داستان برای او آیتی و دلیلی است بر مسئله بعث روز قیامت و می فهمد کسی که بدین وسیله زمین مرده را زنده کرد می تواند مردگان را هم زنده کند. (۲)

رویش و پژمردگی گیاه

۱- المیزان ج: ۳۳، ص: ۱۳۷

۲- المیزان ج: ۲۴، ص: ۱۷۳

«وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَىٰ!» (۴ و ۵/اعلی)

کلمه «مَرْعَى» به معنای چرایبی است که علف خواران آن را می چرند و کسی که آن را از زمین خارج می کند و می رویاند همان خدای سبحان است.

– «فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى»،

کلمه «غُثَاءً» به معنای گیاه و خاشاک است که سیل به کنار بیابان می ریزد و منظور از آن در این جا – به طوری که گفته اند – گیاه خشکیده است. و کلمه «احوی» به معنای سیاه شده است و منظور از بیرون کردن مرعی برای آذوقه حیوان و سپس خاشاک سیاه کردنش ارائه نمونه ای از تدبیر ربوبی و دلایل ربوبیت خداست، هم چنان که خلقت و تسویه و تقدیر و هدایت نمونه دیگری از آن است. (۱)

آثار رحمت الهی در احیاء زمین مرده

«فَانظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا...!» (۵۰ / روم)

کلمه «آثار» به معنای باقی مانده ای است که از چیزی بعد از رفتنش بماند، و به هر بیننده بفهماند که قبلاً چنین چیزی در این جا بوده است.

مراد به رحمت خدا بارانی است که از ابرها فرو می ریزد، ابرهایی که به وسیله بادهای گسترش یافته و آثار آن ها عبارت است از هر چیزی که بر آمدن آن مترتب شود، چون گیاه و درخت و میوه، که در عین این که آثار باران هستند، آثار حیات یافتن زمین بعد از مردنش نیز هستند.

لذا در آیه شریفه فرمود: به آثار رحمت خدا نظر کن که چگونه زمین را بعد از مردنش زنده می کند، که در این عبارت باران را رحمت خدا و کیفیت زنده کردن زمین بعد از مردنش را آثار آن خوانده، پس زنده شدن زمین بعد از مردنش از آثار رحمت خداست و نباتات و اشجار و میوه ها از آثار زنده شدن زمین است، باین که خود آن ها نیز از آثار رحمت هستند و تدبیر، تدبیری است الهی، که از خلقت باد و باران حاصل می شود.

مراد به جمله «أَنَّ ذَٰلِكَ لِمُحْيِي الْمَوْتَىٰ»، فهماندن این معنی است که زنده کردن مردگان هر دو مثل هم هستند، چون در هر دو مرگ هست. مگر مرگ غیر از این است که آثار

حیات از چیزی سلب شود. در زمستان زمین نیز آثار حیات ندارد، و نیز مرگ حیات غیر از این است که چیزی بعد از ساقط شدن از آثار حیات دوباره اثر حیات به خود بگیرد. و زمین در فصل بهار دارای اثر حیات می شود، پس در فصل بهار خداوند زمین مرده را زنده کرده و حیات انسان و حیوان نیز مثل حیات زمین است و چیزی غیر آن نیست.

وقتی می بینیم که خدای تعالی می تواند از بین چند چیز مثل هم، یکی را بعد از مردن زنده کند، دیگر چرا نگوییم که می تواند آن دو دیگر را نیز بعد از مردن زنده کند؟ وقتی می بینیم زمین و نبات مرده را زنده کرده، بی درنگ باید قبول کنیم که حیوان و انسان را می تواند زنده کند. (۱)

مفهوم رشد انسان از زمین و بازگشت او به خاک و خروج نهایی

«وَاللَّهُ أَلْبَتَّكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا» (۱۷ و ۱۸ / نوح)

خدا شما را از زمین رویانید، رویانیدن نبات. این جمله در مقام بیان یک حقیقت است، نه این که بخواهد تشبیه و استعاره ای را به کار ببرد. چون خلقت انسان بالاخره منتهی می شود به عناصر زمینی، و خلاصه همین عناصر زمین است که به طور خاصی ترکیب می شود و به صورت مواد غذایی در می آید و پدران و مادران آن را می خورند و در مزاجشان نطفه می شود، و پس از نقل از پشت پدران به رحم مادران و رشد در رحم که آن هم به وسیله همین مواد غذایی است، به صورت یک انسان در می آید و متولد می شود. حقیقت نبات همین است. پس جمله مورد بحث در مقام بیان این حقیقت است، نه این که خواسته باشد تشبیه و استعاره ای به کار برد.

«ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا»

منظور از برگرداندن به زمین این است که شما را می میراند و در قبر می کند. و منظور از اخراج این است که روز قیامت برای جزا از قبر بیرونتان می آورد. در این که فرمود: «وَيُخْرِجُكُمْ» و نفرمود «ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ»، اشاره است به این که اعاده شما به زمین و بیرون آوردنتان در حقیقت یک عمل است و اعاده جنبه مقدمه را برای اخراج دارد و انسان در دو حال اعاده و اخراج در یک عالم است، آن هم عالم حق است همچنان که در دنیا در عالم غرور بود. (۲)

پایان جهان

دنیا در آستانه پایان

آمادگی دنیا برای «يَوْمُ الْفُضْلِ»

۱- المیزان ج: ۲۳، ص: ۱۱

۲- المیزان ج: ۳۹، ص: ۱۷۹

«فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ وَ إِذَا...!» (۷ تا ۱۴/مرسلات)

این آیات بیانگر روز موعودی است که از وقوع آن خبر داده و فرموده بود: «إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٍ - آن چه به شما وعده دادند واقع خواهد شد.»

خدای سبحان روز موعود را با ذکر حوادثی که در آن واقع می شود و مستلزم انقراض عالم انسانی و انقطاع نظام دنیوی است معرفی می کند، نظیر: تیره شدن ستارگان، شکافتن زمین، متلاشی شدن کوه ها و تحول نظام دنیا به نظامی دیگر و این نشانی ها در بسیاری از سوره های قرآنی و مخصوصا سوره های کوچک قرآن از قبیل سوره نبأ، نازعات، تکویر، انفطار، انشقاق، فجر، زلزال، قارعه و غیر آن مکرر آمده است.

این معنا از بیانات کتاب و سنت به طور بدیهی معلوم است که نظام حیات در همه شئونش در آخرت غیر نظامی است که در دنیا دارد، چون خانه آخرت خانه ابدی است پس این که خدای تعالی نشئه قیامت و جزا را به وسیله مقدمات آن تعریف می کند، و خاطر نشان می سازد که نشانی آن بر چیده شدن بساط دنیا و خراب شدن بنیان زمین آن و متلاشی شدن کوه های آن و پاره پاره شدن آسمان آن و انطماس نجوم آن و فلان و فلان است، در حقیقت از قبیل تحدید حدود یک نشئه به سقوط نظام حاکم بر نشئه ای دیگر است.

- «فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ!»

در آن روز نور ستارگان و سایر آثار آن محو می شود، چون کلمه «طُمِسَ» به معنای زایل کردن اثر و محو آن است.

- «وَإِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ!»

در آن روز که آسمان پاره می شود، چون کلمه «فُرج» به معنای پیدا شدن شکاف بین دو چیز است.

- «وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ!»

روزی که کوه ها از ریشه کنده می شوند و از بین می روند.

- «لَا يَلِيَّ يَوْمَ أُجِّلْتُ!»

این امور برای چه روزی تأخیر داده شده و خلاصه چه روزی صورت می گیرد؟

- «لِيَوْمِ الْفَضْلِ!»

این امور تأخیر انداخته شده برای روز فصل - منظور از روز فصل روز جزاست که در آن، خدای تعالی بین خلائق فصل قضا می کند.

«وَمَا آذْرِيكَ مَا يَوْمَ الْفَضْلِ؟»

تو چه می دانی که یوم الفصل چیست؟ (۱)

آمادگی برای میقات «یوم الفصل» با نفخ صور

«إِنَّ يَوْمَ الْفَضْلِ كَانَ مِيقَاتَا يَوْمٍ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا!» (۱۹ و ۲۰ / نبأ)

- «إِنَّ يَوْمَ الْفَضْلِ كَانَ مِيقَاتَا!»

محققا «يَوْمَ الْفَضْلِ» که خبرش، خبر عظیمی است، در علم خدا معین شده بود! روزی که خدا آسمان ها و زمین را می آفرید و نظام جاری در آن را بر آن حاکم می کرد از همان روز برای نظام مادی جهان مدتی معین کرد که با به سر رسیدن آن مدت، عمر عالم ماده هم تمام می شود، چون خدای تعالی می دانست که این نشئه جز با انتهایش به یوم الفصل تمام نمی شود چون خودش نشئه دنیا را آفریده بود، می دانست که اگر آن را بخواهد بیافریند الا و لابد باید دنبالش نشئه قیامت را هم به پا کند.

«يَوْمٍ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا!»

«أَفْوَاج» به معنای جمعیتی است که به سرعت از پیش روی ما بگذرند. مثل این که آیه مورد بحث نظری هم دارد به آیه «يَوْمَ

نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ!» (اسراء / ۷۱) که نیز دلالت می کند بر این که روز قیامت مردم فوج فوج می آیند.

۱- المیزان ج: ۳۹، ص: ۳۹۲

«وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا!»

و وقتی درهای آسمان باز شد، قهرا عالم انسانی به عالم فرشتگان متصل می شود.

«وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا!»

هر امر بی حقیقت را که به نظر حقیقت برسد، به عنوان استعاره «سراب» می گویند. شاید معنا چنین باشد که کوه ها به راه می افتند، معلوم می شود سراب بوده اند.

توضیح این که به راه انداختن کوه ها و متلاشی کردنشان، بالاخره طبعاً به این جا منتهی می شود که شکل کوهی خود را از دست داده و اجزایش متفرق شود، هم چنان که در چند جا از کلام مجیدش وقتی سخن از زلزله قیامت دارد و آثار آن را بیان می کند، از کوه ها هم خبر داده و می فرماید:

«وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا» (۱۰ / طور) و نیز می فرماید:

«وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً زَمِينًا بِكُوهٍ هَائِلَةٍ رَا بَرْمِي دَارِنِدْ وَ يَكْبَارَه خُرْد مِي كَنَنْد،» (۱۴ / حاقه) و نیز می فرماید:

«وَ كَانَتْ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَهِيلاً وَ كُوه هَا تِه هَا ي پْرَا كَنْدِه شُود،» (۱۴ / مزمل) و نیز می فرماید:

«وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ كُوه هَا چُون پِشْم حَلَا جِي شُدِه بَاشِد،» (۵ / قارعه) و نیز می فرماید:

«وَ بُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا وَ كُوه هَا بِه طُور عَجِيبِي پَارِه پَارِه شُود،» (۵ / قارعه) و نیز فرموده:

«وَ إِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ!» (۱۰ / مرسلات)

پس به راه انداختن کوه ها و دک آن بالاخره منتهی می شود به بس و نسف و کثیب مهیل کردن و چون عهن منفوش ساختنش و اما سراب شدنش به چه معناست؟ و چه نسبتی با به راه انداختن آن دارد؟ به طور مسلم سراب به آن معنا که به نظر آبی درخشنده برسد، نسبتی با به راه انداختن کوه ها ندارد.

بله این را می توان گفت که وقتی کوه ها به راه افتادند و در آخر حقیقتش باطل شد و دیگر چیزی به صورت جبال باقی نماند، در حقیقت آن جبال «راسیات» که حقایقی دارای جرمی بس بزرگ و نیرومند بود و هیچ چیز آن را تکان نمی داد با به حرکت در آمدن و باطل شدن سرابی می شود خالی از حقیقت، پس به این اعتبار می توان گفت آیه: «وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا» و نظیر این بیان در کلام خدای تعالی آمده،

آن جا که درباره اقوام هلاک شده می فرماید: «فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ مَا آتَانِ رَا دَاَسْتَانِ هَا كَرْدِيم.» (۱۹ / سبأ)

پس آیه شریفه به وجهی نظیر آیه زیر است که می فرماید: «وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ كَوْهًا رَا مِی بِنِی، گمان می کنی جامدند، در حالی که مانند ابرها در حرکتند،» (۸۸ / نمل) که اگر بگوییم درباره صفت زلزله قیامت است، شباهتی با آیه مورد بحث خواهد داشت. (۱)

مفهوم ساعت پایان دنیا – یا تاریخ بدون زمان

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِيهَا...؟» (۴۲ / نازعات)

در این چهار آیه متعرض سؤال مشرکین از زمان قیامت شده و آن را رد می کند، به این که علم به آن نزد احدی نیست و کسی جز خدای تعالی از آن خبر ندارد و خدای تعالی علم به آن را به خود اختصاص داده است.

سؤال منکرین قیامت این بود که چه زمانی آن اثبات و برقرار می شود و خلاصه چه زمانی قیامت به پا می شود؟

«فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرِيهَا؟»

معنی جمله فوق این است که: تو از یادآوری بسیار قیامت در چه هستی؟ یعنی از این که به وسیله کثرت ذکر از تاریخ آن آگاه شوی، چه چیز به دست می آوری؟ و خلاصه تو با کثرت ذکر قیامت علم به تاریخ آن نمی یابی. ممکن هم هست کلمه «ذِکْرِي» در مورد قیامت به معنای حضور حقیقت معنای قیامت در قلب باشد و معنا این باشد که تو علمی به حقیقت قیامت و خصوصیات آن پیدا نمی کنی، مگر وقتی که به زمان آن احاطه یابی.

- «إِلَى رَبِّكَ مُنْتَهِيهَا!»

- تو از وقت آن نمی توانی با خبر شوی، برای این که انتهای آن به سوی پروردگار تو است، پس حقیقت آن و صفاتش و از آن جمله تعیین وقتش را جز پروردگار تو نمی داند.

و بعید نیست - و خدا داناتر است - این آیه در مقام بیان علت باشد و بفرماید: ساعت قیامت نمی کند مگر با فنای اشیاء و سقوط اسباب و ظهور این حقیقت که هیچ ملکی جز برای خدای واحد قهار نیست، پس آن روز جز به خدای تعالی مستند و منسوب

نیست. و هیچ سببی فرض نمی شود که به طور حقیقت بین خدا و پدید آمدن قیامت واسطه باشد و در نتیجه زمان هم که در این عالم برای خود سببی است، نمی تواند واسطه باشد. پس روز قیامت در حقیقت توقيت بردار (مشمول زمان) نیست - نه این که ممکن باشد ولی خدای تعالی وقتش را معین نکرده است. و به همین جهت است که می بینیم در کلام خدای تعالی هیچ گونه تحدیدی برای آن روز نیامده است. تنها این تحدید ذکر شده که روز قیامت با انقراض نشئه دنیا به پا می شود. و در این باره فرموده: «در صور دمیده می شود پس هر کس که در آسمان هاست و هر کس که در زمین است، هلاک می شود.» (۶۸ / زمر) و در این معنا آیات دیگری است که از خراب شدن دنیا خبر می دهد و یا خبر می دهد از این که زمین و آسمان به زمین و آسمانی دیگر مبدل می گردد و ستارگان فرو می ریزند. و آیاتی دیگر از این قبیل وجود دارد.

و اگر تحدیدی هم آمده به نوعی تشبیه و تمثیل آمده، نظیر آیه زیر که می فرماید: «وضعشان چنین است که وقتی قیامت را می بینند گویی جز شبی و یا شبی و پاسی از روز آن درنگ نکردند.» (۴۶ / نازعات) آن گاه حق مطلب را در آیه زیر بیان نموده و می فرماید: «و آن هایی که علم و ایمانشان داده بودند، در پاسخ می گویند، نه، شما در حساب خدا از روزی که مردید تا روز قیامت درنگ کردید و همین است روز قیامت.» (۵۶ / روم)

در کلام خدای تعالی در مواضعی به آن چه گفته شد اشاره شده و آن مواضعی است که خبر می دهد قیامت جز به ناگهانی و بدون خبر قبلی نمی آید، مانند آیه زیر که می فرماید: «قیامت در آسمان ها و زمین سنگین است و به سراغتان نمی آید مگر به ناگهانی. مردم از تو از وقت آن می پرسند، گویی تو تاریخ آن را می دانی. بگو علم آن تنها نزد خدای تعالی است و لکن بیشتر مردم نمی دانند.» (۱۸۷ / اعراف)

«كَانَهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحِيهَا!» (۴۶ / نازعات)

این جمله نزدیکی قیامت را در قالب یک تمثیل و تشبیه بیان می کند و می فرماید: نزدیکی قیامت به زندگی دنیایشان طوری است که مثل آنان در هنگام دیدن قیامت مثل خود آنان است در آن فرض که بعد از گذشتن یک شب و یا یک نصفه روز از مردنشان دوباره زنده شوند... خلاصه فاصله بین مردن و قیامت را مدت زمانی احساس می کنند که نسبتش با روز و شب های گذشته عمرشان نسبت یک شب و یا یک ظهر را دارد.

از آن چه گذشت روشن شد که مراد به کلمه «لَبِثَ» درنگ در مدت زمانی است که بین زندگی دنیا و روز بعث فاصله شده و در این مدت در قبرها آرمیده بودند، چون

حساب بر مجموع زندگی دنیا واقع می شود. (۱)

علائم پایان دنیا

«إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ وَ إِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ...!» (۱- ۱۴ / تکویر)

«إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ!»

کلمه «كُوِّرَتْ» به معنای پیچیدن چیزی و به شکل کره در آوردن آن است، نظیر پیچیدن عمامه بر سر و شاید تکویر خورشید استعاره باشد از این که تاریکی بر جرم خورشید احاطه پیدا می کند.

«وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ!»

«انْكَدَرَتْ» به معنای سقوط است. مراد به این جمله این است که در آن روز ستارگان می ریزند، هم چنان که آیه: «وَ إِذَا الْكُوَكِبُ انْتَثَرَتْ!» (۲ / انفطار) نیز همین را می رساند. البته ممکن هم هست از باب کدورت و تیرگی باشد و مراد این باشد که در آن روز ستارگان بی نور می شوند.

- «وَ إِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ!»

روزی که از شدت زلزله آن کوه ها به راه می افتند و مندک و متلاشی می شوند و غباری پراکنده می گردند و سرابی خالی از حقیقت (کوهی) می شوند. همه این ها تعبیرهایی است که در قرآن درباره وضع کوه ها در آن روز آمده است.

- «وَ إِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ!»

«عُشْرَاء» به معنای ماده شتر حامله ای است که ده ماه از حملش گذشته باشد و به همین جهت عُشْرَاءش می نامند، تا وقتی که بچه اش را بزاید. و ای بسا که بعد از زائیدن هم آن را عُشْرَاء بخوانند، چون چنین شتری از نفیس ترین اموال عرب به شمار می رود. معنای تعطیل شدن عُشْرَاء این است که در آن روز عرب چنین مال نفیسی را رها می کند و هیچ چوپانی و دشتبانی که آن را حفظ کند، بر او نمی گمارد. و گویا در این جمله اشاره ای به طور کنایه به این معنا باشد که همین اموال نفیسی که مردم دنیا بر سر آن پنجه به روی هم می کشند، آن روز بی صاحب می ماند و کسی نیست که از آن ها استفاده کند. برای این که مردم آن روز آن قدر به خود مشغولند که یاد از هیچ چیز دیگر نمی کنند، هم چنان که در جای دیگر فرمود: «لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ.» (۳۷ / عبس)

- «وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ!»

«وَحْش» به معنای حیوانی است که هرگز با انسان‌ها انس نمی‌گیرد، مانند درندگان و امثال آن. ظاهر آیه این است که وحشی‌ها هم در روز قیامت مانند انسان‌ها محشور می‌شوند. این که وحشیان بعد از محشور شدن چه وضعی دارند و سرانجام کارشان چه می‌شود؟ در کلام خدای تعالی و در اخباری که قابل اعتماد باشد چیزی که از این اسرار پرده بردارد، نیامده است چه بسا که بعضی گفته باشند محشور شدن وحشی‌ها مربوط به روز قیامت نیست، بلکه از نشانه‌های قبل از قیامت است و منظور از آن این است که قبل از قیامت - در اثر زلزله‌های پی در پی - همه وحشی‌ها از غار خود بیرون می‌جهند.

«وَ إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ!»

«تَسْجِر» یا افروختن دریاها به دو معنی تفسیر شده است. یکی افروختن دریایی از آتش و دوم پر شدن دریاها از آتش. و معنای آیه بنا به تفسیر اول این است که روز قیامت دریاها آتشی افروخته می‌شوند. و بنا بر تفسیر دوم این می‌شود که دریاها پراز آتش می‌شوند...!

«وَ إِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ!»

کلمه «كُشِطَتْ» به معنای قلع و کندن چیزی است که سخت به چیز دیگری چسبیده و قهرا کندنش نیز به شدت انجام می‌شود. و کشط آسمان قهرا با آیه: «وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ»، (۶۷ / زمر) و آیه «وَيَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَ نُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا»، (۲۵ / فرقان) و سایر آیات مربوطه به این معنا منطبق می‌شود. (۱)

واقعه چگونه اتفاق می‌افتد؟

«إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ...!» (۱ تا ۶ / واقعه)

سوره واقعه قیامت کبری را که در آن مردم دوباره زنده می‌شوند، شرح می‌دهد. نخست مقداری از حوادث هول‌انگیز آن را ذکر می‌کند، حوادث نزدیک تر به زندگی دنیایی انسان و نزدیک تر به زمینی که در آن زندگی می‌کرده و می‌فرماید: اوضاع و احوال زمین دگرگون می‌شود و زمین بالا- و پایین و زیر و رو می‌گردد، زلزله بسیار سهمگین زمین کوه‌ها را متلاشی و چون غبار می‌سازد...!

- «إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ»-

وقوع حادثه عبارت است از حدوث و پدید آمدن آن و کلمه «وَاقِعَةُ» صفتی است

که هر حادثه ای را با آن توصیف می کنند (می گویند واقعه ای رخ داده، یعنی حادثه ای پدید شده،) و مراد از واقعه در آیه مورد بحث «واقعه قیامت» است. و اگر در این جا به طور مطلق و بدون بیان آمده و تنها فرموده: «چون واقعه رخ می دهد»، بدین جهت بوده که بفهماند، واقعه قیامت آن قدر معروف است که شنونده آن را به خوبی می شناسد. و به همین جهت است که گفته اند: اصلاً کلمه «واقعه» یکی از نام های قیامت است، که قرآن این نامگذاری را کرده، هم چنان که نام های دیگری چون «حاقه»، «قارعه» و «غاشیه» بر آن نهاده است.

- «لَيْسَ لَوْفَعَتِهَا كَاذِبَةٌ»،

در وقوع و تحقق قیامت هیچ دروغی نیست. هیچ عاملی که اقتضاء دروغ شدن وقوع قیامت را داشته باشد و آن را دروغ کند، وجود ندارد.

- «خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ!»

یعنی قیامت خافض و رافع است. «خَفَضَ» معنای خلاف «رَفَعَ» را می دهد. و اما این که به چه حساب قیامت پایین آورنده و بالا برنده است، باید گفت: که این تعبیر کنایه است، از این که قیامت نظام عالم را زیر و رو می کند، مثلاً باطن دل ها را که در دنیا پنهان بود ظاهر می کند و آثار اسبابی که در دنیا ظاهر بود و همه می دانستند آب چه اثری و آتش چه اثری دارد، در قیامت پنهان می شود. یعنی اسباب به کلی از اثر می افتد. و روابط جاری میان اسباب و مسببات کاملاً قطع می گردد.

«إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا!»

کلمه «رُجَّ» به معنای تکان دادن به شدت چیزی است و در این آیه منظور از آن، زلزله قیامت است. که خدای سبحان در آیه «إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ!» (۱ / حج) آن را بس عظیم توصیف کرده و در آیه فوق با آوردن کلمه «رَجًا» همین عظمت را فهمانده است - چون زمین زلزله می شود که شدتش قابل وصف نیست.

- «وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًا فَكَانَتْ هَبَاءً مُتَّبَثًا!»

کلمه «بُسَّ» به معنای خورد کردن است، یعنی جسمی را که دارای جمعی بوده، آن قدر بکوبی تا مانند آرد به صورت ذراتی در آید. در حقیقت بس جبال همان معنای را می رساند که آیه شریفه «وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ» می رساند. و کلمه «هَبَاءً» به معنای غبار است. «فَكَانَتْ هَبَاءً مُتَّبَثًا» و سپس غباری پراکنده در فضا گردند. (۱)

تغییرات طبیعی در پایان دنیا

«وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ...!» (۸۸ / نمل)

این آیه شریفه از آن جهت که در سیاق آیات قیامت قرار گرفته و آن چه می گوید درباره همان قیامت می گوید و پاره ای از وقایع آن روز را توصیف می کند، که عبارت است از به راه افتادن کوه ها، که درباره این قضیه در جای دیگر قرآن فرموده: «وَسَيُزَيِّرُ الْجِبَالَ فُكَاكُنًا سَرَابًا - به راه افتاده می شوند کوه ها و در آخر سراب می شوند،» (۲۰ / نبأ) و نیز در مواردی دیگر از آن خبر داده است.

پس این که می فرماید: «وَتَرَى الْجِبَالَ - و می بینی کوه ها را،» خطاب در آن به رسول خدا صلی الله علیه و آله است. و مراد به آن مجسم کردن واقعه است، هم چنان که در آیه «وَتَرَى النَّاسَ سُيُكَارَى - مردم را مست می بینی،» (۲ / حج) حال مردم را در آن مجسم می کند، نه این که تو الان ایشان را می بینی، بلکه اگر حال ایشان را می دیدی آن چه از وضعشان که دیدنی است این طور به نظرت می رسید که مستند.

«تَحْسَبُهَا جَامِدَةً» یعنی کوه ها را می بینی و آن ها را جامد گمان می کنی. معنای روبرهم دو جمله این است که - تو در آن روز کوه ها را (که امروز جامد گمان می کنی)، می بینی که چون ابر به حرکت در می آیند.

- «صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ!»

در این جمله تلویح و اشاره ای است به این که این صنع و این عمل از خدای تعالی تخریب و ویرانی عالم است، لکن چون تکمیل آن را در پی دارد و مستلزم اتقان نظام آن است، نظامی که در آن هر چیزی به منتها درجه کمال خود می رسد، آن کمالی که اگر کمال سعادت باشد و اگر کمال شقاوت، زمینه اش را قبلاً فراهم کرده بود، از این رو ویرانی را صنع و آفرینش نامید، چون این خود صنع خداست، آن صنعی که هر چیزی را متقن کرد، پس خدای سبحان، اتقان را از هر چه که متقن کرده، سلب نمی کند و فساد را بر آن چه اصلاح فرموده مسلط نمی سازد. پس اگر دنیا را خراب می کند برای این است که آخرت را تعمیر نماید. (۱)

تحولات در اجرام و تبدیل عوامل طبیعی

«الْحَاقَّةُ مَا الْحَاقَّةُ وَ مَا أَدْرِيكَ مَا الْحَاقَّةُ كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَ عَادُ بِالْقَارِعَةِ!» (۴ - ۱۲ / حاقه)

مراد از کلمه «الْحَاقَّةُ» روز قیامت کبری است. کلمه «قَارِعَهُ» نیز یکی از اسامی قیامت است و بدین جهت آن را «قَارِعَهُ کوبنده» نامیدند که آسمان‌ها و زمین را به هم می‌کوبد و به آسمان و زمینی دیگر تبدیل می‌کند، کوه‌ها را به راه می‌اندازد، خورشید را تیره و ماه را منخسف می‌کند، ستارگان را می‌ریزد و تمامی اشیاء به قهر الهی دگرگون می‌شوند، که قرآن به همه این‌ها ناطق است.

این آیه و آیه بعدش تا نه آیه هر چند در صدد بیان اجمالی از داستان نوح و عاد و ثمود و فرعون و طاغوت‌های قبل از او و مؤتفکات و هلاکت آنان است و لکن در حقیقت می‌خواهد به پاره‌ای از اوصاف «الْحَاقَّةُ قیامت» اشاره کند.

و حاصل معنا این است که قیامت همان کوبنده‌ای است که ثمود و عاد و فرعون و قبل از او مؤتفکات و قوم نوح تکذیبش کردند و خدا با اخذی شدید ایشان را بگرفت و به عذاب انقراض هلاکشان کرد. (۱)

نسخه صور و آغاز پایان

«نسخه صور» و وضع جهان بعد از آن

«فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفَخَهُ وَاحِدَةً وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً...!» (۱۳ - ۱۷/حاقه)

تعبیر دمیدن در صور کنایه است از مسئله قیامت. دمیدن در بوق هم کنایه است از حاضر کردن مردم برای رسیدگی به حساب هایشان و اگر آن را به صفت واحده توصیف کرده برای اشاره به این معنا بوده که مسئله حتمی است و قضائش رانده شده و امر پا در هوایی نیست که احتیاج به تکرار نفخه داشته باشد و آن چه از سیاق آیات به ذهن می رسد، این است که منظور از این نفخه واحده، نفخه دوم است که در آن مردگان زنده می شوند.

«وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً!»

کلمه «دک» معنایش کوبیدن سخت است، به طوری که آن چه کوبیده می شود، خرد گشته و به صورت اجزایی ریز در آید. و منظور از حمل شدن زمین و جبال این است که قدرت الهی بر آن ها احاطه می یابد. و اگر مصدر «دک» را با کلمه واحده توصیف کرد، برای این بود که به «سرعت خرد شدن» آن ها اشاره کند و بفهماند خرد شدن کوه ها و زمین احتیاج به کوبیدن بار دوم ندارد.

- «فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ!»

در چنین روزی قیامت به پا می شود.

«وَأَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ - و آسمان می شکافد که در چنین روزی صولت و رفعتش به ضعف مبدل می گردد!»

کلمه «انشقاق» در هر چیز استعمال شود، معنای جدا شدن قسمتی از آن را می دهد و کلمه «واهیة» به معنای ضعف و به قولی به معنای پاره شدن چرم و

جامه و امثال آن است.

و ممکن هم هست آیه شریفه در معنای آیه زیر باشد که می فرماید: « وَ يَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَ نُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا - وَ رُوزِي كِهَ آسْمَانِ بَرِ اِبْرَهَا پَارِه پَارِه مِي شُود وَ مَلَائِكَه بَه طُور نَاكَفْتَنِي نَازِل مِي كَرْدَنَد! » (۲۵ / فرقان) (۱)

نفخ صور و اشراق زمین به نور الهی

« وَ نُفِّخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِّخَ فِيهِ أُخْرَى...! »

(۶۸ و ۶۹ / زمر)

ظاهر آن چه در کلام خدای تعالی در معنای نفخ صور آمده این است که این نفخه دو بار صورت می گیرد، یک بار برای این که همه جانداران با هم بمیرند و یک بار هم برای این که همه مردگان زنده شوند.

جمله «إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ!» استثنایی است از اهل آسمان ها و زمین. و معنای آیه « ثُمَّ نُفِّخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ!» این است که در صور نفخه دیگری دمیده می شود، که ناگهان همه از قبرها بر می خیزند و منتظر می ایستند، تا چه دستوری برسد و یا چه رفتاری با ایشان می شود و یا معنا این است که بر می خیزند و مبهوت و متحیر نگاه می کنند. « وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا!» اشراق ارض به معنای نورانی شدن آن است. آن چه به نظر ما می رسد - و خدا داناتر است - این است که بعید نیست مراد به اشراق زمین به نور پروردگارش، آن حالتی باشد که از خصایص روز قیامت است، از قبیل کنار رفتن پرده ها و ظهور حقیقت اشیاء و بروز و ظهور واقعیت اعمال، از خیر یا شر، اطاعت یا معصیت، حق یا باطل، به طوری که ناظران حقیقت هر عملی را ببینند. چون اشراق هر چیزی عبارت است از ظهور آن به وسیله نور و این هم جای شک نیست که ظهور دهنده آن روز خدای سبحان است، چون غیر از خدا هر سبب دیگری در آن روز از سببیت ساقط است، پس اشیاء در آن روز با نوری که از خدای تعالی کسب کرده، روشن می شوند.

این اشراق هر چند عمومی است و شامل تمامی موجودات می شود و اختصاصی به زمین ندارد و لکن از آن جا که غرض بیان حالت آن روز زمین و اهل زمین است، لذا تنها از اشراق زمین سخن گفت. مراد از زمین در عین حال زمین و موجودات در آن و متعلقات آن است.

این معنایی که به نظر ما رسیده از موضعی از کلام خدای تعالی به شرح زیر

استفاده می شود.

- «تو از چنین وضعی در غفلت بودی، ما پرده غفلت را کنار زدیم، اینک دیدگانت امروز تیزبین و خیره شده است.» (۲۲ / ق)

- «روزی که هر نفسی آن چه از خیر عمل کرده، حاضر می یابد و آن چه از بدی ها که مرتکب شده!» (۳۰ / آل عمران)

- «در امروز زمین اخباری را که دارد می گوید، چون پروردگار تو به آن وحی کرده، در امروز مردم دسته دسته بیرون می آیند تا اعمال خود را ببینند، پس هر کس به سنگینی یک ذره عمل خیری کرده باشد، آن را می بیند و هر کس به سنگینی یک ذره عمل شری کرده باشد، آن را خواهد دید.» (۴ تا ۸ / زلزله)

و آیات بسیاری دیگر که دلالت دارند بر ظهور اعمال و تجسم آن ها و شهادت اعضای بدن آدمیان و امثال آن. (۱)

روز نفخ صور و وضع موجودات در پایان دنیا

«وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلُّ أَتَوُّهُ دَاخِرِينَ!» (۸۷/نمل)

کلمه «نَفَخَ صُورَ دَمِيْدَن دَر بُوْق» کنایه است از اعلام به جمعیت انبوهی، چون لشکر، مطلبی را که باید همگی عملی کنند، مثل این که همگی در فلان روز و فلان ساعت حاضر باشند و یا حرکت کنند و یا امثال این. و کلمه «فَزَع» به معنای آن گرفتگی و نفرتی است که از منظره ای نفرت آور به انسان دست می دهد. فزع هم از همان جنس جزع است.

بعضی گفته اند: مراد از این نفخ صور، نفخه دومی است، که با آن روح به کالبدها دمیده می شود و همه برای فصل قضا مبعوث می گردند.

بعضی دیگر گفته اند: مراد به آن، نفخه اول است، که با آن همه زندگان می میرند.

بعید نیست که مراد از نفخ در صور، در این صورت مطلق نفخ باشد، چه آن که با آن می میرند و یا آن نفخی که با آن زنده می شوند. برای این که نفخ هر چه باشد، از

مختصات قیامت است و این که بعضی در فزع و بعضی در ایمنی هستند و نیز کوه ها به راه می افتند، همه از خواص نفخه اول باشد و این که مردم با خواری نزد خدا می شوند، از خواص نفخه دوم باشد.

خدای تعالی از حکم فزع عمومی که شامل همه موجودات آسمان ها و زمین است، جمعی از بندگان خود را استثنا کرده است.

و ظاهرا مراد از جمله «وَكُلُّ أُمَّةٍ آتَوْهَا دَاحِرِينَ!» رجوع تمامی موجودات عاقل در آسمان ها و زمین است، حتی آن هایی که از حکم فزع استثنا شده اند، چه آن ها و چه این ها، همه نزد پروردگار متعال حاضر می شوند. (۱)

مفهوم ترس اعظم و حال موجودات در زمان نفخ صور

«لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ...!» (۱۰۳ / انبیاء)

کلمه «فَزَعٌ أَكْبَرٌ» به معنای ترس اعظم است، که خدای تعالی خبر داده که چنین ترسی در هنگام نفخ صور وقوع پیدا می کند. و فرموده: «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ - و چون در صور دمیده می شود، همه کسانی که در آسمان ها و زمینند، به فزع می افتند!» (۸۷ / نمل) (۲)

نفخه صور و وضع مردم در پایان دنیا

«فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ...!» (۴۲ - ۴۳ / عبس)

«فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ،»

کلمه «صَاخَّةٌ» به معنای صیحه شدیدی است که از شدت گوش ها کر می شود و منظور از آن نفخه صور است.

«يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ،»

این آیه به شدت روز قیامت اشاره می کند. شدت آن روز به حدی است که اقربای انسان و نزدیکانش که یک روز طاقت فراقشان را نداشت و آن ها را یاور و بازوی خود در زندگی می پنداشت و همواره به آنان پناه می برد، امروز از همه آنان می گریزد، برای این که شدت آن چنان احاطه می کند که نمی گذارد، آدمی به یاد چیزی و کسی

۱- المیزان ج: ۳۰، ص: ۳۵۰

۲- المیزان ج: ۲۸، ص: ۱۸۳

بیفتد و اعتنایی به غیر خود کند، حال غیر خودش هر که می خواهد باشد. آری بلا و مصیبت وقتی عظیم باشد و شدت یابد و بر آدمی چیره گردد، آن چنان آدمی را به خود جذب می کند که از هر کفر و تلاشی دیگر منصرفش می سازد.

دلیل بر این معنا آیه بعدی است که می فرماید:

«لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ!»

برای هر فردی از ایشان به قدر کفایت که نگذارد به چیز دیگری بیندیشد، گرفتاری هست.

«وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ!»

این آیه بیان می کند که در آن روز مردم به دو دسته منقسم می شوند، قسمتی اهل سعادت و قسمی دیگر اهل شقاوت و اشاره می کند به این که هر یک از این دو طایفه با سیما و قیافه اش شناخته می شود. اهل سعادت چهره های نورانی و درخشانده دارند، که فرح و سرور و انتظار آینده ای خوش از آن چهره ها هویداست، پس معنای مستبشره همین است که از دیدن منزلگاه خود که به زودی بدان جا منتقل می شوند، خوشحالند.

«وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ!»

کلمه «غَبَرَةٌ» به معنای غبار و کدورت است که منظور از آن سیما و نشانه های غم و اندوه است. «تَرَهَّقَهَا قَتْرَةٌ - سیاهی و تاریکی بر آن چهره ها نشسته است.» در این چهار آیه حال دو طایفه را با بیان حال چهره هاشان بیان کرده است. چون چهره و قیافه آینه دل است. هم مسرت درونی در آن جلوه می کند و هم اندوه و گرفتاری. «أُولَئِكَ هُمُ الْكٰفِرَةُ الْفٰجِرَةُ این طایفه جامع بین دو صفت کفر و فجورند.» کفر که کار قلب و فجور که کار بدنی است و به معنای گناهان شنیع است. (۱)

روز سخت و احضار برای حسابرسی

«فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ فَذٰلِكَ يَوْمٌ عَسِيرٌ...!» (۸ / مدثر)

کلمه «نُقِرَ» به معنای کوبیدن و کلمه «ناقور» به معنای هر چیزی است که به آن می کوبند، تا صدا کند و جمله «نُقِرَ در ناقور» نظیر جمله «نَفَخَ در صور» کنایه از زنده کردن مردگان در قیامت و احضار آنان برای حسابرسی است.

«فَذٰلِكَ يَوْمٌ عَسِيرٌ، عَلٰى الْكٰفِرِيْنَ غَيْرٌ يَسِيْرٌ!»

در آیه فوق اشاره است به زمان نقر در ناقور و بعید نیست که مراد از کلمه «يَوْمَئِذٍ» روزی باشد که خلاق برای حساب و جزا به سوی خدا برمی گردند. اگر کلمه «يَوْمَئِذٍ» قید کلمه «فَذَلِكِ» باشد معنای آیه چنین می شود: «پس زمان نقر ناقور که روز رجوع خلاق به خدا واقع می شود، زمانی بس دشوار بر کافران است!» و اگر کلمه مزبور قید کلمه «يَوْمَ» باشد معنی چنین می شود: «زمان نقر ناقور زمانی بس دشوار بر کافران است، در روزی که خلاق به سوی خدا برمی گردند!» (۱)

سرعت و دهشت و عظمت پایان دنیا

«يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ...!» (۶ - ۱۴ / نازعات)

کلمه «راجِفَه» به صیغه های عظیمی تفسیر شده که در آن تردد و اضطرابی باشد و کلمه «رادِفَه» و متأخر و تابع تفسیر شده، در نتیجه بنا بر این تفسیر، دو آیه مورد بحث با دو نفخه صور تطبیق می شود، که آیه زیر هم بر آن ها دلالت دارد، می فرماید: «و در صور دمیده می شود، پس هر کس که در آسمان ها و هر کس که در زمین باشد، غش می کند مگر کسی که خدا بخواهد و سپس بار دوم در آن دمیده می شود، که ناگهان همه به حال ایستاده تماشا می کنند!» (۶۸ / زمر)

آن چه با سیاق مناسب تر است جمله «يَوْمَ تَرْجُفُ...» بر فخامت و عظمت آن دلالت می کند و می فهماند، آن قدر شدید است که ناگفتنی است.

«قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ!»

مراد از قلوب در امثال این موارد که صفات ادراکی از قبیل علم و خوف و رجاء و نظایر آن بدان نسبت داده می شود، نفوس بشری است. و اگر خشوع را به ابصار نسبت داده، با این که خشوع از احوال قلب است، به خاطر آن بوده که اثر ظاهری خشوع در چشم ها قوی تر از سایر اعضا است.

«يَقُولُونَ ءَاِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ؟»

منکرین بعث می گویند: آیا ما راستی راستی بعد از مرگ به حالت اولی که همان حالت زندگی است، برمی گردیم؟

«ءَاِذَا كُنَّا عِظَامًا نَّخِرَةً - بعد از آن که استخوان های پوسیده شدیم؟»

وقتی زنده شدن بعد از مرگ عجیب باشد، با پوسیده شدن استخوان ها و تفرق اجزاء عجیب تر است.

«قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ!»

این رجعت یعنی برگشتن بعد از مرگ به سوی زندگی رجعتی است که برای صاحبش خسران آور است.

«فَأَنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ، فَإِذَا هُم بِالسَّاهِرَةِ!»

کلمه «زجر» به معنای طرد کردن کسی با آواز و نهب است و اگر نفخه دوم را زجره خوانده، از این جهت بود که انسان با این نهب از نشئه مرگ به نشئه حیات و از باطن زمین به روی زمین منتقل می شود. کلمه «إِذَا» فجائیه است، یعنی معنای (ناگهان و ناگاه) را می دهد. کلمه «سَاهِرَة» به معنای زمین هموار و یا زمین خالی از گیاه است.

معنای آیه این است که: برای ما دشوار نیست که ایشان را بعد از مردن زنده کنیم، و دوباره به زندگی برگردانیم، برای این که برگشتن آنان بیش از زجره واحده ای کاری ندارد، به محضی که آن زجره محقق شود، ناگهان همه زنده گشته و روی زمینی تخت و یا بی آب و علف قرار خواهند گرفت، با این که لحظه قبل از آن، مرده و در شکم زمین بودند.

پس دو آیه مورد بحث در معنای آیه زیر است که می فرماید: «مسئله قیامت نیست، مگر نظیر چشم به هم زدن و یا فوری تر از آن!» (۷۷/نحل) (۱)

«الطَّامَّةُ الْكُبْرَى» و تدبیر پایان جهان

«فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى!» (۳۴ / نازعات)

کلمه «طامّه» عالیه و غالبه است. هر داهیه و بلایی را که انسان ها از دفع آن عاجز باشند، طامّه می گویند.

بنا به گفته صاحب مجمع، طامّه کبری همان قیامت است، چون قیامت داهیه ای است که از هر داهیه ای دیگر عالی تر است و بر هر داهیه ای غالب است. و این است معنای کبری بودن طامّه قیامت. چون نفرموده قیامت از چه داهیه ای بزرگتر است و به طور مطلق فرموده داهیه بزرگتر، معلوم می شود هیچ داهیه و واقعه ای بزرگتر از آن نیست.

با توجه به (فاء تفریع) در اول جمله مضمون آیه فوق یعنی آمدن قیامت از لوازم خلقت آسمان و زمین و تدبیر جاری در آن دو است. (۲)

تمام شدن عمر آسمان ها و زمین

تمام شدن عمر ماه و خورشید در زمان مقرر

۱- المیزان ج: ۴۰، ص: ۲۱

۲- المیزان ج: ۴۰، ص: ۳۴

«وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى...!» (۲ / رعد)

«كُلُّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى - یعنی هر یک از شمس و قمر تا اجلی معین جریان دارند،» که وقتی آن سرآمد سر رسید، می ایستند. ممکن هست، بلکه رجحان هم دارد که بگوییم ضمیر به همه آسمان ها و شمس و قمر بر می گردد، زیرا حکم جریان و سیر، حکمی است عمومی که همه این اجسام محکوم به آن هستند.

تدبیر امر عالم هم به همین معناست که اجزای آن را به بهترین و محکم ترین نظم منظم سازد، به طوری که هر چیزی به سوی غایت مقصود از آن متوجه گشته، سیر کند و همین آخرین کمالی است که مخصوص به اوست و منتهی درجه و اجل مسمایی است که به سوی آن گسیل شده، هم چنین روبرهم، آن را با نظمی عام و عالمی منظم سازد، به طوری که سرپای عالم هم متوجه غایت کلی خود که همان رجوع و بازگشت به خداست بشود و در نتیجه بعد از دنیا آخرت هویدا گردد. (۱)

وضع آسمان و ماه و خورشید و زمین و کوه ها در پایان دنیا

«يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيًّا مَّهِيلاً!» (۱۴ / مزمل)

«رَجْفٌ» به معنای اضطراب شدید است. «كَثِيبٌ رَّمْلٌ» به معنی توده ای از شن است. مهیل شدن کوه ها به معنای آن است که وقتی ریشه اش تکان بخورد، از بالا فروبریزد.

«السَّمَاءُ مُنْقَطِرَةٌ بِهِ كَانٌ وَعُدَّةٌ مَّفْعُولًا!» (۱۸ / مزمل)

این آیه به شدت آن روز اشاره می کند و کلمه «انْفِطَار» به معنای شکاف برداشتن است. معنای آیه این است که آسمان در آن روز و یا به سبب شدت آن روز شکافته می شود.

و جمله «كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا!» می خواهد نکته ای جدید را افاده کند و آن، این است که وعده خدا شدنی است. و اگر کلمه «وَعْد» را به ضمیر خدای تعالی نسبت داد، شاید برای این بود که اشاره کند به این که غیر از خدا کسی نیست که صلاحیت داشته باشد، چنین تهدیدی بکند.

﴿فَإِذَا بَرَقَ الْبَصْرُ، وَ خَسَفَ الْقَمَرُ، وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ!﴾ (۸ / قیامت)

در این آیه چند نشانه از نشانه های قیامت ذکر شده، منظور از بریق بصر، تحیر چشم در دیدن و دهشت زدگی آن است و منظور از خسوف قمر بی نور شدن آن است. (معنای آیه این است: روزی که چشمان از وحشت و هول خیره بماند و ماه تاریک شود و میان خورشید و ماه جمع گردد...!) (۱)

وضع آسمان و زمین در پایان دنیا

﴿إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ... وَ إِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ، وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ!﴾ (۱ تا ۵ / انشقاق)

وقتی آسمان شکافته شد، انسان پروردگارش را ملاقات می کند و پروردگارش طبق اعمالی که کرده به حساب و جزای او می پردازد.

انشقاق آسمان به معنای از هم گسیختن و متلاشی شدن آن است و این خود یکی از مقدمات قیامت است، هم چنین «مَدَّ أَرْض» که در آیه سوم آمده و هم چنین سایر علامت هایی که ذکر شده، چه در این سوره و چه در سایر کلمات قرآن از قبیل تکویر شمس، اجتماع شمس و قمر، فرو ریختن کواکب و امثال آن.

﴿وَ أذِنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ!﴾

کلمه «أَذِن» به معنای گوش دادن است. کلمه «حُقَّت» به معنای آن است که آسمان در شنیدن و اطاعت فرمان های خدا حقیق و سزاوار می شود. معنای آیه این است که آسمان مطیع و منقاد پروردگارش گشته و حقیق و سزاوار شنیدن و اطاعت فرامین پروردگارش می گردد.

﴿وَ إِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ!﴾

ظاهراً منظور از کشیده شدن زمین، گشاده شدن آن است، هم چنان که

در جای دیگر فرمود: « روزی که زمین به زمینی دیگر مبدل می شود! » (۴۸ / ابراهیم)

«وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ!»

زمین آن چه در جوف دارد، بیرون می اندازد و خود را از آن چه دارد، تهی می سازد... وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ! (۱)

زمان قبض زمین و آسمان ها و از کار افتادن اسباب ها

«... وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ...!» (۶۷ / زمر)

در روز قیامت تمامی اسباب از سببیت می افتند و دست خلق از همه آن ها بریده می شود، تنها یک سبب می ماند و آن هم خدای مسبب الاسباب است. در آن روز زمین را قبضه می کند، آسمان ها را درهم می پیچد و برای مردن همه زنده ها و زنده شدنشان در صور می دمد و زمین به نور پروردگارش نورانی می گردد و کتاب را می گذارند و انبیاء و شهدا را می آورند و بین خلق داوری می شود و هر کسی آن چه را که کرده به طور کامل دریافت می کند و مجرمین را به سوی آتش می رانند و متقین را به سوی بهشت می برند، خدایی که چنین شأنی در مالکیت و تصرف دارد، اگر کسی او را با این شئون بشناسد، همین شناسایی ایجاب می کند که تنها به سوی او روی آورد و به کلی از غیر او اعراض کند.

منظور از کلمه «أَرْض» کره زمین است، با همه اجزایش و اسبابی که در آن در یکدیگر فعالیت دارند. معنای انحصار در ملک و امر و حکم و سلطان و امثال آن در روز قیامت در خدای تعالی، این نیست که این عناوین در دنیا منحصر در خدای تعالی نباشد، بلکه معنایش این است که در قیامت این عناوین بهتر ظهور دارد و اهل محشر آن ها را به وضوح درک می کنند، برخلاف دنیا که در آن جا این معانی برای همه روشن نبود، و گرنه در دنیا هم این عناوین مال خدا بود. پس معنای بودن زمین در قیامت در قبضه خدا، این است که در قیامت این معنا برای مردم روشن می شود، نه این که اصل آن ها تنها در قیامت پیدا می شود و خدا تنها در آن روز دارای چنین تسلط و مالکیت می گردد.

«وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ... و آسمان ها مچاله دست اوست!»

«یَمِين» هر چیزی دست راست و سمت راست آن است، یعنی سمتی که از سمت دیگر قوی تر است و این کلمه را به طور کنایه در قدرت استعمال می کنند و از

سیاق آیه برمی آید که حاصل دو جمله: «وَ الْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ» و «وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» این است که در آن روز سبب های زمینی و آسمانی از سببیت می افتند و ساقط می شوند و آن روز این معنا ظاهر می گردد که هیچ مؤثری در عالم هستی به جز خدای سبحان نیست - سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ! (۶۷ / زمر) (۱)

شکافته شدن آسمان، پخش کواکب و وضع دریاها در پایان دنیا

«إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ، وَإِذَا الْكُوَاكِبُ انْتَثَرَتْ، وَ...!» (۱ تا ۵ / انفطار)

کلمه «فَطَرَتْ» به معنای شکافتن و کلمه «انْفِطَارَ» به معنای شکافته شدن است. آیه شریفه، نظیر آیه زیر است که آن نیز، سخن از شکافته شدن آسمان دارد و می فرماید: «وَ انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ.» (۱۶ / حاقه)

- «وَ إِذَا الْكُوَاكِبُ انْتَثَرَتْ!»

یعنی روزی که ستارگان هر یک مدار خود را رها کرده و درهم و برهم می شوند. در حقیقت در این آیه ستارگان را به گردن بندی از مروارید تشبیه کرده، که دانه های ریز و درشتش را با نظم معین چیده بودند، ناگهان رشته اش پاره شود و دانه ها درهم و برهم و متفرق شود.

- «وَ إِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ!»

کلمه «تَفَجَّيرَ» به معنای آن است که آب نهر به خاطر زیاد شدن بشکند و بند را آب ببرد. و این که مفسرین تفجیر بحار را تفسیر کرده اند به این که دریاها به هم متصل می شوند و حائل از میان برداشته شده و شورش با شیرینش مخلوط می شود، برگشتش باز به همین معنا است. و این معنا با تفسیری که برای آیه «وَ إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ»، (۶ / تکویر) کردند، که دریاها پر از آتش می شوند نیز مناسب است.

- «وَ إِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ!»

کلمه «بُعْثِرَتْ» به معنای پشت و رو کردن و باطن چیزی را ظاهر ساختن می آید، پس معنای آیه این است که زمانی که خاک قبرها منقلب و باطنش به ظاهر بر می گردد، باطنش که همان انسان های مرده باشد، ظاهر می شود، تا به جزای اعمالشان برسند. (۲)

پیچیده شدن آسمان و برگشت آن به شکل قبلی خود

۱- المیزان ج: ۳۴، ص: ۱۴۴

۲- المیزان ج: ۴۰، ص: ۹۸

«يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِّ لِلْكِتَابِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ!» (۱۰۴/انبیاء)

«سَجِلِّ» به هر چیزی که بشود روی آن نوشت گفته می شود. «كَطَيِّ السَّجِلِّ لِلْكِتَابِ» یعنی مثل پیچیدن چیزی که در آن چیزی نوشته شده باشد، تا محفوظ بماند.

مراد این است که «سَجِلِّ» که همان صحیفه نوشته شده است، که وقتی پیچیده می شود نوشته هم پیچیده می شود، یعنی الفاظ و یا معانی که خود نوعی تحقق و ثبوت دارد و به صورت خط و نقش در سَجِلِ نوشته شده، پیچیده می شود و با پیچیده شدنش دیگر چیزی از آن ها ظاهر نمی ماند، هم چنین آسمان با قدرت الهی روزی پیچیده می شود، هم چنان که فرمود: «وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ!» (۶۷/ زمر) در نتیجه غایب گشته و چیزی از آن ظاهر نمی ماند، نه عینی و نه اثری، چیزی که هست از دانای غیب پنهان نمی شود، هر چند که از دیگران پنهان می گردد، هم چنان که نوشته از سَجِلِ پنهان نیست، هر چند که از دیگران پنهان است.

پس «طَيِّ» و پیچیدن آسمان بر این حساب به معنای برگشت آن به خزاین غیب است، بعد از آن که از آن خزاین نازل و اندازه گیری شده بوده. (۱)

روز ذوب شدن آسمان و فروپاشی کوه ها

«يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ!» (۸ و ۹ / معارج)

کلمه «مُهْل» به معنای ذوب شده است، مس ذوب شده و یا طلا و یا غیر آن.

بعضی گفته اند به معنای دُرد روغن زیتون است و بعضی دیگر گفته اند به معنی قیر نامرغوب است.

(معنای آیه این است - روزی است که آسمان چون مس ذوب شده می گردد.)

- وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ (و کوه ها چون پشم حلاجی شده باشد)، همچنان که در آیه ای دیگر فرموده: «وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ!» (۵ / قارعه)

وَ لَا يَسْئَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا!

این جمله اشاره است به سختی روز قیامت، به طوری که هر انسانی در آن روز آن قدر مشغول به خویشتن است که به کلی نزدیکان خود را از یاد می برد، به طوری که هیچ حمیمی (خویشاوندی نزدیک) از حال حمیم خود نمی پرسد. (۱)

مفهوم تبدیل آسمان ها و زمین در پایان جهان

«يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ...!» (۴۸ / ابراهیم)

تقدیر آیه چنین است: روزی که این زمین به غیر این زمین مبدل می شود و این آسمان ها به آسمان هایی غیر این مبدل می گردد.

مفسرین در معنای مبدل شدن زمین و آسمان ها اقوال مختلفی دارند. منشأ این اختلاف در تفسیر تبدیل، اختلاف روایاتی است که در تفسیر این آیه آمده است و هم چنین اختلاف روایات در صورتی که معتبر باشند، خود بهترین شاهد است این که ظاهر آیه شریفه مقصود نیست و این روایات به عنوان مثل آمده است.

و دقت کافی در آیاتی که پیرامون تبدیل آسمان ها و زمین بحث می کند، این معنا را می رساند که این مسئله در عظمت به مشابه ای نیست که در تصور بگنجد و هر چه درباره آن فکر کنیم، مثلاً تصور کنیم که زمین نقره و آسمان طلا می شود و یا بلندی ها و پستی های زمین یکسان گردد و یا کره زمین یکپارچه نان پخته گردد باز آن چه را که هست تصور نکرده ایم.

و این گونه تعبیرها تنها در روایات نیست، بلکه در آیات کریمه قرآن نیز آمده است مانند آیه: «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا - و روشن گردید زمین به نور پروردگارش!» (۶۹/زمر) و آیه: «وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا - و کوه ها به راه انداخته می شوند، تا سراب شوند!» (۲۰ / نبأ) و آیه: «وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدًا وَهِيَ تَمْرٌ مَرَّ السَّحَابِ - و کوه ها را می بینی و جامدشان می پنداری با این که چون ابرها در حرکتند!» (۸۸ / نمل) البته در صورتی که مربوط به قیامت باشد که مانند روایات از نظامی خبر می دهد که ربط و شباهتی به نظام معهود دنیوی ندارد، چه پر واضح است که روشن شدن زمین به نور پروردگارش غیر از روشن شدن به نور آفتاب و ستارگان است و هم چنین سیر و به راه افتادن کوه ها در آن روز غیر از سیر در این نشئه است، چه سیر کوه در این نشئه نتیجه اش متلاشی شدن و از بین رفتن آن است، نه سراب شدن آن؛ هم چنین بقیه آیات وارده در باب قیامت. (۲)

زلزله عظیم و درهم پیچیدن آسمان ها

۱- المیزان ج: ۳۹، ص: ۱۳۲

۲- المیزان ج: ۲۳، ص: ۱۳۲

«يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا وَ تَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا» (۹ و ۱۰ / طور)

کلمه «مَور» به معنای تردد و آمد و شد چیزی چون دود است. هم چنان که دود در هوا می پیچد و آمد و رفت می کند تا از بین برود.

در این آیه شریفه اشاره ای است به درهم پیچیده شدن عالم انسان ها که در آیه شریفه «إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ، وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ - هنگامی که آسمان شکافته و ستارگان غباری پراکنده می شوند!» (۲۱ / انفطار) و آیه شریفه «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِّ لِلْكُتُبِ - روزی که آسمان را درهم می پیچیم آن طور که کاغذ را لول می کنند!» (۱۰۴ / انبیاء) و آیه «وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ - آسمان ها به دست قدرت او درهم پیچیده اند!» (۶۷ / زمر) نیز آمده است.

هم چنان که جمله «و تَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا» اشاره است به آن زلزله عظیمی که قبل از قیام قیامت در زمین رخ می دهد و قرآن کریم در چند جا از آن یاد کرده است: مانند آیه شریفه «إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا وَ بُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًا فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا - زمانی که زمین به شدت بلرزد و کوه ها ریز ریز و نرم شود و غباری پراکنده گردند،» (۴۶ / واقعه) و آیه شریفه «و سَيَّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا كَوْهًا رَا بِه حَرَكَتِ دَر مِی آوَرَنَد تَا دَر آخِر سَرَابِی شَوَنَد!» (۴۶ / واقعه) (۱)

زلزله پایان دنیا و اخبار زمین

«إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا» (۱ تا ۴ / زلزله)

کلمه «زِلْزَال» به معنای نوسان و تکان خوردن پی در پی است و این که فرمود زمین زلزله اش را سر می دهد، به ما می فهماند زمین زلزله ای خاص به خود دارد و این می رساند که زلزله نامبرده امری عظیم و مهم است، زلزله ای است که در شدت و هراسناکی به نهایت رسیده است.

- «وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا»

کلمه «أَثْقَال» به معنای متاع و یا خصوص متاع مسافرین است. مراد از اثقال زمین که در قیامت زمین آن ها را بیرون می ریزد، مردگان و یا گنج ها و معادنی است که در شکم خود داشته و ممکن هم هست منظور همه این ها باشد.

- «وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا؟»

یعنی انسان ها بعد از بیرون شدن از خاک در حال دهشت زدگی و تعجب از آن زلزله شدید و هول انگیز می گویند: زمین را چه می شود که این طور متزلزل است؟

«يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا، بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا!»

آن گاه زمین به اعمالی که بنی آدم کردند، شهادت می دهد، همان طور که اعضای بدن خود انسان ها و نویسندگان اعمالش یعنی ملائکه رقیب و عتید و نیز شاهدان اعمال که از جنس بشر یا غیر بشرند، همه بر اعمال بنی آدم شهادت می دهند.

- زمین به سبب این که پروردگار تو به آن وحی کرده و فرمان داده تا سخن بگویند از اخبار و حوادثی که در آن رخ داده سخن می گویند. پس معلوم می شود زمین هم برای خود شعوری دارد و هر عملی که در آن واقع می شود می فهمد و خیر و شرش را تشخیص می دهد و آن را برای روز اداء شهادت تحمل می کند، تا روزی که به او اذن داده شود یعنی روز قیامت شهادت خود را اداء کرده و اخبار حوادث واقعه در آن را بدهد. (۱)

زلزله و شکاف زمین و بارش سنگ از آسمان

«ءَأَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمُ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ؟» (۱۶ و ۱۷/ملک)

معنای آیه این است که چگونه با خاطر جمع و دل آسوده به ربوبیت خدای تعالی کفر ورزیده اند و چه ایمنی از ملائکه ساکن آسمان و موکل بر امور عالم دارید، از این که زمین را زیر پایتان بشکافند و به امر خدا شما را در شکم زمین پنهان سازند، در حالی که زمین همچنان به زلزله ادامه دار مضطرب و چون گهواره آمد و شد داشته باشد؟

«أَمْ أَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا!»

کلمه «حاصِب» به معنای باد تنیدی است که ریگ و شن و سنگ با خود بیاورد. معنای بقیه آیه این است که «و یا از ملائکه آسمان ایمن شده اید که باد سنگ و ریگ دار بر شما بفرستند؟» همان طور که بر قوم لوط فرستادند و قرآن جریانشان را چنین حکایت کرده است « ما بر آنان حاصب فرستادیم تنها آل لوط و فرزندان نجات یافتند!» (۳۴ / قمر) (۲)

پراکندگی کوه ها و انسان ها در پایان دنیا

۱- المیزان ج: ۴۰، ص: ۳۴۷

۲- المیزان ج: ۳۹، ص: ۳۰

«الْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ...؟» (۵/قارعه)

کلمه «قارِعَه» به معنای زدن بسیار سختی است که احتیاج دارد زنده به جایی اعتماد کند و این کلمه در عرف قرآن از اسماء قیامت است. سؤال از حقیقت قارعه در جمله «مَآ الْقَارِعَةُ قارعه چیست؟» با این که معلوم است که چیست، به منظور بزرگ نشان دادن امر قیامت است و این که بیست و هشت حرف الفبای گوینده و دو سوراخ گوش شنونده نمی تواند به کنه قیامت پی ببرد و به طور کلی عالم ماده گنجایش حتی معرفی آن را ندارد و به منظور تأکید این بزرگداشت مجدداً جمله را به تعبیری دیگر تکرار کرده و فرمود: «وَمَا أَدْرِيكَ مَا الْقَارِعَةُ؟»

- «يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ!»

کلمه «فَراش» به معنای ملخی است که زمین را فرش کند، یعنی روی گرده هم سوار شده باشند. پس فراش به معنای غوغای ملخ است. بعضی از مفسرین در این که چرا مردم روز قیامت را به فراش تشبیه کرد؟ گفته اند: برای این است که فراش وقتی جست و خیز می کند، نقطه معلومی را در نظر نمی گیرد، مانند مرغان به طرف معینی نمی پرد، بلکه بدون جهت پرواز می کند، مردم نیز در روز قیامت چنین حالتی دارند، وقتی از قبورشان سر بر می آورند، آن چنان ترس و فزع از همه جهات احاطه شان می کند که بی اختیار و بی هدف به راه می افتند و در جستجوی منزل ها که یا سعادت است و یا شقاوت سرگردانند.

«وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ!»

کلمه «عِهْن» به معنای پشمی است که رنگ های مختلف داشته باشد و کلمه «مَنْفُوش» به معنای شیت کردن پشم است یا با دست و یا با کمان حلاجی و یا با چیز دیگر، پس عهن منفوش به معنای پشم شیت شده ای است که دارای رنگ های مختلف باشد و این تشبیه اشاره دارد به این که در آن روز کوه ها که رنگ های مختلف دارند، با زلزله قیامت متلاشی، چون پشم حلاجی شده می گردند. (۱)

اجل جهان

مفهوم اجل مسمی در خلقت

« مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى! » (۳ / احقاف)

مراد از اجل مُسَمًّى نقطه انتهای وجود هر چیز است و مراد از آن نقطه در آیه شریفه اجل مسمی برای کل عالم است و آن روز قیامت است، که آسمان مانند طومار درهم پیچیده گشته و زمین به زمین دیگر مبدل می شود و خلایق برای واحد قهار ظهور می کنند.

معنای آیه این است که: ما عالم مشهود را با همه اجزایش، چه آسمانی و چه زمینی نیافریدیم مگر به حق، یعنی دارای غایت و هدفی ثابت و نیز دارای اجلی معین، که هستی اش از آن تجاوز نمی کند. و چون دارای اجلی معین است، قهرا در هنگام فرا رسیدن آن اجل، فانی می شود و همین فانی شدنش هم هدف و غایتی ثابت دارد، پس بعد از این عالم، عالمی دیگر است که آن عبارت است از عالم بقاء و معاد موعود. (۱)

بازگشت نظام آفرینش و عالم وجود به خدای سبحان

« وَ أَنْ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنتَهَىٰ! » (۴۲ / نجم)

کلمه «مُنتَهَى» به معنای انتهاست و در این آیه مطلق آورده شده و در نتیجه

می فهماند مطلق انحاء، انتها به سوی پروردگار توسل، پس آن چه موجود در عالم وجود است، در هستی اش و در آثار هستی اش به خدای سبحان منتهی می گردد، البته به خود خداوند، حال یا با وساطت چیزی و یا بدون واسطه و نیز هیچ تدبیر و نظامی کلی یا جزئی در عالم جریان ندارد، مگر آن که آن هم منتهی به خدای سبحان است. چون تدبیری که بین موجودات عالم است چیز دیگری جز این نیست که بین آن ها روابطی برقرار کرد، که هر موجودی به خاطر آن روابطی که با سایر موجودات دارد، سر پا ایستاده و هستی آن حفظ شده است و معلوم است که پدیدآورنده روابط موجودات، همان پدیدآورنده خود موجودات است، پس یگانه کس که به طور اطلاق منتهای تمامی موجودات عالم است، تنها و تنها خدای سبحان است.

آیه مورد بحث از آن جایی که منتهای هر چیزی را به طور مطلق خدا دانسته و این اطلاق شامل تمامی تدبیرها نیز می شود، لاجرم باید گفت که آیه شریفه شامل دو انتهای در هر چیز می شود: یکی انتها از حیث آغاز خلقت که وقتی درباره خلقت هر چیز به عقب برگردیم، به خدای تعالی منتهی می شویم و دیگر از حیث ماده که وقتی از طرف آینده پیش برویم، خواهیم دید که تمامی موجودات دوباره به سوی او محشور می شوند. (۱)

زمان سرآمد خلقت و غایت آن

« أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى! »

(۸ / روم)

مراد از به حق بودن خلقت آسمان ها و زمین و آن چه بین آن دو است و خلاصه حق بودن همه عوامل محسوس این است که خلقت آن عبث و بی نتیجه نبوده، که موجود شود و بعد معدوم گردد و دوباره موجود گشته و معدوم شود، بدون این که غرضی و هدفی از آن منظور باشد، پس خدای تعالی اگر عالم را خلق کرده، به خاطر غایت و نتیجه ای بوده که بر خلقت آن مترتب می شده است.

خواهی گفت: ممکن است غایت و نتیجه خلقت هر جزء از عالم جزئی دیگر باشد، که بعد از آن موجود می شود، مانند فرزند که بعد از پدر به وجود می آید، پس هر موجود آینده ای خلف و نتیجه موجود قبلی خویش است، لکن این حرف صحیح نیست،

چون سراپای عالم با همه اجزایش دائم الوجود نیست، بلکه روبرهم آن فانی و هالک است و قهرا باید نتیجه و هدفی از خلقت آن در بین باشد، که آن نتیجه بعد از فنای آن هویدا می شود و به همین جهت می بینیم که جمله: «خلق نکرد آسمان ها و زمین و مابین آن دو را مگر به حق!» را مقید کرد به جمله «و سرآمدی معین!»

پس معلوم می شود، هستی عالم تا مدتی معین است. معنای آن، این است که آیا این قدر فراغت خاطر ندارند که در این مسئله بیندیشند؟ و آن را در ذهن خود بیاورند؟ مثل این که کفار از بس سرگرم امور دنیا هستند و برای آن تلاش نموده و فکرشان پریشان است، خود را هم فراموش کرده اند و در صورتی که خود را در ذهن خود حاضر سازند، در حقیقت درخویشتن خود قرار گرفته اند، آن وقت تفکرشان با تمرکز خواهد بود و فکرشان پراکنده و متفرق نخواهد بود، این چنین، فکر ایشان را به سوی حق هدایت و به واقع امر ارشاد می کند.

جمله «ما خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُّسَمًّى»، همان واقعیت و فکرتی است، که باید در آن امعان و دقت کنند، بیانش این است که: خداوند، همه عالم را و حتی جزئی از آن را به عبث خلق نکرده و آن را جز به حق نیافریده، حال یا بگو ملبس و متصف به حق و یا مصاحب و همراه با آن، هر چه باشد، آن را به خاطر غرضی و غایتی حقیقی آفریده، نه این که غرضش سرگرمی و عبث بوده باشد و نیز نیافریده مگر برای مدتی معین، پس هیچ یک از اجزای عالم تا بی نهایت باقی نمی ماند، بلکه روزی فانی می شود و وقتی یک یک اجزای عالم و نیز روبرهم آن مخلوقی دارای نتیجه و غایت بود و نیز وقتی هیچ یک از اجزای آن و روبرهم آن دائمی نبود، معلوم می شود غایت و نتیجه آن بعد از فنای آن مترتب می شود و این همان آخرتی است که بعد از گذشتن عمر دنیا و فنای آن ظاهر می شود.

– «وَ إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ لَبِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ!»

مراد از «لِقَاءُ اللَّهِ» همان بازگشت به او در معاد است و اگر آن را دیدار خوانده، برای این بود که کفر آنان را شگفت آورتر سازد و بفهماند که چه طور ممکن است از ناحیه خدا آغاز بگیرند، ولی انجامشان به سوی او نباشد و به همین جهت مطلب را با کلمه «إِنَّ» تأکید کرد تا اشاره کرده باشد به این که کفر به معاد فی نفسه چیزی است که قابل قبول نیست. (۱)

هلاکت و بطلان وجود ابتدایی اشیاء

«لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ...!» (۸۸ / قصص)

کلمه «شئی» از نظر مصداق با کلمه «موجود» مساوی است، در نتیجه بر تمامی موجودات اطلاق می شود، حتی خدای تعالی، هم چنان که در آیه: «قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً؟ قُلِ اللَّهُ! - بگو شهادت چه چیز بزرگتر است؟ بعد خودت پاسخ بده که شهادت خدا بزرگتر است!» (۱۹ / انعام) می بینیم کلمه «شئی» بر خدا اطلاق شده و کلمه «هلاک» به معنای بطلان و معدوم شدن است.

هر موجودی که تصور شود فی نفسه هالک و باطل است و حقیقتی جز آن چه که از ناحیه خدای تعالی به آن افزوده شود ندارد. از حقیقت، آن مقداری در دست ما و نزد ماست که خدا به فضل خود افزوده اش کرده باشد و آن افزوده آیات اوست، که بر صفات کریمه او از رحمت و رزق و فضل و احسانش و صفات دیگرش دلالت می کند.

پس حقیقتی که در واقع ثابت است و هرگز هلاکت و بطلان ندارد، عبارت است از صفات کریمه خدا و آیات دال بر صفاتش، که همه آن ها با ثبوت ذات مقدسش ثابتند.

مراد از آیه شریفه این است که غیر خدای تعالی هر موجودی که تصور شود ممکن است و ممکن هر چند که به ایجاد خدای تعالی وجود یافته باشد، از نظر ذات خودش معدوم و هالک است، تنها موجودی که فی حد نفسه راهی برای بطلان و هلاکت در او نباشد، ذات واجب بالذات است.

در پی داشتن هلاک به اختلاف موجودات مختلف می شود، آن موجودات که زمانی هستند، بعد از سرآمد زمان وجودشان هالک و باطل می شوند و آن هایی که زمانی نیستند، وجودشان در احاطه فنا قرار دارد و فنا از هر طرف احاطه شان کرده است.

و هلاکت اشیاء بنابراین، عبارت است از بطلان وجود ابتدایی آن ها، به طوری که دنیا - نشئه اول - از وجود آن ها خالی شود و همه به نشئه آخرت منتقل گشته و به سوی خدا بازگشت کنند و نزد او قرار گیرند؛ و اما بطلان مطلق، بعد از آن که هست شدند، صحیح نیست برای این که صریح قرآن آن را نفی کرده و آیات آن پشت سر هم می فرماید: بازگشت همه موجودات به سوی خداست و خدا منتهی و درگاه او رجعی و مصیر است، «وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ - اوست که خلق را آغاز کرد و دوباره اش بر می گرداند!» (۲۷ / روم)

پس حاصل معنای آیه بدین قرار است که هر چیزی به زودی جای خالی کرده و

به درگاه خدا می رود، مگر صفات کریمه خدا که منشأ فیض او هستند و بدون وقفه و تا بی نهایت مشغول افاضه فیض اند و یا به معنی دیگر، هر موجودی فنا در پی دارد و با رجوع به سوی خدا هلاک می شود، مگر ذات حقه ثابته خود او که بطلان و هلاک در او راه ندارد.

ضمناً انتقال از دنیا به آخرت در موجوداتی تصور دارد که دنیایی باشند ولی موجودات آخرتی مثل بهشت و دوزخ و عرش، هلاکت به این معنا ندارد چون از جایی به جایی منتقل نمی شوند. (۱)

حق و هدف در آفرینش و انتقال دائمی موجودات به عالم باقی

« وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لِأَعْيُنٍ مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ...! » (دخان / ۳۹)

- اگر فرض کنیم در ماورای این عالم، عالم دیگری ثابت و دائم نباشد، بلکه خدای تعالی لایزال موجوداتی خلق کند و در آخر معدوم نموده، باز دست به خلقت موجوداتی دیگر بزند، باز همان ها را معدوم کند، این را زنده کند و سپس بمیراند، و یکی دیگر را زنده کند و همین طور الی الابد این عمل را تکرار نماید، در کارش بازیگر و کارش عبث و بیهوده خواهد بود و بازی عبث بر خدا محال است، پس عمل او هرچه باشد حق است و غرض صحیحی به دنبال دارد. در موضوع مورد بحث هم ناگزیریم، قبول کنیم که در ماورای این عالم، عالم دیگری هست، باقی و دائمی، که تمامی موجودات بدان جا منتقل می شوند و آن چه که در این دنیای فانی و ناپایدار هست، مقدمه است برای انتقال به آن عالم و آن عالم عبارت است از همان زندگی آخرت... « إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ! » (دخان/۴۱) (۲)

همزمانی فنای موجودات و پایان عمر دنیا

«كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ! » (۲۷/رحمن)

- هر جنبنده دارای شعوری که بر روی زمین است به زودی فانی خواهد شد. این آیه، مسئله زوال و فنای جن و انس را مسجل می کند و اگر فرمود: «هر کس بر روی

۱- المیزان ج: ۳۱، ص: ۱۴۵

۲- المیزان ج: ۳۵، ص: ۲۳۸

زمین است»، و نفرمود: «هر چیز که بر روی زمین است»، و خلاصه، اگر مسئله فناء و زوال را به صاحبان شعور اختصاص داد، نه از این جهت بوده که موجودات بی شعور فانی نمی شوند، بلکه از این بابت بود که زمینه کلام زمینه شمردن نعمت هایی است که به صاحبان شعور ارزانی داشته، نعمت های دنیایی و آخرتی. در ضمن با توجه به این که کلمه «فان» ظهور در آینده دارد و از آینده خبر می دهد، از جمله فوق این نکته هم به طور اشاره استفاده می شود که مدت و اجل نشئه دنیا با فانی جن و انس سر می آید و عمرش پایان می پذیرد و نشئه آخرت طلوع می کند.

هر دو مطلب یعنی فانی جانداران صاحب شعور زمین و طلوع نشئه آخرت که نشئه جزاست، از نعمت ها و آلاء خدای تعالی است. حقیقت این فناء انتقال از دنیا به آخرت و رجوع به خدای تعالی است و منظور از آن، فانی مطلق و هیچ و پوچ شدن نیست. (۱)

ویرانی آسمان و زمین و زمان خروج انسان ها از زمین

« وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ! »

(۲۰ تا ۲۵ / روم)

مسئله بعث در آیه فوق جزء موضوع آیات نیست، بلکه یکی از اصول سه گانه ای است که آیات زمین و آسمان بر آن دلالت می کند. و از آن جایی که آیات نامبرده در این فراز یعنی خلقت بشر از خاک و خلقتشان نر و ماده و اختلاف زبان ها، رنگ ها، خوابیدنشان در شب، کار و کسبشان در روز، نشان دادن برق به ایشان و نازل کردن آب از آسمان، همه آیاتی بود مربوط به تدبیر امر انسان، قهرا مراد به جمله «أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ»، هم به کمک سیاق مربوط می شود به تدبیر امور انسان ها و می خواهد بفرماید: ثبات آسمان و زمین بر وضع طبیعی و حال عادی شان به طوری که سازگار با زندگی نوع انسانی و مرتبط با آن باشد یکی از آیات اوست. و آن وقت جمله «ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ...» مترتب بر آن می شود و معنایش این می شود که خروج انسان ها از زمین بعد از این قیام است و وقتی که دیگر آسمان و زمین قائم نیستند، یعنی ویران شده اند، هم چنان که آیات بسیاری دیگر در مواردی از کلام مجید بر این خرابی دلالت می کند.

و نیز از این جا معلوم می شود که در آیات بعدی مراد از جمله «وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» خلقتی است که مربوط و نافع به زندگی بشر است، نه اصل خلقت آن‌ها. آیات نامبرده در این فراز به طور ترتیب ذکر شده، اول شروع شده است به مسئله خلقت انسان و پیدایش او، آن‌گاه مسئله دو صنف بودن نر و ماده بودنش، سپس مرتبط بودن وجودش به وجود آسمان و زمین، آن‌گاه نشان دادن برق به او و نازل کردن باران و در آخر قیام آسمان و زمین تا روزی معین، یعنی روزی که آن سرآمدی که برای حیات بشر در زمین مقدر شده به پایان برسد و آن‌گاه مسئله معاد و از سر گرفتن زندگی اش ذکر شده است. این بود پاره‌ای از نکاتی که در ترتیب آیات هست.

نکته دیگری در ترتیب فواصل آن‌ها هست: اول فرموده «يَتَفَكَّرُونَ»، بعد «لِلْعَالَمِينَ»، بعد «يَسْمَعُونَ»، سپس «يَعْقِلُونَ» و از این ترتیب این نکته استفاده می‌شود که انسان اول فکر می‌کند، بعد عالم می‌شود و بعد هرگاه چیزی از حقایق را شنید در خود جای می‌دهد، آن‌گاه پیرامون آن تعقل می‌کند. و - خدا داناتر است. (۱)

خلق جدید

خلق جدید بعد از پایان دنیا

«أَفَعِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ!» (۱۵ / ق)

خلقت آسمان ها و زمین و آن چه در آن دو از خلایق و تدابیر است، آن تدبیرهایی که کامل ترین تدبیرها و تمام ترین تدبیرها، همه آن ها مربوط می شد به خلقت نخستین و نشئه نخستین.

مراد از «خَلْقِ أَوَّلٍ» خلقت این نشئه طبیعت با نظامی است که در آن جاری است، و یکی از انواع موجودات آن خلقت همانا انسان است، البته انسان دنیایی.

خلقت جدید شامل آسمان و زمین نیز می شود، هم چنان که فرمود: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ رُوزِي كِه زَمِين وَ آسْمَان مَبْدَل بَه زَمِينِي دِيْغَر وَ آسْمَانِي دِيْغَر مِي شُود وَ مَرْدَم هَمْگِي بَرَاي خدای واحد قهار آشکار می شوند!» (۴۸ / ابراهیم) و خلقت جدید به معنای خلقت نشئه جدید است که منظور از آن نشئه آخرت است.

«بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ!»

مراد از «خَلْقِ جَدِيدٍ» تبدیل نشئه دنیا به یک نشئه ای دیگر و دارای نظامی دیگر غیر نظام طبیعی است، که در دنیا حاکم است، برای این که در نشئه آخری که همان خلق جدید است دیگر مرگی و فنایی در کار نیست و همه زندگی و بقاء است. چیزی که هست اگر انسان اهل سعادت باشد نعمتش خالص نعمت است و نعمت و عذابی ندارد و اگر از اهل شقاوت باشد بهره اش یکسره نعمت و عذاب است و نعمتی ندارد، به خلاف

نشئه اول و یا بگو خلق اول، که نظم در آن درست بر خلاف آن است. (۱)

نظام الهی در چگونگی ایجاد و اعاده موجودات

« أَوْ لَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِي ۙ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ؟ » (۱۹ و ۲۰ / عنكبوت)

- آیا چگونگی ایجاد و اعاده موجودات را نمی دانند؟ یعنی باید بدانند که کیفیت آن دو مثل هم است و آن عبارت است از پدید آوردن چیزی که نبوده است.

و در جمله « إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ! » اشاره «ذَلِكَ» به اعاده بعد از ایجاد است و این جمله می خواهد استبعاد مشرکین را برطرف سازد و بفرماید: وقتی اعاده عبارت است از ایجاد بعد از ایجاد، برای آن خدایی که خود شما معتقدید که عالم را ایجاد کرده، چرا ممکن نیست که ایجاد بعد از ایجاد هم بکند و حال آن که در حقیقت اعاده عبارت است از انتقال دادن خلق از خانه ای به خانه دیگر و جای دادن آن ها در دارالقرار.

« قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ ۙ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ...! »

این آیه تا سه آیه بعد، رسول خدا صلی الله علیه و آله را دستور می دهد، مشرکین را مخاطب قرار داده و حجت خود را علیه ایشان تمام کند و به سیر در زمین ارشادشان نماید تا بفهمند کیفیت آغاز خلقت و ایجاد ایشان با اختلافی که در طبیعت های خود دارند و تفاوتی که در رنگ ها و اشکالشان هست، چگونه بوده و چگونه خدا آن ها را بدون الگو و نقشه قبلی و بدون حساب و عددی معین و یا نیرویی مثل هم آفریده، این طرز فکر دلیل قاطعی است بر این که قدرت او حساب و اندازه ندارد. وقتی چنین است، نشئه آخرت را هم مانند نشئه اول خلق می کند، پس آیه شریفه در معنای آیه زیر می باشد:

« وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ - شما که نشئه اول را می دانید پس چرا متذکر نمی شوید؟ » (۶۲ / واقعه) (۲)

ایجاد و اعاده مخلوقات

« وَ هُوَ الَّذِي يَبْدُؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ...! » (۲۷ / روم)

«يَبْدُؤُا الْخَلْقَ» همان ایجاد آن در ابتدا است، که بدون الگویی پدید آورد و کلمه «يُعِيدُهُ» از اعاده است، که به معنای انشاء بعد از انشاء است.

در جمله «هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ»، ضمیر دومی به خدای تعالی بر می گردد. بعضی به

۱- المیزان ج: ۳۶، ص: ۲۳۰

۲- المیزان ج: ۳۱، ص: ۱۸۷

این آیه شریفه اشکال کرده اند که اگر اعاده انسان ها در قیامت برای خدا آسان تر باشد، لازمه اش این است که ایجاد آن ها بدون الگو در آغاز خلقت دشوارتر باشد، چون هر آسان تری یک دشوارتر دارد و این با قدرت مطلقه و نامحدود خدا نمی سازد، چون قدرت نامتناهی وضعش نسبت به موارد مختلف نمی شود و تعلقش بر دشوار و آسان یکسان است، پس کلمه «آسان تر» در این جا معنا ندارد.

در جواب از این اشکال، وجوهی ذکر کرده اند ولی جواب صحیح این است که: جمله مورد بحث که به آن اشکال شده، یعنی جمله «هُوَ أَهْوَنُ» با جمله بعدی اش تعلیل شده و در جمله بعدی فرمود: که چرا اعاده آسان تر است و آن جمله: «وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى...!» است که در حقیقت حجتی است بر آسان تر بودن اعاده.

از جمله نامبرده بر می آید که هر صفت کمالی که یک یک موجودات آسمان و زمین از خود نشان می دهند از قبیل حیات، قدرت، علم، ملک، وجود، کرم، عظمت، کبریایی و امثال آن، در حقیقت مشتی از خروار و اندکی از بسیاری است که نزد خداست. حال که چنین است، پس هر صفتی که در یکی از مجاری و مظاهر صفات خدایی، یعنی یکی از موجودات بینیم باید بدانیم که رفیع ترین رتبه آن و عالی ترین حد آن در خدای سبحان است، دلیلش هم خیلی روشن است، زیرا هر موجودی هر قدر هم بزرگ باشد، بالاخره محدود و متناهی است، پس به قدر ظرفیت خود، آن صفت را فرا گرفته و نشان می دهد، ولی خدای تعالی نامحدود و نامتناهی است، پس اگر لیوان توانست اقیانوس را نشان دهد، یک موجود هم می تواند با کمال محدود خود کمال نامحدود خدا را نشان دهد.

اعاده ای که متصف به آسانی است، وقتی قیاس شود با انشایی که نزد خلق است، همان اعاده نزد خدا اهون است، یعنی آسان محض است، برای این که گفتیم هرچه نزد خداست محض و خالص است، پس آسان او خالص از صعوبت و مشقت است. پس دیگر لازم نیست که انشاء برای خدا سخت تر از اعاده باشد، برای این که مشقت و صعوبت مربوط به مرحله فعل است، که فعل هم تابع قدرت فاعل است. مانند قدرت خدای تعالی که غیر متناهی است پس هیچ عملی برای او مشقت ندارد.

پس حاصل جواب این شد که اعاده خدا آسان ترین اعاده و انشائش آسان ترین انشاء و هر کمال دیگرش کامل ترین حد کمال است - وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ! (۲۷ / روم) (۱)

ایجاد اولیه دلیل احیای مجدد

« قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ... الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا...! » (یس / ۷۹۸۱)

- انسان برای ما مثلی زده و خلقت خود را فراموش کرده است. آن مثل این است که چه کسی این استخوان هارا در حالی که پوسیده شده زنده می کند؟

- « قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ! »

این همان جوابی است که خدای تعالی به رسول گرامی خود تلقین کرده است. وقتی خدا آفریننده این استخوان ها در آغاز و در نوبت اول باشد و در مدتی که این استخوان حیات داشت، نسبت به هیچ حالی از احوال آن جاهل نبود و بعد از مردنش هم جاهل نیست، دیگر چه اشکالی دارد که دوباره آن را زنده کند؟

- « الَّذِي جَعَلَ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ! »

کلمه «تُوقَدُونَ» به معنای شعله ور ساختن آتش است و این آیه شریفه در این سیاق و به این صدد است که استبعاد از زنده کردن استخوان مرده را برطرف کند، استبعاد از این که چگونه ممکن است چیزی که مرده است زنده شود؟ با این که مرگ و زندگی متنافی اند؟ جواب می دهد: هیچ استبعادی در این نیست، برای این که آب و آتش با هم متنافی اند، مع ذلک خدا در درون درخت تر و آبدار آتش قرار داده، شما همان آتش را شعله ور می کنید. (۱)

پدید آمدن زنده از مرده و مرده از زنده

« يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ! »

(۱۹ / روم)

ظاهر بیرون آوردن زنده از مرده و بعکس، خلقت موجودات زنده از زمین مرده و دوباره خاک کردن آن هاست، ولی بعضی آن را تفسیر کرده اند به این که مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن خلق می کند، چون خود خدای تعالی کافر را مرده و مؤمن را زنده نامیده و فرموده: « أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا - آیا کسی که مرده بود و او را زنده کردیم و برایش نوری قرار دادیم! » (۱۲۲ / انعام)

و اما این که در آخر فرموده: « و زمین را بعد از مردنش زنده می کند، » منظور از زنده کردن حالتی است که زمین در فصل بهار به خود می گیرد و گیاهان از آن بیرون

آمده، سبز و خرم می شود و منظور از مردن زمین خمود آن، در فصل پاییز و زمستان است و این که فرمود: «وَ كَذَلِكَ نُخْرِجُوهَ» معنایش این است که شما هم این چنین از قبرهایتان بیرون می شوید، خداوند به احیای جدیدی زنده تان می کند، هم چنان که همه ساله زمین را به احیای جدیدی و بعد از مردنش زنده می کند. (۱)

نشئه اول و ایجاد انسان در نشئه آخر

« وَ لَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ؟ » (۶۲ / واقعه)

مراد از «نشئه اولی» دنیاست. و مراد از «علم» به آن، علم به خصوصیات آن است، که مستلزم اذعان به نشئه ای دیگر و جاودانه است، نشئه ای که در آن به اعمال جزا می دهند. برای این که از نظام حیرت انگیز عالم دنیا این معنا به طور یقین به دست می آید که لغو و باطلی در عالم هستی نیست و قطعاً برای این نشئه فانی غایتی و هدفی است باقی و نیز از ضروریات نظام دنیا این است که می بینیم هر موجودی به سوی سعادت نوعی خود هدایت شده و انسان ها هم باید از طریق بعث رسل و تشریح شرایع و توجیه امر و نهی به سوی سعادتشان هدایت شوند. و این صورت نمی گیرد مگر این که در برابر اعمال نیک پاداشی و در مقابل اعمال زشت کیفری مقرر شود و چون دنیا برای پاداش و کیفر تنگ است لاجرم باید در عالمی دیگر که همان نشئه آخرت است صورت پذیرد.

و اما این که چگونه ممکن است انسان ها یک بار دیگر زنده شوند، دلیل این امکان نیز در همین نشئه دنیا است، چون در این نشئه دیدند و فهمیدند که آن خدایی که این عالم را از کتم عدم به هستی آورد و چنین قدرتی داشت، او بر ایجاد بار دومش نیز قادر است. این برهانی است بر امکان معاد.

پس با علم به نشئه دنیا برای انسان ها علمی نیز به مبادی این برهان پیدا می شود، برهانی که امکان بعث را اثبات می کند و با اثبات امکان استبعاد معنایی ندارد. این برهان، برهان بر امکان حشر بدن هاست و حاصلش این است؛ بدنی که در قیامت زنده می شود و پاداش و کیفر می بیند مثل بدن دنیوی است. و وقتی جائز باشد بدنی دنیایی خلق شود و زنده گردد، بدنی اخروی نیز ممکن است خلق و زنده گردد، چون این بدن مثل آن بدن است. (۲)

بازگشت موجودات بعد از تکامل خلقت

۱- المیزان ج: ۳۱، ص: ۲۶۱

۲- المیزان ج: ۳۷، ص: ۲۷۴

«إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدُوُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ...!» (۴ / یونس)

سنت جاری خدا این است که نسبت به چیزی که می آفریند و افاضه وجود می کند، وسایلی را که موجب تکمیل خلقت آن است، در اختیارش می گذارد.

پس هستی و زندگی و بهره وری هر شیء - مادامی که وجود دارد و تا وقتی که منتهی به سرانجامی معین نشود - از ناحیه خداست و وقتی هم به پایان تعیین شده و مقدر خود برسد، از بین نمی رود و رحمت الهی که باعث وجود و بقاء و سایر ملحقات آن از قبیل زندگی، توانایی و دانایی و امثال آن بوده، باطل نمی شود و بلکه به پایان رسیدن یک موجود معنایش این است که خدا رحمتی را که گسترده بود، اکنون به سوی خود جذب می کند، زیرا چیزی که خدا از طرف خود افاضه کرده، «وجه» اوست و «وجه خدا» از بین رفتنی نیست.

بنابراین تمام شدن و به پایان رسیدن وجود اشیاء، آن گونه که ما خیال می کنیم فنا و بطلان آن ها نیست و بلکه رجوع و بازگشت به سوی خداست، چه آن که از نزد او فرود آمده بودند «و هرچه نزد خداست باقی است!» (۹۶ / نحل) لذا کاری جز بسط و قبض ایجاد نشده: خدا با بسط رحمت خود آغاز به خلقت اشیاء می کند و با قبض رحمت، موجودات را به سوی خود بازگشت می دهد. این قبض و بازگشت به سوی حق همان معاد است که به ما وعده داده اند. (۱)

میراث جهان

تأثیر متقابل و حرکت موجودات به سوی غایت کمال

« ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ...! » (۱۰۲ / انعام)

تمامی اجزاء و اطراف عالم به یکدیگر متصل و مربوط است، به طوری که سیر یک موجود در مسیر وجودی اش موجود دیگری را هم به کمال و نتیجه ای که از خلقتش منظور بوده می رساند و سلسله موجودات به منزله زنجیری است که وقتی اولین حلقه آن به طرف نتیجه و هدف به حرکت در آید آخرین حلقه سلسله نیز به سوی سعادت و هدفش به راه می افتد. مثلاً انسان از نظامی که در حیوانات و نباتات جریان دارد، استفاده می کند و نباتات از نظامی که در اراضی و جو محیط جریان دارد، منتفع می شود و موجودات زمینی از نظام جاری در آسمان ها و آسمانی ها از نظام جاری در موجودات زمین استمداد می جویند، پس تمامی موجودات دارای نظام متصلی هستند که هر نوعی از انواع را به سوی سعادت خاصه اش سوق می دهد. این جاست که فطرت سلیم و شعور زنده و آزاد ناگزیر می شود، از این که بگوید: نظامی به این وسعت و دقت جز به تقدیر خدایی عزیز و علیم و تدبیر پروردگاری حکیم و خبیر صورت نمی بندد و نیز ناچار است بگوید: این تقدیر و تدبیر جز به این فرض نمی شود که هویت و اعیان و خلاصه ذات هر موجود را در قالبی ریخته باشد که فلان فعل و اثر مخصوص از او سر بزند، در هر منزل از منازلی که در طول مسیرش برایش تعیین شده، همان نقشی را که از او خواسته اند بازی کند و در منزلی که به عنوان آخرین منزل و منتها الیه مسیرش تعیین گردیده، متوقف شود و همه این مراحل را در میان سلسله علل و اسباب در پیش روی قائد قضاء و به

دنبال سائق قدر طی نماید.

اینک چند آیه به عنوان نمونه از آیاتی که گفتیم، این معانی را افاده می کند، ایراد می شود:

«لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ - آفرینش عالم و تدبیر امور آن از اوست»، (۵۴ / اعراف)

«أَلَا لَهُ الْحُكْمُ - آگاه باش که حکم تنها و تنها از آن اوست»، (۶۲ / انعام)

«وَلِكُلِّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّئُهَا - برای هر موجودی جهت و مقصدی است که به سوی آن رهسپار است»، (۱۴۸ / بقره)

- «وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعْتَبَ لِحُكْمِهِ - خداوند حکم می کند و کسی هم نیست که حکمش را عقب اندازد»، (۴۱ / رعد)

- «هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ - او بر هر نفسی به آن چه که می کند قائم است!»، (۳۳ / رعد) (۱)

استناد تداوم افاضه هستی به خدا و زمان انقطاع آن

«ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَلِقُ كُلَّ شَيْءٍ!»، (۱۰۲ / انعام)

«أَفَى اللَّهِ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ - آیا در وجود خداوند شکی است، با این که او به وجود آورنده آسمان ها و زمین است؟»، (۱۰ / ابراهیم)

آیه فوق این معنا را خاطر نشان می سازد که به ضرورت عقل هیچ یک از موجودات نه خودش، خود را آفریده و نه موجودی مثل خودش را، برای این که موجود مثل او هم مانند خود او محتاج است به موجود دیگری که ایجادش کند، آن موجود نیز محتاج به موجود دیگری است؛ و این احتیاج همچنان ادامه دارد تا منتهی شود به موجود بالذاتی که محتاج به غیر نباشد و عدم در او راه نیابد و گرنه هیچ موجودی وجود پیدا نمی کند؛ پس تمامی موجودات به ایجاد خداوندی موجود شده اند که بالذات حق و غیر قابل بطلان است و هیچ گونه تغییری در او راه ندارد.

با این حال هیچ موجودی پس از پدید آمدنش هم از پدید آورنده خود بی نیاز نیست و این احتیاج از قبیل احتیاج گرم شدن آب به آتش و با حرارت های دیگر نیست که پس از گرم شدن تا مدتی بماند، اگرچه آتش هم نباشد. چه اگر مسئله وجود و ایجاد از این قبیل بود، می بایست موجود بعد از یافتن وجود قابل معدوم شدن نبوده و خود مثل آفریدگارش واجب الوجود باشد. این همان مطلبی است که فهم ساده فطری از آن تعبیر

می کند به این که، اشیای عالم اگر خود مالک نفس خود بودند و حتی از یک جهت مستقل و بی نیاز از پروردگار بودند، به هیچ وجه هلاک و فساد نمی پذیرفتند، زیرا محال است چیزی مالک نفس خود باشد و خود برای خود بطلان و شقاوت را طلب کند. آیه شریفه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (۸۸ / قصص) و هم چنین آیه «وَلَا يَمْلِكُونَ لَأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَوَةً وَلَا نُشُورًا» (۳ / فرقان) همین معنا را افاده می کند. آیات بسیار دیگری هم - که دلالت دارند بر این که خدای سبحان مالک هر چیز است و مالکی جز او نیست و هر چیزی مملوک اوست و جز مملوکیت شأن دیگری ندارد - این معنا را افاده می کنند.

بنابراین هر موجودی هم چنان که در اول تکون و حدویش، وجودش را از خدای تعالی می گیرد، هم چنین در بقای خود هر لحظه وجودش را از خدای تعالی اخذ می کند و تا وقتی باقی است که از ناحیه او به وی افاضه وجود بشود، همین که این فیض قطع شد، معدوم گشته و اسم و رسمش از لوح وجود محو می گردد، چنان که فرمود: «كُلًّا نُمِدُّ هُوْلَاءِ وَ هُوْلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا» (۲۰ / اسراء) و بر این مضمون آیات بسیار است. (۱)

وراثت الهی - تمامیت نظام آفرینش

« وَ اِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَ نُمِيتُ وَ نَحْنُ الْوَارِثُونَ! » (۲۳ / حجر)

در آیه فوق می خواهد بفرماید: تمامی تدبیرها به خدای تعالی منتهی می شود. در آیات قبل از این آیه در قرآن کریم از نعمت هایی مانند آسمان و برج هایش، زمین و کوه هایش و گیاهان و موزون بودن آن و معایش بودنش و بادهای و تلقیحش، ابرها و بارانش، اسم برده و چون این نعمت ها وقتی به صورت یک نظام تام و حکیمانه ای در می آیند که منضم به حیات و موت و حشر می گردند. (جمله فوق این توهم را که برخی پنداشته اند پاره ای از حیات و موت ها مستند به خدا نیست، دفع نموده و با حصری که دارد تمامی حیات و موت ها را هرچه باشد به او مستند نموده و اختصاص می دهد).

و دنبالش می فرماید:

- وَ نَحْنُ الْوَارِثُونَ!

یعنی بعد از میراندن شما که عمری از متاع های زندگی که در اختیارتان گذاشتیم، بهره مند شوید تنها خودمان باقی می مانیم. مثل این که فرموده: ما بعد از شما

ارث شما را می بریم. قبلاً محیط شما بودیم. زنده تان کردیم بعد از آن که نبودید، پس ما قبل از شما بودیم و بار دیگر شما را می میرانیم و بعد از شما خواهیم بود.

– وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ!

آیات قبل از این آیه که نعمت های الهی را می شمرد و تدبیر او را وصف می نمود، در سیاق بیان وحدانیت خدا در ربوبیت بود. گفتیم: خلقت و نظام آن تمام نمی شد مگر به انضمام حیات و موت. و گفتیم که خدای تعالی محیط به مرگ و حیات انسان هاست، لذا دنباله مسئله مرگ و زندگی فرمود: ما می دانیم که کدام یک از شما زودتر به وجود می آید و کدام دیرتر و خلاصه مقدم و مؤخر شما را می شناسیم.

وَ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ!

این جمله می فهماند که جز پروردگار کسی مردم را محشور نمی کند. پس هم او تنها رب این عالم است. (۱)

برگشت مالکیت و میراث جهان به خدا

«... وَ لِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...!» (۱۰/حدید)

کلمه «میراث» به معنای مالک شدن مالی است که از میت به بازماندگانش منتقل می شود و در آیه فوق می خواهد بفرماید: آسمان ها و زمین با آن چه در آن دو است، همان «میراث» است، پس آن چه خدا در آسمان ها و زمین خلق کرده. و صاحبان عقل چون انسان آن ها را ملک خود پنداشته، ملک خداست. خلاصه این که، کلمه «آسمان ها» و «زمین» شامل موجوداتی هم که از مواد آسمان ها و زمین خلق شده اند و انسان ها آن ها را به خود اختصاص داده و در آن تصرف می کنند، می شود. و اختصاص نامبرده ملکی است اعتباری، که خدا ایشان را هدایت کرد، به این که آن را اعتبار کنند، و با اعتبار آن جهات زندگی دنیای خود را نظم بخشند.

چیزی که هست نه انسان ها باقی می مانند و نه آن ملک های اعتباری بر ایشان باقی می ماند، بلکه انسان ها می میرند و آن ملک ها به افراد بعد از ایشان منتقل می شود و هم چنین انسان ها می میرند و اموال دست به دست می گردد تا باقی نماند مگر خدای سبحان.

پس مثلاً زمین و آن چه در آن است و آن چه بر روی آن است و برای بشر جنبه مال دارد یکپارچه و همیشه «میراث» است، چون هر طبقه از طبقات ساکنین زمین آن ها را از طبقه قبل «ارث» می برد و در نتیجه میراثی دائمی است، که دست به دست می چرخد؛ و از جهت دیگری نیز میراث است. برای این که روزگاری خواهد رسید که

تمامی انسان ها از بین می روند و برای آن نمی ماند مگر خدایی که انسان ها را خلیفه خود بر زمین کرده بود.

پس به هر دو جهت و هر دو معنا، میراث آسمان ها و زمین برای خداست، اما به معنای اول به خاطر این که خدای تعالی مال دنیا را به اهل دنیا تملیک کرده بود. البته تملیکی که در عین حال خودش باز مالک بود و هست و لذا فرموده: «لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ - آن چه در آسمان ها و زمین است مال خداست!» (آل عمران / ۱۰۹)

- «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ - مالکیت آسمان ها و زمین از آن خداست!»

(۱۸۹ / آل عمران)

- «وَأَتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ اتِّكُم - از مال خدا که به شما داده به ایشان بدهید!»

(۳۳ / نور)

و اما به معنای دوم؟ برای این که از ظاهر آیات قیامت از قبیل آیه «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ!» (رحمن / ۲۶) و غیر آن بر می آید که همه انسان های روی زمین فانی می شوند و آن چه از آیه مورد بحث زودتر به ذهن می رود، این است که مراد از میراث بودن آسمان ها و زمین همین معنای دوم باشد. (۱)

آیات الهی در آفرینش

آیات الهی و تنوع آن

آیت چیست؟

« تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ...! » (۶/جاثیه)

کلمه «آیات» جمع آیه است و به معنای علامت های دارای دلالت است. پس آیات کونیه خدا عبارت است از امور کونیه ای که با وجود خارجی خود دلالت می کند بر این که خدای تعالی در خلقت عالم یگانه است و شریکی در این کار ندارد و متصف است به صفات کمالیه و منزّه است از هر نقص و حاجت. ایمان به این آیات معنایش ایمان داشتن به دلالت آن ها بر هستی خداست، که لازمه داشتن چنین ایمانی، ایمان داشتن به خدا بر طبق دلالت این ادله است، نه خدایی که این ادله بر آن دلالت نکند.

آیات قرآن کریم نیز از این جهت آیات نامیده شده اند که بیانگر آیات تکوینی هستند، آیات تکوینی ای که گفتیم بر هستی و صفات خدا دلالت دارند و یا از این جهت آیات نامیده شده اند که بیانگر معارف اعتقادی و یا احکام عملی و یا احکام اخلاقی می باشند، احکامی که خدا آن را می پسندد و بدان امر می کند و از بندگانش می خواهد که به آن ها عمل کنند، چون مضامین آن آیات بر آن احکام دلالت دارد که از ناحیه خدا نازل شده است و ایمان به این آیات ایمان به دلالت آن ها بر خدای تعالی است، که قهرآ ملازم با ایمان به مدلول آن ها نیز هست.

معجزات را نیز از این رو آیات می نامند که اگر از قبیل مرده زنده کردن و امثال آن باشد، آیات کونیه است و همان دلالت کونیه را دارد و اگر از قبیل پیشگویی ها و یا

خود قرآن کریم باشد، که برگشت دلالت آن ها نیز به دلالت آیات کونیه خواهد بود، چون با هستی خود دلالت می کند بر هستی خدای تعالی و صفات او. (۱)

نوع آیات و رابطه آن با درجات فهم افراد

« ... لَا يَاتِ لِلْمُؤْمِنِينَ ... آيَاتٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ... آيَاتٌ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ! » (۳ تا ۵ / جاثیه)

- به درستی که در آسمان ها و زمین آیت هاست برای مردم با ایمان.

- و نیز در خلقت خودتان و جنبندگان که همواره منتشر می کند، آیت هاست برای مردمی که اهل یقین باشند.

- و نیز در اختلاف شب و روز و رزقی که از آسمان نازل می کند و... آیت ها هست برای مردمی که تعقل می کنند.

در این آیات می بینیم هر دسته از آن ها به قومی اختصاص داده شده :

یک دسته به مؤمنین، یک دسته به قومی که اهل یقینند، دسته دیگر به قومی که تعقل می کنند.

۱ - شاید وجهش این باشد که آیت احیای زندگانی به دلالتی ساده و همه کس فهم دلالت می کند بر این که خودش خود را ایجاد نکرده و به طور اتفاق و تصادفی هم پیدا نشده، بلکه آن را پدید آورنده ای ایجاد کرده و به دنبالش آثار و افعال آن ها را پدید آورده، آثار و افعالی که این نظام مشهود از آن آثار پدید آمده است. پس خالق آسمان ها، خالق همه عالم و رب همه است. و انسان این معنی را با فهم ساده خود می فهمد و انسان های با ایمان هم همین را می فهمند و از آن منتفع می شوند.

۲ - ولی این معنا را که خالق انسان و سایر جنبندگان دارای حیات و شعور، خداست، از این جهت که ارواح و نفوس موجودات زنده با شعور از عالمی و رای عالم ماده است، که نامش را عالم ملکوت می گذاریم، قرآن کریم کمال ادراک و مشاهده این معنا را به اهل یقین مختص دانسته، نه به عموم مردم و فهم های ساده آن ها.

۳ - و اما آیت اختلاف لیل و نهار و باران هایی که زمین را زنده می کند و چرخاندن بادهای آن جا که انواع مختلف و جهات متعدد دارد و مرتبط با زمین و زمینی هاست و فواید بی شمار و منافی دانه دار و بسیار است، که درک همه آن ها محتاج به تعقل فکری و تفضیلی و عمیق است و فهم ساده عموم از درک آن عاجز است، لذا درک آن را به قومی که تعقل کنند اختصاص داد، گو این که آیات نامبرده برای همه

آیند لکن از آن جا که تنها دانشمندان و صاحبان تعقل از آن ها بهره مند می شوند، بدین جهت آیات را به ایشان اختصاص داد.

در این میان می بینیم که از این طبقه گاهی تعبیر فرموده به قومی که (يُوقِنُونَ يَقِينٌ پیدا می کنند،) و گاهی به قومی که (يَعْقِلُونَ تعقل می کنند،) و از تعبد مردم که با فهم ساده خود پی به حقیقت می برند، تعبیر فرمود به مؤمنین.

از این اختلاف تعبیر فهمیده می شود که مراد به ایمان اصل آن است، که آیاتش ساده و بسیط است و چون به دست آمدنش تدریجی نیست، از دارندگان آن تعبیر به وصف کرد به خلاف ایمان اهل یقین و عقل، که به خاطر دقت آیات آن و بلندی افق آن ها و به خاطر این که خرده خرده و به تدریج به دست می آید، از دارندگانش تعبیر به مضارع (يَعْقِلُونَ یا يُوقِنُونَ) کرد که دلالت بر استمرار تجدیدی دارد. (۱)

آیات جهان آفرینش و نظام آن

« إِنَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ! » (۳ / جاثیه)

مراد از این که فرمود - در آسمان ها و زمین علامت ها (آیات) هست، این است که اصلا آسمان و زمین آیت ها هستند که بر هستی پدید آورنده خود دلالت می کنند، نه این که آیت ها چیز دیگری باشند و در ظرف آسمان ها و زمین قرار داشته باشند.

دلیل گفتار ما این است که تعبیرات قرآن کریم از این معنا مختلف است. گاهی می فرماید: فلان چیز آیت است. و گاهی می فرماید: در فلان چیز آیت هست. و گاهی هم می فرماید: در خلقت فلان چیز آیت هست.

- به درستی که در خلقت آسمان ها و زمین و اختلاف شب و روز آیت هاست.

در آیه مورد بحث آیت را در خود آسمان ها و زمین دانسته، نه در خلقت آن ها.

یک جا هم فرموده :

- و یکی از آیات او آفرینش آسمان ها و زمین است.

نظایر این اختلاف تعبیر بسیار است. از همین اختلاف استفاده می شود، معنای این که چیزی باشد که در آن آیت باشد، این است که خود آن چیز آیت باشد.

همچنان که از اختلاف تعبیر دیگری که در آیات بالا- بود و در یکی می فرمود: «در آسمان ها و زمین»، و در دیگری می فرمود: «در خلقت آسمان ها و زمین»، استفاده می شود مراد

از خلقت آسمان ها و زمین خود آسمان ها و زمین است، نه چیز دیگر.

حال باید دید چرا آسمان ها و زمین را ظرف آیت دانسته، با این که خودش آیت است؟ در پاسخ می گوییم: این بدان عنایت است که بفهماند جهات وجود آسمان ها و زمین مختلف است و هر جهت از جهات آن ها خود آیتی است از آیات و اگر خود آسمان ها و زمین در نظر گرفته می شد، چاره ای جز این نبود که همه آن ها را یک آیت بگیریم، در حالی که می بینیم مثلاً- زمین به تنهایی را آیت ها شمرده و فرموده: « وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ در زمین آیت ها هست برای اهل یقین! » و اگر خود زمین در نظر گرفته می شد باید می فرمود: زمین آیتی است برای اهل یقین. و آن وقت منظور فوت می شد و دیگر نمی فهمانید که در هستی زمین جهاتی است که هر یک از آن جهات به تنهایی آیتی است مستقل.

پس معنای این که فرمود: « إِنَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ... » این است که برای وجود آسمان ها و زمین جهاتی است که هر جهتش دلالت دارد بر این که آفریدگار و مدبرش تنها خداست و شریکی برای او نیست.

برای این که آسمان ها و زمین با حاجت ذاتی اش به پدید آورنده و با عظمت خلقتش و بی نظیر بودن ترکیبش و اتصالی که در وجود اجزای بی شمار و هول انگیز آن به یکدیگر است و ارتباط و اندراجی که نظام های جزئی و مخصوص به یک یک موجودات تحت نظام عمومی و کلی حاکم بر کل عالم دارد، همه دلالت دارد بر این که خالق یکتا دارد و همان خالق یکتا مدبر آن است. اگر برای این عالم پدید آورنده ای نبود، پدید نمی آمد. و اگر مدبرش یکتا نبود، نظام های جزئی آن با یکدیگر متناقض می شد و تدبیر مختلف می گشت. (۱)

تفکر، تعقل و تذکر در آیات الهی

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ... إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ... إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ!» (۱۱ تا ۱۲/نحل)

این سه قسم احتجاج است که یکی به مردم متفکر و یکی به اشخاص متعقل و سومی به افراد متذکر نسبت داده شده است. جهتش این است که حجت اول در آیه: «اوست که از آسمان آبی نازل کرده که نوشیدنی شماست و از آن ... که در این برای

گروهی که اندیشه کنند عبرت هاست،» از مقدمات ساده ای ترکیب یافته که در

استفاده و نتیجه گرفتن از آن صرف تفکر کافی است، ولی دومی مرکب از مقدمات علمی است که فهم آن جز برای اندیشمندانی که از اوضاع اجرام آسمانی و اسرار زمینی با خبرند، میسر نیست و تنها کسی از آن حجت نتیجه می گیرد که حرکات و انتقالات اجرام آسمانی و آثار آن حرکات را می داند:

« شب و روز را به خدمت شما گذاشت و خورشید و ماه و ستارگان به فرمان وی به خدمت درند، که در این برای گروهی که تعقل کنند، عبرت هاست!»

سومی هم مرکب از مقدماتی کلی و فلسفی است که تنها کسانی از آن می توانند نتیجه را گرفته، با آن وحدانیت خدا را در ربوبیت اثبات کنند که متذکر احکام کلی وجود باشند. مثلاً بدانند که عالمی که همواره در دگرگونی است لابد و ناچار احتیاج به ماده دارد و بدانند تمامی مواد آن به یک ماده عمومی و متشابه منتهی می گردد، و بدانند که واجب است، تمامی اختلافاتی که در مواد هست باید منتهی به غیر ماده شود، عامل دیگری لازم است که این ماده عمومی را به هزاران صورت در آورد: « و نیز آن چه برایتان در زمین آفریده و رنگ های آن مختلف است که در این برای گروهی که اندرز پذیرند، عبرت هاست!» (۱)

تنوع نظام آفرینش و تنوع آیات الهی

« إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ! » (۹۵ تا ۹۹ / انعام)

- این خدای سبحان است که دانه های نبات و هسته را می شکافد و از آن دو، گیاه و درخت می رویاند و مردم را با دانه ها و میوه های آن ها روزی می دهد. اوست که زنده را از مرده و مرده را از زنده خارج می سازد: ذَلِكُمْ اللَّهُ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى!

- « فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا! »

چون در شکافتن صبح و موقع استراحت قرار دادن شب و هم چنین حرکت ماه و خورشید را باعث پدید آمدن شب و روز و ماه و سال قرار دادن، تقدیر عجیبی به کار رفته و در نتیجه این تقدیر، انتظام نظام معاش انسان و مرتب شدن زندگی او شده است، لذا در ذیل آیه فرمود: ذَلِكُمْ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ! و فهمانید که خدای تعالی آن عزیز مقتدری است که هیچ قدرتی بر قدرت او غالب نیامده و نمی تواند کوچکترین اثری در تباہ ساختن تدبیر او داشته باشد. و نیز خدای تعالی آن دانایی است که به کوچکترین

چیزی از مصالح مملکت خود جاهل نیست.

« وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ...! »

- اوست که ستارگان را برای شما پدید کرد، تا بدان در ظلمات خشکی و دریا راه یابید...!

« قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ! »

- مراد از تفصیل آیات، یا تفصیل به حسب تکوین و خلقت است و یا تفصیل به حسب بیان لفظی است. و این که غایت و نتیجه خلقت و به گردش در آوردن اجرام آسمانی را در تحت جاذبه عمومی، مصالح انسان و سعادت زندگی اش در نشئه دنیا قرار داده، با این که خلقت یک یک آن ها مستقلا مراد از اراده الهیه باشد، منافی نیست، چون جهات قضیه مختلف است و تحقق بعضی از جهات منافات با تحقق جهات دیگر ندارد و ارتباط و اتصالی که در سرتاسر اجزای عالم است، مانع از این نیست که یک یک اجزاء به اراده مستقل به وجود آمده باشند.

« وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ! »

ظاهراً مراد از این که فرمود: « وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ » این است که نسل حاضر بشر با همه انتشار و کثرتی که دارد، منتهی به یک نفر است و آن آدم است که قرآن کریم او را مبدأ نسل بشر فعلی دانسته است.

مراد به مستقر، آن افرادی است که دوران سیر در اصلاّب را طی کرده و متولد شده و در زمین به مقتضای آیه « وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ - زمین قرارگاه نوع بشر است، » مستقر گشته است. مراد به مستودع، آن افرادی است که هنوز سیر در اصلاّب را تمام نکرده و به دنیا نیامده و بعداً متولد خواهند شد.

معنای آیه شریفه این است که - پروردگار متعال آن کسی است که شما نوع بشر را از یک فرد ایجاد کرده و زمین را تا مدت معینی به دست شما آباد نموده است و این زمین تا زمانی که شما نسل بشر منقرض نشده اید، مشغول به شما و در دست شماست. و پیوسته بعضی از شما افراد بشر مستقر در آن و بعضی دیگر مستودع در اصلاّب و ارحام و در حال به وجود آمدن در آنند.

« وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ! »

مراد این است که ما به وسیله آبی که از آسمان می فرستیم گیاهان را می رویانیم و آن قوه نموی که در روئیدنی هاست به ظهور در آورده و گیاهان و درختان و آدمیان و سایر انواع حیوانات را نمو می دهیم.

خدای تعالی در این آیه شریفه چند فقره از چیزهایی را که به دست قدرت خود

آفریده، خاطر نشان ساخته تا آنان که دارای عقل و بصیرتند، در خلقت آن ها نظر کرده و بدین وسیله به توحید خدای تعالی راه یابند. بعضی از آن ها اموری هستند مربوط به زمین، مانند شکافتن دانه های گیاهان و هسته های درختان و امثال آن و بعضی دیگر اموری هستند مربوط به آسمان مانند پدید آوردن شب و صبح و به وجود آوردن آفتاب و ماه و ستارگان. و برخی دیگر مربوط به خود آدمی است و این که تمامی افراد بشر از یک فرد منشعب شده، بعضی از آنان مستقر و برخی دیگر مستودعند. بعضی دیگر اموری هستند مربوط به همه آن ها و آن فرستادن باران از آسمان و فراهم ساختن غذا برای نباتات و میوه ها و حیوانات و آدمیان و رویانیدن اشیایی که قوه در بدن دارند، مانند گیاه و حیوان و انسان است.

خدای تعالی در این آیه ستارگان را آیتی مخصوص مردم دانا و انشاء نفوس بشری را آیتی مخصوص به مردمان فقیه و تدبیر نظام رویدنی ها را آیتی مخصوص به مردم با ایمان شمرده است و این به خاطر مناسبتی است که در میان بوده است، مثلاً نظر در تدبیر نظام را از این جهت به مردم با ایمان اختصاص داد که تفکر در آن احتیاج به درس خواندن و مؤنه علمی ندارد، بلکه هر فهم عادی نیز می تواند، در آن نظر کرده و از دقتی که در آن به کار رفته پی به صانع آن ببرد، به شرط این که همین مقدار فهم عوامی اش به نور ایمان روشن و متنور بوده و قدارت عناد و لجاج آن را آلوده نکرده باشد. به خلاف نظر در ستارگان و اوضاع آسمان که هر کسی نمی تواند از آن سر در آورده و به دقایق آن پی ببرد، بلکه به دانشمندی مخصوص است که تا حدی آشنایی به دست آورده باشند. هم چنین سر در آوردن از خصوصیات نفس و اسرار خلقت آن که علاوه بر داشتن مؤنه علمی کافی محتاج است به مراقبت باطن و تهذیب نفس. (۱)

آیات الهی در شب و روز

آیات الهی در اختلاف شب و روز

«إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ!» (۶/یونس)

ظاهراً اختلاف از ماده «خَلَفَ» است و معنی خلف در اصل این است که چیزی به دنبال چیز دیگر قرار گیرد. بعدها این سخن گسترش بیشتری پیدا کرده و در هر موردی که دو چیز با یکدیگر مغایرت داشته باشند، استعمال شده است.

مراد از اختلاف لیل و نهار، یا این است که هر کدام پشت سر دیگری در می آیند، یعنی همین که شب و روز پشت سر هم در می آیند که هفته و ماه و سال ترسیم می شود. و یا مراد، اختلاف شب و روز است در اغلب مناطق مسکونی زمین که در اعتدال ربیعی شب و روز مساوی اند و آن گاه در مناطق شمالی روز شروع می کند به زیاد شدن و هر روز از روز پیش بیشتر می شود تا اول تابستان که شروع می کند به کم شدن تا به اعتدال خریفی برسد که اول پاییز است و شب و روز باز مساوی می شود و بعداً کم کم شب درازتر از روز می شود تا اول زمستان که آخرین درجه درازی شب است و پس از آن بار دیگر روز و شب به طرف تساوی می رود تا به اعتدال ربیعی برسد.

این جریان در مناطق شمالی زمین است. در مناطق جنوبی جریان درست بر خلاف صورت می گیرد، یعنی درست به همان نسبت که روز در یکی از دو منطقه شمال یا جنوب بلند می شود، در طرف دیگر شب بلند می شود.

اختلاف اولی شب و روز (یعنی پشت سر هم آمدن شب و روز)، کارهای مردم

زمین را منظم می کند، زیرا خدا حرارت خورشید را بر زمین مسلط می کند، آن گاه سردی ظلمت را گسترش می دهد و باد را به وزش در می آورد و مردم را برای حرکت زندگی برمی انگیزد و آن گاه آنان را برای راحتی و آسایش گرد هم می آورد - «ما خوابتان را آرامش بخش، شب را به سان پوشش و روز را برای معاش قرار دادیم!» (۹ تا ۱۱ / نبأ)

اختلاف دوم، یعنی اختلاف بلندی و کوتاهی شب و روز، فصول چهارگانه سال را تشکیل می دهد و کار روزی و قوت مردم را منظم می سازد. خدا می فرماید: «خدا روزی های زمین را در چهار روز (دوره - فصل) اندازه گیری کرد که روزی طلبان در کسب روزی با هم مساوی اند!» (۱۰ / فصلت)

اختلاف شب و روز و هم چنین موجوداتی که خدا در آسمان و زمین آفریده، حامل نظام واحد و متقنی است و خدا به وسیله این نظام، کار موجودات ارضی و سماوی و به ویژه عالم انسانی را با تدبیر واحدی انجام داد، به طوری که اجزای عالم را به بهترین شکل و صورتی که به تصور در آید به هم پیوند داده و این کاشف از جنبه ربوبیت خداست که هر چیز و منجمله انسان را پرورش می دهد. (۱)

اختلاف منظم در آیات شب و روز

«... وَ اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ... آيَاتُ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ!» (۵ / جاثیه)

این قبیل آیات جزو آیاتی هستند که بین زمین و آسمان قرار دارند. آسمان ها خود آیتی هستند. زمین هم خود آیتی است. و اختلاف شب و روز آیتی است بین زمین و آسمان.

منظور از اختلاف شب و روز، اختلاف آن دو از نظر کوتاهی و بلندی است، اختلافی منظم که از آغاز خلقتش تاکنون دگرگونی نیافته و به طور یکنواخت فصول چهارگانه بهار و تابستان و پاییز و زمستان را پدید آورده و این چهار فصل در هر ناحیه از نواحی زمین به هر صورتی بوده، اکنون نیز به همان صورت است و از این به بعد نیز به همین منوال مکرر می شود، اختلافی که به آن وسیله خدای سبحان رزق اهل زمین را تدبیر نموده به ترتیبی صالح رشدشان می دهد، همچنان که خودش فرمود: «وَقَدَّرَ فِيهَا اَقْوَاتَهَا فِي اَرْبَعَةِ اَيَّامٍ سِوَاءٍ لِّلسَّائِلِينَ - و در زمین در چهار فصل قوت اهل زمین را تأمین کرده است هر کس به مقدار نیاز و حاجاتش.» (۱۰ / فصلت) (۲)

آیت خواب شبانه و فعالیت روزانه

۱- المیزان ج ۱۹، ص ۲۲

۲- المیزان ج ۳۵، ص ۲۵۵

« وَ مِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُسْمَعُونَ! » (۲۳/روم)

کلمه «فَضْل» به معنای زیادتر از مقدار حاجت از هر چیز است و بر عطیه نیز اطلاق می شود، چون صاحب عطا آن چه را عطا می کند، زائد بر مقدار حاجت خویش است و مراد به این کلمه در آیه شریفه رزق است و معنای «ابْتِغَاءُ فَضْل» طلب رزق است.

در این که انسان دارای قوای فعاله ای خلق شده، که او را وادار می کند به این که در جستجوی رزق باشد و حوائج زندگی خود را به خاطر بقای خود تحصیل کند، از جای برخیزد و تلاش روزی کند و نیز در این که به سوی استراحت و سکون هدایت شده، تا به وسیله آن خستگی تلاش خود را برطرف نموده و تجدید و تجهیز قوا کند و باز در این که شب و روز را پشت سر هم قرار داده، تا خستگی هر روز را در شب همان روز برطرف سازد و باز در این که برای پدید آمدن شب و روز اوضاعی در آسمان نسبت به زمین پدید آمده، آیت ها و نشانه های سودمندی است برای کسی که دارای گوشه شنوا باشد، در آن چه می شنود تعقل کند و چون آن را حق دید پیروی نماید. (۱)

آیات الهی در طبیعت و عوامل طبیعی

آیات تحول در زمین

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْكَرَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً...!» (۳۹ / فصلت)

کلمه «خَاشِعَةً» به معنای اظهار ذلت است. منظور از اهتراز زمین و ربوه آن، به حرکت در آمدنش به وسیله گیاهانی است که از آن سر در می آورند و بلند می شوند.

در این آیه شریفه استعاره ای تمثیلی به کار رفته، یعنی خشکی و بی گیاهی زمین در زمستان و سپس سرسبز شدن و بالا آمدن گیاهانش، به کسی تشبیه شده، که قبلاً افتاده حال و دارای لباس های پاره و کهنه بوده و خواری و ذلت از سر و رویش می باریده و سپس به مالی رسیده، که همه نارسایی های زندگیش را اصلاح کرده و جامه های گرانبها بر تن نموده و دارای نشاطی و تبختری شده است، که خرمی و ناز و نعمت از سر و رویش هویدا است.

و این آیه شریفه در مقام اثبات معاد و احتجاج بر آنست. (۱)

ارائه آیات الهی و نزول رزق از سماء

«هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ وَيُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا!» (۱۳ / مؤمن)

مراد از «آیات» در این جا علائم و حجت هایی است که بر وحدانیت خدای تعالی در ربوبیت و الوهیت دلالت می کند. کلمه «آیات» چون مطلق است، هم شامل آیات

تکوینی و دیدنی عالم می شود، که هر انسان صحیح الادراکی آن را می بیند و هم آیات و معجزاتی که به دست انبیاء جاری می شود و هم براهینی که انبیاء از طریق وحی اقامه می کردند.

و این جمله مشتمل است بر یک برهان، به این بیان که اگر در واقع «اللَّهِ» معبودی بوده باشد، که پرستش او بر انسان واجب باشد و نیز در پرستش او کمال و سعادت آدمی تأمین شود، تمامیت و کمال تدبیر او اقتضای کند که انسان ها را به سوی خود هدایت کند و خوشبختانه آن خدایی که آیات کونیه بر ربوبیت و الوهیت او دلالت می کند و انبیاء و رسولان هم با دعوت خود و معجزاتشان آن آیات را تأیید می کنند، الله سبحان است.

جمله «وَيُنزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا»، هم، حجتی دیگر بر یگانگی خدای تعالی است و این حجت از جهت رزق اقامه شده، می فرماید رزق دادن به بندگان خود یکی از شئون ربوبیت و الوهیت اله است و چون همه می دانند که رزق از ناحیه خداست.

بعید نیست مراد از رزق، خود آن ارزاقی باشد که مردم با آن ارتزاق می کنند و مراد از نازل شدن آن از آسمان این باشد که ارزاق از غیب به شهود می آیند: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ - هیچ چیز نیست مگر آن که خزینه هایش نزد ماست و ما آن را نازل نمی کنیم مگر به اندازه ای معین!» (۲۱ / حجر) (۱)

چه آیاتی در حرکت کشتی در دریا وجود دارد؟

«وَمِنْ آيَاتِهَا لَجْوَارٍ فِي الْبَحْرِ كَالْأَغْلَامِ!» (۳۲ / شوری)

اگر کشتی را به کوه تشبیه کرده به منظور افاده بزرگی آن بوده (همان طور که در فارسی هم می گوئیم کشتی های کوه پیکر یا غول پیکر). معنای آیه چنین است: «و یکی دیگر از آیاتش کشتی های کوه پیکر جاری در دریاهاست!»

- «إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ» اگر خدا بخواهد باد را که وسیله حرکت کشتی هاست فرو می نشاند و کشتی ها در وسط اقیانوس ها از حرکت باز می ایستند!

- «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ» در آن چه که درباره کشتی های جاری بر گرده دریا به وسیله بادها گفتیم که مردم و مال التجاره آنان را از ساحل این دریا به

ساحل آن دریا می برد، خود آیاتی است برای هر کسی که نفس خود را از اشتغال به چیزهایی که به دردش نمی خورد، حبس می کند و به تفکر در نعمت های خدا می پردازد، چون تفکر در نعمت هایکی از مصادیق شکر نعمت است.» (۱)

چه آیاتی در حرکت باد و جریان هوا وجود دارد؟

«و تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ آيَاتٌ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ!» (۵ / جاثیه)

«تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ» یعنی گرداندن بادهای از این سو بدان سو و فرستادنش از سویی به سوی دیگر، که در همین گرداندن بادهای فواید عمومی بسیار نهفته است. از همه فوایدش عمومی تر حرکت دادن ابرهاست به نقاط مختلف جهان و یکی دیگر تلقیح گیاهان و سومی اش دفع عفونت ها و بوی های بد است.

(این آیات را مردم دودزده شهرهای بزرگ امروز بهتر می شناسند.) (۲)

قوانین پرواز به عنوان آیات الهی

«الْمَ يَرَوْنَ إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ!» (۷۹ / نحل)

کلمه «جَوِّ» به معنای هوای دور زمین است و معنای آیه چنین است: که آیا به مرغان نمی نگرند که چگونه در فضای دور و در جو آسمان مسخر خدا هستند. آن گاه نتیجه این نگرستن و تفکر را بیان نموده و می فرماید: «ما يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ!»

در این جا خدای تعالی سبب نگهداری مرغان را در فضا منحصر به خود کرده با این که می بینیم که اسباب طبیعی نیز در پرواز مرغان در فضا مؤثرند و از سوی دیگر می دانیم که خدای تعالی در کلام مجیدش ناموس علیت و معلولیت را تصدیق نموده، سببیت اسباب طبیعی را قبول دارد، پس چگونه در مسئله پرواز مرغان آن را انکار کرده است؟

این سؤالی است که در آیه شریفه به نظر می رسد و لکن باید دانست که ایستادن و راه رفتن مرغان در فضا و سقوط نکردنشان به هر طوری که باشد و مستند به هر سببی که بوده باشد خودش و سببش و رابطه ای که میانه آن سبب و این سبب (پرواز) برقرار است همه مستند به خدای تعالی و صنع او هستند، اوست که وجود را بر طیر و بر سبب

۱- المیزان ج ۳۵، ص ۹۹

۲- المیزان ج ۳۵، ص ۲۵۶

طیرانش و رابطه میان آن سبب و آن طیران افاضه فرموده، پس سببی که وجود را به آن سبب افاضه کرده، حقیقی است هر چند که متوقف بر سبب طبیعی اش و نزدیکش نیز باشد، پس سبب حقیقی این موجود منحصر آ خدای تعالی است، هر چند موقوف بر سبب های طبیعی نزدیکش نیز می باشد.

این است معنای توحید قرآن و دلیل بر آن جهت لفظ آیاتی است نظیر آیه:

«أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ - آگاه باش که مر او راست خلق و امر!» (۵۴/اعراف) و آیه:

«أَنَّا لَقُوهُ لَلِّهِ جَمِيعًا - به درستی که نیرو همه اش از خداست!» (۱۶۵/ بقره) و آیه:

«اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ - خدا آفریدگار هر چیز است.» (۶۲/ زمر) و آیه:

«إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - به درستی که خدا بر هر چیز تواناست.» (۲۰/ بقره)

پرواز مرغان در جو آسمان در حقیقت عجیب تر از ایستادن انسان در زمین نیست، پس همه به طور مساوی منتهی به صنع خدای تعالی است. چیزی که هست انسان نسبت به پاره ای چیزها انس و الفت گرفته و تا چشم گشوده آن را آن طور دیده و باعث شده که قریحه جستجو و تحقیق و کنججوی اش نسبت به آن خمود گردد و از دیدن آن دچار هیچ شگفتی نشود ولی همین انسان وقتی به چیزی مخالف آن چه که مأنوس اوست، برخورد آن را امری استثنایی و غیر عادی می پندارد و قهرآ قریحه کنجکاویش به بحث و جستجو انگیخته می شود.

انسان همواره دیده که اجسام سنگین همه به زمین تکیه می کنند و به سوی زمین جذب می شوند، این تا بوده چنین دیده و آن گاه وقتی می بیند که چیز سنگینی به نام فلان مرغ این کلیت را نقض کرده و در فضا پرواز می کند و جاذبه زمین با آن کاری ندارد تعجب می کند و شروع به بحث و جستجو می نماید و تا روز به دست آوردن علتش تلاش می کند و البته بحث بهره ای از حق و حقیقت هم دارد و همین خود باعث شده که قرآن کریم هم این گونه امور را مواد احتجاج خود قرار می دهد.

و این که فرمود: «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»، معنایش این است که در مسخر بودن مرغان در جو آسمان آیت هایی است برای مردمی که ایمان بیاورند و چون مرغان در فضا یک حال ندارند تا یک «آیت» باشند، لذا خدای تعالی فرمود «آیت هایی» است برای مردمی که ایمان بیاورند. (۱)

دعوت به تفکر در قوانین پرواز

«أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَاتٍ وَيَقْبِضْنَ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ...!» (۱۹ / ملک)

منظور قرآن از این که توجه مردم را به سوی پرواز طیور و باز و بسته شدن بال های آن ها در هوا جلب کرده این است که بفهمند جز خدا کسی طیور را در فضا نگه نمی دارد.

گو این که ماندن طیور در فضا و ساقط نشدن آن ها مستند به اسباب طبیعی است، همچنان که ماندن انسان در زمین هم همین طور است و ماندن و شنا کردن ماهی های سنگین وزن در روی آب نیز این طور است و همه امور طبیعی همین طور مستند به اسباب و علل طبیعی است و لکن همه این علل طبیعی به خدای تعالی منتهی می شود و به همین جهت صحیح است که ماندن مرغان در هوا را به خدا نسبت دهیم. خواهی گفت: این اختصاص به مرغان ندارد، چرا در آیه خصوص مرغان را نام برد؟

جوابش این است که بعضی از اسباب طبیعی برای همه شناخته شده نیست، مثل ماندن مرغابی در فضا و آمد و شد کردن در هوا، که در بدو نظر سؤال انگیز است و به محض مشاهده آن، انسان را منتقل به خدای سبحان می کند و می فهماند سبب حقیقی و اعلائی پیدایش مرغان خداست و پروازشان هم مستند به اوست و بعضی دیگر این طور نیستند، نظیر (ایستادن و زندگی کردن انسان در روی زمین)، که انسان معمولی را منتقل به این معانی نمی کند و لذا می بینیم خدای سبحان در کلامش نظر بندگان خود را به آن گونه امور جلب می کند، تا زودتر و بهتر به وحدانیت خدای تعالی در ربوبیت پی ببرند.

و در کلامش نمونه های بسیاری از این قبیل امور آمده، نظیر نگهداشتن آسمان ها بدون ستون و نگه داشتن زمین از متلاشی شدن و نگهداری کشتی ها بر روی آب و اختلاف میوه ها و رنگ ها و زبان ها و امثال آن، که سبب طبیعی نزدیکش از نظرها پنهان است و ذهن ساده دلان از توجه به آن امور به آسانی منتقل می شود به این که خدا آن ها را ایجاد کرده و اگر بعدها در اثر درس خواندن متوجه سبب طبیعی و نزدیک آن گردد، آن وقت در پدید آورنده سبب طبیعی اش فکر می کند، تا در آخر باز به خدای تعالی منتهی شود و بفهمد که - إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ! (۱)

چه آیاتی در نزول باران وجود دارد؟

« وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا...! » (۵/جاثیه)

مراد از رزقی که خدای تعالی از آسمان نازل می کند، باران است و اگر باران را رزق نامیده، از باب نامیدن سبب به اسم مسبب است. که این گونه نام گذاری ها مجازی و شایع است و ممکن هم هست بدین جهت باشد که چون باران نیز رزق است، چون همه آب های زمین از باران است. منظور از کلمه «سَمَاء» بالا سر و یا ابر است، چون ابر را هم مجازاً آسمان می گویند و منظور از احیای زمین بعد از مردنش، زنده کردن گیاهان و درختان است، که در زمستان مرده بودند. و تعبیر از آن به زنده کردن بعد از موت، - خالی از اشاره به مسئله معاد نیست. (۱)

آیت اختلاف رنگ و زبان

« وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافُ اللَّسَانِ وَ الْأَلْوَانِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ! » (۲۲ / روم)

ظاهر آ مراد از اختلاف لسان ها، اختلاف واژه ها باشد، که یکی عربی و یکی فارسی و یکی اردو و یکی چیز دیگر است. و مراد از اختلاف الوان اختلاف نژادهای مختلف از نظر رنگ باشد، که یکی سفیدپوست و دیگری سیاه، یکی زردپوست و دیگری سرخ پوست است.

البته ممکن است اختلاف لسان ها شامل اختلاف در لهجه ها و اختلاف آهنگ صداها نیز بشود، چون می بینیم که در یک زبان بین این شهر و آن شهر و حتی این ده و ده مجاورش اختلاف در لهجه است، همچنان که اگر دقت شود خواهیم دید که تَن صدای دو نفر مثل هم نیست و هم چنین اختلاف الوان شامل افراد از یک نژاد نیز بشود، چون اگر دقت شود دو نفر از یک نژاد رنگشان عین هم نیست و این معنا از نظر علمای این فن مسلم است.

پس متفکرین و اهل بحث که پیرامون عالم کبیر بحث می کنند، در نظام خلقت به آیاتی دقیق بر می خورند، که دلالت می کند بر این که عالم صنع و ایجاد با نظامی که در آن جاری است، ممکن نیست پدید آید مگر از ناحیه خدا و نیز ممکن نیست منتهی شود مگر به سوی او. (۲)

آیت دگرگونی در رنگ های طبیعت

۱- المیزان ج ۳۵، ص ۲۵۵

۲- المیزان ج ۳۱، ص ۲۶۹

« وَ مَا ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ وَ...! » (۱۳ / نحل)

کلمه «ذَرَاءٌ» به معنای خلق کردن است و اختلاف الوان معادن و سایر مرکبات عنصری است که از زمین خلق کرده و بشر از آن منتفع می شود و بعید نیست که اختلاف الوان کنایه از اختلاف نوعی باشد. و در آن صورت آیه مورد بحث قریب المعنای با آیه: « وَ فِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُّتَجَوِّرَاتٌ وَ جَنَّتْ مِنْ أَعْنَابٍ وَ زُرْعٌ وَ نَخِيلٌ صِهْنُونَ وَ غَيْرُ صِهْنُونَ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ نُفَّضُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ...! » (۴ / رعد) خواهد بود.

و اختلاف الوان آن چه که در زمین خلق کرده از گیاهان و درخت ها و میوه ها امری است که با آن می توان بر وحدانیت و یکتایی خدا در ربوبیت استدلال کرد و چون امر واحدی است لذا فرمود: «لآیه» و نفرمود «لآیات». (۱)

آیت قیام و ثبوت آسمان و زمین

« وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ! » (۲۵ / روم)

کلمه «قیام» به معنای به پا شدن و در مقابل قعود است که به معنای نشستن است و چون معتدل ترین حالات آدمی - و آن حالتی که در آن بر همه کارهایش مسلط است - حالت ایستادگی است، لذا در عرب وقتی بخواهند از ثبوت و استقرار چیزی بر معتدل ترین حالاتش خبر دهند، تعبیر به قیام آن چیز می کنند، همچنان که در قرآن کریم تدبیر عالم از ناحیه خدای را قیام خدا بر آن خوانده و فرموده: «أَقَمَّنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ - آیا کسی که او قائم بر هر نفسی است به آن چه می کند؟! » (۳۳ / رعد)

و مراد به قیام آسمان و زمین به امر خدا، ثبوت آن دو است بر حالاتی که خدا از حرکت و سکون و تغییر و ثبات به آن ها داده و اما این که کلمه «أمر» به چه معناست؟ آیه «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» - امر او جز این نیست که چون چیزی را بخواهد و بگوید باش و آن چیز بی درنگ موجود شود، « (۸۲ / یس) جوابگوی آن است. (۲)

آیات الهی در وجود انسان

آیات ربوبیت الهی در زمین و در انسان

۱- المیزان ج ۲۴، ص ۵۴

۲- المیزان ج ۳۱، ص ۲۷۱

«وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ؟» (۲۰ / ذاریات)

در آیه مورد بحث اشاره ای است به آن عجایب و نشانه های روشنی که در زمین هست و بر یکتایی تدبیر آن دلالت می کند و معلوم است که یکتایی تدبیر قائم به یکتایی مدبر است. پس مدبر در خشکی و دریا و کوه ها و تل ها و چشمه ها و نهرها و معادن و منافی که دارند یکی است، منافی که به یکدیگر متصل و به نحوی سازگار با همدیگر و منافی که موجودات جاندار در آن از نبات و حیوان گرفته (تا انسان)، از آن بهره مند می شود، نظامی که همچنان ادامه دارد و به صرف تصادف و اتفاق پدید نیامده و آثار قدرت و علم و حکمت از سرپایش هویدا است و می فهماند که خلقت و تدبیر امرش منتهی به خالق است مدبر و قادر و علیم و حکیم.

پس به هر سو از جوانب عالم که توجه کنیم و به هر حیث از جهات تدبیر عام جاری در آن روی می آوریم، می بینیم آیتی است روشن و برهانی است قاطع بر وحدانیت رب آن و این که رب عالم شریکی ندارد، برهانی که در آن حق و حقیقت برای اهل یقین جلوه می کند، پس در این عالم آیاتی است برای موقنین.

– «وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ» – و در جان های خود شما آیات روشنی است برای کسی که ببیند آن را و به نظر دقت در آن بنگرد آیا نمی بینید؟»

آیات و نشانه هایی که در نفوس خود بشر هست چند جور است: یک عده آیات موجود در خلقت انسان، مربوط به طرز ترکیب بندی اعضای بدن و قسمت های

مختلف اجزای آن اعضاء و اجزاء اجزاء است، تا برسد به عناصر بسیط آن و نیز آیاتی است که در افعال و آثار آن اعضاء است که در همه آن اجزاء با همه کثرتش اتحاد دارد و در عین اتحادش احوال مختلفی در بدن پدید می آورد.

آیات دیگری در تعلق نفس یعنی روح به بدن هست که یکی از آن آیات پدید آمدن حواس پنجگانه است که اولین رابطه ای است که انسان را به محیط خارج خود آگاه می سازد و به وسیله این حواس خیر را از شر تمیز می دهد.

تازه در هر یک از این حواس پنجگانه نظامی حیرت انگیز و وسیع وجود دارد، نظامی که ذاتاً هیچ ربطی به نظام حس دیگر ندارد. با این که این حواس پنجگانه بیگانه از هم و جدای از همدند، تحت یک تدبیر اداره می شوند و مدبر همه آن ها یکی است و آن هم نفس آدمی است و خدای تعالی در ورای نفس، محیط به آن و عملکرد آن است.

بعضی دیگر از آیات نفوس، سایر قوایی است که از نفوس منبعث می شوند و در بدن ها خود را نشان می دهند، مانند قوه غضب و نیروی شهوت و لواحق و فروع این دو نیرو، که این قوا و فروع آن ها هم هر یک با دیگری از نظر نظامی که دارد جداست، در عین این که هر دو قوا تحت یک تدبیر اداره می شوند و فروع هر یک دست به دست هم می دهند تا خدمتگزار آن نیرو باشند.

این نظام تدبیر که برای هر یک از این قوا هست از همان روز اولی که وجود یافت، موجود بود بدون حتی یک لحظه فاصله.

یک دسته آیات نفوس، آیات روحی است که کسانی به آن اطلاع می یابند که به نفوس خود مراجعه نموده و آیاتی را که خدای سبحان در آن ها قرار داده، آیاتی که هیچ زبانی نمی تواند آن را وصف کند، ببینند، آن وقت است که باب یقین برایش گشوده می شود و برای چنین کسی است که به تدریج ایمانش نو به نو دست داده، در آخر از موقنین می گردد، آنان که ملکوت آسمان ها و زمین را خواهند دید. (۱)

آیت آفرینش انسان از خاک و مراتب تکون آن

« وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ! » (۲۰/روم)

منظور از این که فرمود « شما را از خاک خلق کرده، » این است که خلقت شما افراد بشر بالاخره منتهی به زمین می شود، چون مراتب تکون و پیدایش انسان چه مرتبه

نطفه و چه علقه و چه مضغه و چه مراتب بعد از آن بالاخره از مواد غذایی زمین است، که پدر یک انسان و سپس مادر او می خورد و فرزند در صلب پدر و سپس در رحم مادر رشد می کند، پس انسان پیدایشش از عناصر زمین است .

در جمله «ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْشِرُونَ»، کلمه «إِذَا» معنای ناگهان را می رساند، و معنای جمله این است که خداوند شما را از زمین خلق کرد، ناگهان انسانی تمام عیار شدید و به روی زمین منتشر گشتید. با این که از زمین مرده انتظار می رود مرده ای دیگر پدید آید، نه موجودی جاندار، لکن ناگهانی و یک دفعه موجودی زنده و با شعور و عقل گشته، برای تدبیر امر زندگی خود در روی زمین به جنب و جوش در آمدید، پس جمله «ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْشِرُونَ»، در معنای همان جمله «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ - سپس او را موجودی دیگر آفریدیم»، می باشد.

پس خلقت انسان یعنی جمع کردن اجزاء و مواد زمینی و آن ها را به هم ترکیب کردن و روی هم آن را انسانی دارای حیات و شعور عقلی ساختن، آیتی و یا آیتی دیگر است، که بر وجود صانع زنده و علیم دلالت می کند، صانعی که امور را تدبیر می کند و این نظام عجیب و غریب را به وجود می آورد. (۱)

چه آیاتی در آفرینش انسان و سایر جنبندگان و نظام آن وجود دارد؟

«وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُتُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ!» (۴/جائیه)

- و خود شما از حیث وجودتان، که وجودی است مخلوق و نیز در جنبندگان از این حیث که خدای تعالی خلقشان کرده و در زمین متفرق و پراکنده ساخته، آیاتی است برای مردمی که راه یقین را سلوک می کنند.

خلقت انسان علاوه بر این که موجودی است زمینی و مرتبط به ماده، نوع دیگری است از خلقت که با خلقت آسمان ها و زمین اختلاف دارد. برای این که آسمان ها و زمین تنها موجودی مادی هستند، ولی ایشان موجودی است مرکب از بدنی مادی، و ترکیب یافته از مواد عنصری و زمینی، که با مرگ فاسد و متلاشی می شود و از چیزی دیگر ورای ماده، چیزی که از سنخ عالم بالا و مجرد از ماده است. و به همین جهت با مرگ فاسد نمی شود، بلکه در هنگام مرگ بدن متوفی می شود، یعنی به تمام و کمال گرفته

می شود و نزد خدا محفوظ می ماند و این چیز همان است که قرآن آن را روح نامیده و فرمود: « و از روح خود در آن دمیدیم.» (۲۹ / حجر)

و نیز بعد از آن که خلقت انسان از نطفه و سپس از علقه و آن گاه از مضغه و در آخر تکمیل ساختمان بدنی او را ذکر می کند و می فرماید: « ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ سِيسَ او را خلقتی دیگر کردیم،» (۱۴ / مؤمنون) و نیز درباره حقیقت مرگش که چیست فرموده: « بگو آن فرشته مرگ که موکل بر شماست شما را تمام و کامل تحویل می گیرد! » (۱۱ / سجده)

پس کسی که در خلقت انسان تدبیر و نظر می کند، در حقیقت در یک آیت ملکوتی نظر می افکند، آیتی ورای آیات مادی و هم چنین ناظر در خلقت جنبندگان، چون آن ها نیز جان دارند و دارای حیات و شعورند، هر چند از نظر حیات و شعور و هم چنین از نظر تجهیزات بدنی پایین تر از انسانند، ولی همه آن ها برای کسی که اهل یقین باشد آیت ها هستند، و اهل یقین با سیر و تفکر در خلقت آن ها خدای سبحان را می شناسند، و به وحدانیت و بی شریکی اش در ربوبیت و الوهیت پی می برند. (۱)

نظام آفرینش جهان

نظام عمومی و نظام خصوصی

مکتب توحید و نظام آفرینش

«وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ! إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ...!»

(۱۶۳ و ۱۶۴ / بقره)

مفهوم «وحدت» از مفاهیم بدیهی است که در تصور آن هیچ حاجت به آن نیست که کسی آن را برای ما معنا کند. جمله «إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ» با همه کوتاهی اش می فهماند، که الوهیت مختص و منحصر به خدای تعالی است و وحدت او وحدتی مخصوص است، وحدتی که لایق ساحت قدس اوست. در چنین زمینه ای اگر قرآن کریم بفرماید: معبود شما واحد است، ذهن شنونده به آن وحدتی متوجه می شود که کلمه «واحد» در نظرش به آن معناست. جمله «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ!» نص و صراحت جمله قبلی را تأکید می کند و تمامی توهم ها و تأویل هایی که ممکن است درباره عبارت قبلی به ذهن آید، برطرف می سازد.

قرآن کریم اصل وجود خدای تعالی را بدیهی می داند. یعنی عقل برای پذیرفتن وجود خدای تعالی احتیاجی به برهان نمی بیند. و هر جا از خدا صحبت کرده، عنایتش همه در این است که صفات او را از قبیل وحدت و یگانگی و خالقیت و علم و قدرت و یا صفات دیگر او را اثبات کند.

- «به راستی که در آفرینش آسمان ها و زمین و آمد و رفت شب و روز و کشتی ها که در دریا روان می شوند با آن چه به مردم سود می رساند و آن چه خدا از (نوع) آب از آسمان فرود می آورد و زمین را که مرده بود با آن زنده می کند و در آن همه گونه جنبنده را پراکند و در گردش بادها و (در) ابرهای مسخر میان آسمان و زمین، (در همه) آیات و نشانه های (خداست) برای گروهی که می اندیشند.» (۱۶۴ / بقره)

این آیه پیرامون همان معنایی استدلال می کند که آیه قبلی متضمن آن بود. چون آیه سابق اگر شکافته شود معنایش این می شود که - برای هر موجودی از این موجودات، الهی است و اله همه آن ها یکی است و این اله یگانه و واحد، همان اله شماس است و او رحمن است چون رحمتی عمومی دارد و رحیم است چون رحمتی خصوصی دارد و هر کسی را به سعادت نهایی اش - که همان سعادت آخرت است - سوق می دهد. پس این ها همه حقایقی هستند حقه... .

و در خلقت آسمان ها و زمین و اختلاف شب و روز، تا آخر آن چه در آیه ذکر شده، آیاتی است که بر این حقایق دلالت می کند، البته برای مردمی که تعقل کنند. نامبرده ها این معنا را افاده می کنند که نظامی در سراسر جهان برقرار است و تدبیری به هم پیوسته دارد.

آیه نخست اثبات می کند اله موجودات دیگر غیر انسان و نظام کبیری که در آن هاست یکی است و سپس اثبات می کند که همان یک اله، اله انسان نیز هست - هم حجت بر وجود اله است و هم حجت بر وحدت اوست...! (۱)

آفریننده واحد نظام آفرینش

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاجْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلُكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ...!»

(۱۶۴ / بقره)

دلالت آیه بر مسئله توحید این است که می فرماید: این آسمان ها که بر بالای ما قرار گرفته، با همه بدایعی که در خلقت آن هاست و این زمینی که ما را در آغوش گرفته و بر پشت خود سوار کرده، با همه عجایبی که در آن است و با همه غرایبی که در تحولات و انقلاب های آن از قبیل اختلاف شب و روز و جریان کشتی ها در دریاها و نازل شدن باران ها و وزیدن بادهای گردنده و گردش ابرهای تسخیر شده، همه اموری هستند فی نفسه نیازمند به «صانعی» که ایجادشان کند. پس برای هر یک از آن ها «الهی» است «پدید آورنده».

این صورت برهان اولی است که آیه شریفه بر مسئله توحید اقامه کرده است. (۲)

نظام عمومی آفرینش

۱- المیزان ج ۲، ص ۳۴۱

۲- المیزان ج ۲، ص ۳۴۶

است. هرچه پایین تر می آید، دایره اش تنگ تر می گردد. تا در زمین ما در دایره ای تنگ تر، نظامی دیگر به خود می گیرد، حوادث خاص بدان و جرم ماه که باز مختص بدان است و شب و روز و وزش بادها و حرکت ابرها و ریزش باران ها در تحت آن نظام اداره می شود.

باز این دایره نسبت به موجوداتی که در زمین پدید می آیند، تنگ تر می شود و در آن دایره معادن و نباتات و حیوانات و سایر ترکیبات درست می شود و باز این دایره در خصوص یک یک انواع نباتات، حیوانات، معادن و سایر ترکیبات تنگ تر می شود، تا آن که نوبت به عناصر غیر مرکب برسد و باز به ذرات و اجزای ذرات و در آخر به آخرین جزئی که تاکنون علم بشر بدان دست یافته برسد، یعنی به الکترون و پروتون، که تازه در آن ذره خرد، نظامی نظیر نظام در منظومه شمسی می بینیم، هسته ای در مرکز قرار دارد و اجزای دیگر دور آن هسته می گردند، آنچنان که ستارگان به دور خورشید در مدار معین می گردند و در فلکی حساب شده، شنا می کنند...!(۱)

تحول و دگرگونی در نظام ها

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلُكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ...!»

(۱۶۴ / بقره)

انسان در هر نقطه از نقاط این عالم بایستد و نظام هر یک از این عوامل را زیر نظر بگیرد، می بیند که نظامی است دقیق و عجیب و دارای تحولات و دگرگونی های مخصوص به خود، دگرگونی هایی که اگر نبود، اصل آن عالم پای برجا نمی ماند و از هم پاشیده می شد. دگرگونی هایی که سنت الهی با آن زنده می ماند، سنتی که عجایبش تمام شدنی نیست و پای خرد به کرانه اش نمی رسد...!(۲)

وحدت و هماهنگی در نظام آفرینش

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلُكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ...!»

(۱۶۴ / بقره)

در جریان نظام آفرینش حتی به یک نقطه استثنا بر نمی خوریم. هیچ تصادفی هر چند به ندرت در آن رخ نمی دهد، نظامی است که نه تاکنون و نه هیچ وقت، عقل بشر به کرانه اش نمی رسد و مراحلش را طی نمی کند.

۱- المیزان ج ۲، ص ۳۴۸

۲- المیزان ج ۲، ص ۳۴۸

اگر از خردترین موجودش چون مولکول شروع کنی و به طرف مرکباتی که از آن ترکیب یافته بالا بیایی، تا بررسی به منظومه شمسی و کهکشان هایی که تاکنون به چشم مسلح دیده شده، بیش از یک عالم و یک نظام نمی بینی و اگر از بالا شروع کنی و کهکشان ها را یکی پس از دیگری از هم جدا نموده، منظومه ها را از نظر بگذرانی و تک تک کرات را و سپس کره زمین و در آخر ذره ای از آن را تجزیه کنی تا به مولکول بررسی، باز می بینی از آن عالم واحد و آن نظام واحد و آن تدبیر متصل چیزی کم نشده، با این که هیچ دو تایی از این موجودات را مثل هم نمی بینی: دو تا انسان، دو تا گوسفند، دو تا شاخه توت، دو تا برگ گردو، دو تا مگس و بالاخره هر جفت جفت موجودات را در نظر بگیری، خواهی دید که هم ذاتاً مختلفند و هم حکماً و هم شخصاً.

پس روبرهم عالم یک چیز است و تدبیر حاکم بر سراپای آن متصل است و تمامی اجزایش مسخر برای یک نظام است، هر چند که اجزایش بسیار و احکامش مختلف است: «عَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ همه وجوه برای خدای حی و قیوم خاضع است!» (۱۱۱ / طه)

پس اله عالم که پدیدآورنده آن و مدبر امر آن است، نیز یکی است. (۱)

وحدت نظام انسان و نظام جهان

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاجْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلُكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ...!»

(۱۶۴ / بقره)

برهان سومی که در آیه اقامه شده از راه احتیاج انسان است، که می فرماید:

این انسان، که یکی از پدیده های زمینی است، در زمین زنده می شود و زندگی می کند و سپس می میرد و دوباره جزو زمین می شود، در پدید آمدنش و بقایش، به غیر این نظام کلی که در سراسر عالم حکمفرماست و با تدبیری متصل سراپای عالم را اداره می کند، به نظام دیگری احتیاج ندارد.

این اجرام آسمانی در درخشندگی و حرارت، این زمین در شب و روزش و بادهای و ابرها و باران هایش و منافع و کالاهایی که از هر قاره به قاره دیگرش منتقل می شود، همه این ها مورد احتیاج آدمی است و زندگی انسان و پیدایش و بقایش بدون آن تدبیر

نمی شود. و خدا از ماورای همه این ها محیط به آدمی است - پس وقتی نظام هستی انسان و همه عالم یکی است، نتیجه می گیریم که اله و پدیدآورنده و مدبر آن، همان اله و پدیدآورنده و مدبر امر انسان است.

در آیه مورد بحث بعد از اقامه سه برهان بر وحدت اله، که در آیه قبل ادعا شده بود، برهانی هم بر دو اسم رحمان و رحیم اقامه کرده است.

بیان آن برهان این است که این اله، که مایحتاج هر چیزی را به او داده و آن چه را که هر چیز در رسیدن به سعادت وجودی اش و نیز در رسیدن به سعادت در غایتش و اگر غیر از زندگی در دنیا آخرتی هم دارد، در رسیدن به غایت اخرویش، بدان نیازمند است، در اختیارش گذاشته، چنین الهی رحمان و رحیم است.

رحمان - بدین جهت که مایحتاج مادی تمام موجودات را فراهم کرده است.

رحیم - بدین جهت که مایحتاج آدمی را در رسیدن به سعادت آخرتش در دسترس او گذاشته است.

چه طور ممکن است خدایی که عاقبت امر انسان و آخرت او را تدبیر کرده، غیر آن خدایی باشد که خود انسان را تدبیر می کند؟ (۱)

نظام آفرینش و آفریننده جهان

نظام حق و چگونگی حق بودن الهی

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ!» (۶ / حج)

اشاره آیه به مطالبی است که در آیه قبلی آمده بود و آن خلقت انسان و گیاه بود و تدبیر امر آن ها از نظر حدوث و بقاء و هم از نظر خلقت و تدبیر، امری است دارای واقعیت، که کسی نمی تواند در آن ها تردید کند.

آن چه از سیاق بر می آید این است که مراد از «حق» خود «حق» است. می خواهد بفرماید: خدای تعالی خود حق است و حقی که هر موجودی را تحقق می دهد و در همه چیز نظام حق جاری می کند، پس همین که خدای تعالی حق است و هر چیزی تحققش به اوست، سبب شده که این موجودات حق و نظام های حق جاری در آن به وجود آید و همه این ها کشف می کند از این که او حق است.

جمله «وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ»، عطف است به مطلب آیه قبل و آن عبارت بود از انتقال دادن خاک مرده را از حالی به حالی و رساندنش به انسانی زنده و نیز انتقال دادن زمین مرده را به وسیله آب، به صورت نباتی زنده و این کار همچنان ادامه دارد، به خاطر این که او کارش زنده کردن مردگان است. (۱)

مفهوم حق در خلقت

« وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ! » (۲۲ / جاثیه)

ظاهرآ مراد از سماوات و ارض، کل عالم محسوس باشد و می فهماند که خلقت عالم در جامه حق صورت گرفت و باطل و بازیچه نبوده است.

حق بودن این عالم کون و فساد به این است که برای آن غایتی و هدفی ثابت و باقی در ماورای آن باشد.

به حق بودن خلقت اقتضا می کند که در ماورای این عالم و بیرون از آن عالمی دیگر باشد، که در آن عالم موجودات جاودانه شوند و به عدل بودن خلقت هم این اقتضا را دارد که هر نفسی، جزایی که استحقاق دارد داده شود: «وَلِيُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظَلَّمُونَ!» (۱)

علم به کیفیت آفرینش و هدف در آن

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ...؟» (۱۹ / ابراهیم)

- (آیا نمی بینی که خدا آسمان ها و زمین را به حق آفرید؟)

مقصود از دیدن، علم قاطع است. آری علم است که می تواند به کیفیت خلق آسمان ها و زمین تعلق بگیرد، نه رؤیت به چشم.

فعل خدای تعالی (خلقت این عالم) از این نظر حق است که در ماورای خود و بعد از انعدام خود اثر و خلف و هدفی باقی می گذارد و اگر غیر از این بود و دنبال این عالم اثری باقی نمی ماند، فعل خدای تعالی باطل بود.

فعل و عمل وقتی حق است که در آن خاصیتی باشد که فاعل منظورش از آن فعل همان خاصیت باشد و با عمل خود به سوی همان خاصیت پیش برود و اما اگر فعلی باشد که فاعل منظوری غیر از آن فعل نداشته باشد، آن فعل باطل است.

می بینیم هر یک از انواع موجودات این جهان از اول پیدایش و تکون خود متوجه نتیجه و غایتی است نشان شده، که جز رسیدن به آن غایت هدف دیگری ندارد. و نیز می بینیم که بعضی از این انواع غایت بعض دیگر است. مانند عناصر زمین که گیاهان از آن بهره مند می شوند و مانند گیاهان که حیوانات از آن ها استفاده می برند و هم چنین

حیوان که برای انسان خلق شده است.

بنابراین لایزال خلقت عالم از مرحله ای به مرحله ای و از غایتی به غایتی شریف تر پیش می رود، تا آن که به غایتی برسد که غایتی مافوق آن نیست و آن بازگشت به سوی خدای سبحان است: «وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنتَهَىٰ!» (۱)

وحدت در کثرت و کثرت خواص و آثار طبیعی

«المر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ...!» (۱ تا ۳/رعد)

سیاق آیه فوق سیاق اقامه حجت است بر توحید ربوبیت، نه بر اثبات صانع و یا توحید او و خلاصه آن حجت این است که اختلاف اثری که در موجودات هست با این که ماده اصلی همه آن ها یکی است، از این حقیقت پرده بر می دارد که همه مستند به سببی هستند و رای این اصل مشترک که انتظام آن از مشیت و تدبیر اوست، پس مدبر عالم خدای سبحان است و همو رب آن است و ربی غیر آن ندارد. این است خلاصه حجتی که آیه در مقام بیان آن است.

فرق میان دو حجت و دلیل یعنی حجت: «وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ»، و حجت «وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ»، این است که اولی توحید ربوبیت را از وحدتی که در کثرت مشاهده می شود و ارتباط و اتصالی که در تدبیر همه موجودات عالم با همه کثرتش دیده می شود اثبات می نماید و می رساند که مدبر آن یکی است.

ولی دومی که به عکس اولی این مدعا را از طریق کثرت خواص و آثار در موجوداتی که در شرایط واحدی قرار دارند اثبات می کند، اولی از طریق وحدت در کثرت، دومی از راه کثرت در وحدت و می رساند که اختلاف آثار و خواص موجودات با این که اصل همه یکی است خود کاشف از وجود مبدئی است که این آثار و خواص مختلف و متفرق را افاضه می کند و خود امری است ماورای طبایع این موجودات و سببی است فوق این اسباب که گفتیم اصلشان واحد است و او رب همه است و ربی غیر او نیست.

حجت: «اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ»، دلیل بود که مدعا را از هر دو طریق اثبات می کرد. حاصلش این است که امر عالم با همه تشتت و تفرقی که دارد، تحت تدبیر واحدی اداره می شود، پس به همین دلیل رب آن نیز واحد است و آن خدای سبحان است

و

خداوند تعالی که آیات را تفصیل می دهد و هر یک را از دیگری متمایز و جدا می سازد و در نتیجه سعید از شقی و حق از باطل جدا می گردد و این همان معاد است، پس خداوند متعال از این برهان خود دو نتیجه می گیرد، یکی مبدأ و یکی هم معاد. و درباره معاد می فرماید: «لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ!» (۱)

استناد خلقت اولیه و تداوم و بقای اشیاء به خدای تعالی

«ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ!» (۱۰۲ / انعام)

« این خدای یکتاست که پروردگار شماست خدایی جز او نیست، خالق همه چیز است...! »

عده ای چون دیده اند که خدای تعالی خلقت تمامی اشیاء را به خود نسبت داده و در عین حال رابطه علیت و معلولیت را هم صحیح و مسلم دانسته است، پیش خود برای رفع این تنافی گفته اند: خدای تعالی تنها علت ایجاد اشیاء است و اما بقای اشیاء مستند است به همین علت هایی که خود ما به علت آن ها پی برده ایم و اگر خدای تعالی در بقاء هم علیت داشت لازم می آمد دو علت مستقل در یک معلول توارد و اجتماع کنند و لذا می بینیم این دسته از علما همیشه سعی دارند، وجود صانع عالم را به وسیله حدوث موجودات اثبات کنند و به حدوث انسان بعد از نبودش و حدوث زمین و حدوث عالم بعد از عدمش تمسک جویند.

و نیز می بینیم که در اثر این اشتباه حدوث و وجود هر چیزی را که به علت حدوثش بر خورده اند، مستند به آن علت دانسته و حدوث امثال روح و زندگی انسانی و حیوانی و نباتی را مستند به خود خدای تعالی دانسته و طبقه بی سوادتر آنان امثال ابر و باران و برف و ستاره های دنباله دار و زلزله و قحط سالی و مرض های عمومی را که فهم عامیانه آنان به علل طبیعی آن ها نرسیده نیز مستند به خدای تعالی دانسته و در نتیجه هر وقت به علت طبیعی یکی از آن ها پی می برند با شرمساری از گفته قبلی خود - علت این گونه حوادث خود خدای تعالی است - چشم پوشیده و یا در برابر خصم تسلیم می شوند.

عده کثیری از دانشمندان علم کلام همین درک ساده عوامی را به صورت یک مطلب علمی در آورده و گفته اند: وجود ممکن تنها در حدوثش محتاج به واجب الوجود است نه در بقاء؛ حتی بعضی از آنان تصریح کرده اند که اگر هم فرض کنیم خدایی نباشد عالمی که آن خدا آفرید و رفت باقی خواهد ماند و چرخش به طور اتوماتیک خواهد

گردید و به نظر چنین می‌رسد که این حرف از ناحیه یهودی‌ها در بین مسلمین رخنه یافته و ذهن پاره‌ای از علمای کم‌بضاعت اسلام را مشوب نموده و در نتیجه حرف‌های دیگری از قبیل محال بودن بداء و نسخ را هم بر آن متفرع کرده‌اند و هنوز هم که هنوز است این قبیل حرف‌ها در میان مردم در دهان‌ها می‌گردد.

به هر حال شبهه نامبرده موهوم‌ترین شبهات و پست‌ترین اوهام است و احتجاجات قرآن کریم مخالف آن است. چون قرآن کریم تنها به مثل روح استدلال بر وجود صانع نکرده و بلکه به تمامی آیات مشهوده در عالم و نظام جاری در هر نوع از انواع مخلوقات و تغییر و تحول و فعل و انفعال آن‌ها و منافع‌هایی که از هر یک از آن‌ها استفاده می‌شود، استدلال کرده است و این مخالف با آن نظریه است. چون خداوند همه عالم و عوامل آن را چه مشهود و چه غیر مشهود معلول و مصنوع خود دانسته و به وجود آفتاب و ماه و ستارگان و طلوع و غروب آن‌ها و منافع‌هایی که مردم از آن‌ها استفاده می‌کنند و چهار فصلی که در زمین پدید می‌آورند و هم چنین به وجود دریاها و نهرها و کشتی‌هایی که در آن‌ها جریان می‌یابد و ابرها و باران‌ها و منافع‌هایی که از ناحیه آن‌ها عاید بشر می‌شود و هم چنین به وجود حیوانات و نباتات و احوال طبیعی و تحولاتی که دارند از قبیل نطفه بودن و سپس جنین شدن و کودک و جوان و پیرشدن آن‌ها و سایر تحولاتشان بر وجود صانع استدلال کرده است.

و حال آن که تمامی آن‌چه که خدای تعالی به آن استدلال بر وجود صانع کرده و آن‌ها را معلول خود دانسته همه معلول موجوداتی قبل از خود و از سنخ خود هستند، موجودات امروز علت موجودات فردا و موجودات فردا معلول موجودات امروزند و اگر بقای موجودات بی‌نیاز از وجود خدای تعالی بود و به طور طبیعی و خودکار جریان علیت و معلولیت همچن در بین آن‌ها ادامه داشت، استدلال‌های نامبرده قرآن کریم هیچ کدامش صحیح و بجا نبود. (۱)

آفرینش و تدبیر آسمان‌ها و زمین و رابطه آن با ولایت و شفاعت الهی

«اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ
!!» (۴/سجده)

تعبیر به استواء در عرش کنایه است از مقام تدبیر موجودات و به نظام در آوردن

آن‌ها، نظامی عام و پیوسته، که حاکم بر همه آن‌ها باشد. اگر بعد از خلقت آسمان‌ها و زمین مسئله استواء بر عرش را ذکر کرد برای این بود که سخن در اختصاص ربوبیت و الوهیت به خدای یگانه بود. چون بین خلقت و تدبیر ملازمه هست، یعنی یکی از دیگری جدایی پذیر نیست.

باز به همین جهت بعد از ذکر استواء بر عرش نمونه‌ای از تدبیر خدا را ذکر نموده، فرمود: « تَمَّ اشْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ! » چون ولایت و شفاعت نیز مانند استواء بر عرش از شئون تدبیر است.

- « مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ! »

« وَلِيٍّ » به معنای کسی است که مالک تدبیر امر چیزی باشد و معلوم است که امور ما و آن شئونی که قوام حیات ما با آن هاست قائم به هستی است و محکوم و در تحت تدبیر نظام عامی است که حاکم بر همه هستی است و نیز محکوم به نظام خاصی است که خود ما انسان‌ها داریم و نظام هر چه باشد چه عامش و چه خاصش از لوازم و خصوصیات است که خلقت هر چیزی دارد و خلقت هم هر چه باشد مستند به خدای تعالی است، پس اوست که خصوصیات هر موجودی و از آن جمله انسان را داده و در نتیجه باز هموست که برای انسان نظامی مخصوص به خودش و نظامی عام مقرر کرده، پس همو مدبر و ولی ماست، که به امور ما رسیدگی نموده و شئون ما را تدبیر می‌کند، همانطور که ولی هر چیزی است و در این باب شریکی برایش نیست.

« شَفِيعٍ » عبارت است از کسی که منضم به سببی ناقص شود و سببیت ناقص آن را تکمیل کند. هر یک از اسباب و شرایط عالم، شفیع یکدیگرند، چون سببیت یکدیگر را در تأثیر تکمیل می‌کنند، همچنان که هر یک از ابر، باران، آفتاب و سایه و امثال آن شفیع رویدنی‌ها هستند، چون هر یک سببیت دیگری را تکمیل می‌کنند. وقتی پدید آورنده اسباب و اجزای آن‌ها و ربط دهنده بین آن‌ها و مسببات، خدای سبحان بود، پس خدا شفیع حقیقی است، که نقص هر سبب را تکمیل می‌کند، پس شفیع واقعی و حقیقی تنها خداست و غیر او شفיעی نیست.

به بیانی دیگر و دقیق‌تر، این که اسماء حسناى خدای تعالی واسطه‌هایی بین او و بین خلقتش در رساندن فیض به ایشان هستند. مثلاً خدای تعالی بدان جهت که دارای اسم رازق، جواد، غنی و رحیم است به خلق خود رزق می‌دهد و بدان جهت که شافی، معافی، رؤف و رحیم است بیماران را شفا می‌دهد و بدان جهت که شدیدالبطش، ذوانتقام و عزیز است ستمکاران را هلاک می‌کند. و هم چنین هر فیضی را که به خلق می‌رساند، به

وساطت یکی از اسماء حسنايش می رساند.

و بنابراین هیچ چیز از مخلوقات او که وجودش مرکب است نخواهی دید، مگر آن که در وجود آن، چند اسم از اسماء حسناي خدا دخالت و وساطت دارند، که این چند اسم بعضی مافوق بعضی و بعضی در عرض دیگرند و آن اسمی که از همه خصوصی تر است، واسطه است بین یک موجود و آن اسمی که اعم از خودش است: مثلاً اسم شافی اخص از اسم رؤف و رحیم است، چون آن فقط مربوط به شفای بیماران است ولی آن دو، هم شامل بیماران می شود و هم غیر آنان. به همین جهت اسم شافی واسطه می شود بین مریض و اسم رحیم و رؤف، باز اسم رحیم خصوصی تر از اسم قدیر است و به همین جهت واسطه می شود میان قدیر و بیمار... و به همین منوال سایر اسماء. این وساطت در حقیقت متمیم تأثیر سبب در مسبب است. و یا بگو نزدیک کردن مسبب است به سبب تا تأثیر سبب به فعلیت برسد.

از این معنا نتیجه می گیریم که خدا شفیع می شود با بعضی از اسماء خود، نزد بعضی دیگر. پس صحیح است که به استعمال حقیقی گفت: که خدا شفیع است و غیر از او شفיעی نیست! (دقت بفرمایید!) (۱)

نظام ازواج

نظام ازواج در طبیعت

خلقت ازواج و نظام جاری در کل موجودات عالم

«سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُثْبِتُ الْأَرْضُ وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ مِمَّا لَا يَعْلَمُونَ!» (۳۶/یس)

آیه فوق اشاره می کند به این که :

مسئله تزویج دو چیز با هم و پدید آوردن چیز سوم، اختصاص به انسان و حیوان و نبات ندارد، بلکه تمامی موجودات را از این راه پدید می آورد و عالم مشهود را از راه زاد و ولد تنظیم می فرماید. به طور کلی عالم را از دو موجود فاعل و منفعّل درست کرده، که این دو به منزله نر و ماده حیوان و انسان و نباتند. هر فاعلی با منفعّل خود برخورد می کند و از برخورد آن دو، موجودی سوم پدید می آید. آن گاه خدای را تنزیه کرده و می فرماید: «سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِنْزَهٌ اسْتِ خَدَائِي كَه جَفْتِهَا هَمَه رَا آفَرِيدَه اسْت!»

جمله « مِمَّا تُثْبِتُ الْأَرْضُ » با جمله بعدیش بیان ازواج است، آن چه که زمین می رویاند، عبارتست از نباتات و ممکن هم هست بگوییم شامل حیوانات (که یک نوع از آن آدمی است)، نیز می شود، چون این ها هم از مواد زمینی درست می شوند خدای تعالی هم درباره انسان که گفتیم نوعی از حیوانات است فرموده: « وَ اللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا - خدای شما را از زمین رویانید و چه رویاندنی!»

باز مؤید این احتمال این است که ظاهر سیاق بیان این است که شامل تمامی افراد مشخصی بشود، چون می بینیم که حیوان را در اعداد ازواج نام نبرده، با این که زوج

بودن حیوانات در نظر همه روشن تر بوده، از زوج بودن نبات، پس معلوم می شود منظور از « مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ هر چه را که زمین از خود می رویاند،» همه گیاهان و حیوانات و انسان هاست.

- «وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ...» یعنی از خود مردم، «وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ!» یعنی از آن چه مردم نمی دانند و آن عبارت است از مخلوقاتی که هنوز انسان از وجود آن ها خبردار نشده، و یا به کیفیت پیدایش آن ها و یا به کیفیت زیاد شدن آن ها اطلاع پیدا نکرده است. (۱)

نحوه آفرینش آسمان و زمین و خلقت ازواج

« فَاطِرُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهِ! »

(۱۱/شوری)

معنای جمله «فَاطِرُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» این است که او پدیدآورنده موجودات از کتم عدم است، آن هم پدیدآورنده بدون الگو و معنای جمله «جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا» این است که او شما را نر و ماده آفرید تا با ازدواج آن دو، مسئله توالد و تناسل و زیاد شدن افراد صورت بگیرد. معنای جمله «وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا» این است که چهارپایان را هم نر و ماده آفرید. «يَذُرُّكُمْ فِيهِ» یعنی در این قرار دادن، شما را زیاد کرد. خطاب در جمله، هم به انسان است و هم به حیوان.

در این آیه به انحصار ربوبیت در خدای تعالی اقامه حجت می کند. خلاصه حجت مزبور این است که، خدای تعالی پدیدآورنده موجودات است و فاطر آن هاست. یعنی موجودات را او از کتم عدم بیرون می کند. شما را نر و ماده خلق کرد و از این راه عدد شما را بسیار کرد و هم چنین حیوانات را نیز نر و ماده آفرید و از این طریق آن ها را تکثیر نمود، تا شما (نسل به نسل) از آن حیوانات (نسل به نسل) استفاده کنید و این، هم خلقت است و هم تدبیر. (۲)

توسعه آسمان و گسترش زمین و خلقت ازواج

«وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ!» (۴۷ تا ۴۹/ذاریات)

کلمه «أَيْدٍ» هم به معنای قدرت است و هم به معنای نعمت. بنابر معنای اول،

۱- المیزان ج ۳۳، ص ۱۴۰

۲- المیزان ج ۳۵، ص ۴۱

معنای آیه چنین می شود: که آسمان را با قدرتی بنا کردیم که با هیچ مقیاسی توصیف و اندازه گیری نمی شود و ما دارای وسعتی در قدرت هستیم، که هیچ چیز آن قدرت را مبدل به عجز نمی کند.

بنابر معنای دوم چنین می شود: که ما آسمان را بنا کردیم در حالی که بنا کردنش مقارن با نعمتی بود که آن نعمت را با هیچ مقیاسی نمی توان تقدیر کرد و ما دارای نعمتی واسع هستیم و دارای غنایی مطلق می باشیم و خزانه های ما با اعطاء و رزق دادن پایان نمی پذیرد، از آسمان هر که را بخواهیم و به هر جور بخواهیم رزق می دهیم.

احتمال هم دارد که از کلمه «مُوسِعُونَ» منظور توسعه دادن به خلقت آسمان خواهد بود، که بحث های ریاضی امروز هم آن را تأیید می کند.

– «وَ الْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ!»

ما زمین را گسترده و مسطحش کردیم، تا شما بتوانید روی آن قرار گیرید، و در آن ساکن شوید، پس ما چه خوب گسترده ای هستیم. و البته باید دانست که این مسطح کردن زمین با کروی بودن آن منافات ندارد.

«وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ!»

کلمه «زَوْجَيْنِ» به معنای هر دو چیزی است که مقابل هم باشند، یکی مؤثر و دیگری متأثر، بعضی گفته اند: این کلمه به معنای مطلق هر دو چیز متقابل است، مانند زن و شوهر، زمین و آسمان، شب و روز، خشکی و دریا، انس و جن. (۱)

حفاظ آسمان ها و زمین، انتشار جنبندگان و رویش ازواج

«خَلَقَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ!» (۱۰ / لقمان)

کلمه «تَرَوْنَهَا» احتمال دارد قید توضیحی باشد و معنا این باشد که «شما آسمان ها را می بینید که ستون ندارد»، و احتمال هم دارد قید احترازی باشد و معنا چنین باشد: «که خدا آن ها را بدون ستونی دیدنی خلق کرده»، تا اشعار داشته باشد به این که آسمان ها ستون دارد، لکن دیدنی نیست.

– «وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ!»

یعنی کوه های شامخی در زمین نهاد، تا زمین دچار اضطراب نگشته،

شما را مضطرب نکند و این خود اشعار دارد بر این که بین کوه ها و زلزله ها رابطه ای مستقیم است.

- «وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ!»

یعنی در زمین از هر جنبه ای منتشر کرد.

- «وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ!»

یعنی نازل کردیم از جهت بالای سر شما آبی، (که همان باران باشد) و رویاندیم در آن مقداری از هر دو جفت نباتی شریف که منافع شما در آن است و برایتان فوایدی دارد. در این بیان اشاره است به این که نباتات نیز مانند حیوانات نر و ماده اند. (۱)

بنای آسمان و گسترش زمین و رویش ازواج و عوامل حیات

«أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا... وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا...!» (۶ تا ۱۱ / ق)

اگر کلمه «سَمَاء» را مقید کرد به کلمه «بالای سرشان» به این منظور بوده که بفهماند هر چیز را انکار کنند، این آسمان را نمی توانند انکار کنند، چون جلوی چشمشان و بالای سرشان است. و منظور از این که فرمود: آسمان را زینت دادیم، این است که ستارگان درخشان با آن جمال بدیع که دارند در آسمان آفریدیم. پس خود ساختمان این بنای بدیع با آن جمال خیره کننده اش و با این که هیچ ترک و شکافی در آن نیست، صادق ترین شاهد بر قدرت قاهره و علم محیط او به تمامی خلاق است.

- «وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ...!»

«مَدَدٌ» زمین به معنای گسترده است و خدای تعالی زمین را طوری گسترده آفریده که با زندگی انسان ها سازگار باشد. کلمه «رَاسِيَه» به معنای هر چیز ثابت است و کلمه «بَهِيج» از بهجت است. بهجت را به معنای آن حسنی گرفته اند که مانند گل ها و درختان خرم و باغ های سبز دیدنش لذت آور است. مراد به رویاندن هر جفتی بهیج، رویاندن هر نوعی از گیاهان خوش منظر است. پس خلقت زمین و تدابیر الهیه ای که در آن جریان دارد، بهترین دلیل است که می تواند عقل را بر کمال قدرت و علم صانع آن رهنمون شود.

- «وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ!»

منظور از آب مبارک باران است و اگر آن را مبارک خوانده، بدین جهت است که

خیرات آن به زمین و اهل زمین عاید می شود، منظور از «حَبُّ الْحَصِيدِ» حبه و

دانه محصول و درو شده است. معنای آیه چنین است: (از آسمان آبی پر برکت نازل کردیم و به دنبالش باغ ها و دانه های درو کردنی رویاندیم).

- «وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ - درختان خرماى بلند با شكوفه هاى روى هم چیده،»

- «رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَخْيَيْنَا بِهِ بَلَدَهُ مِثْيَا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ!»

ما این باغ ها و این دانه های درو شده و نخل های بلند بالا، با طلع های روى هم چیده را رویاندیم، برای این که رزقی باشد برای بندگان. پس کسی که این نباتات را آفرید، تا بندگان را روزی دهد، با آن تدابیر وسیع و محیرالعقولی که در آن ها به کار برده، دارای علمی بی نهایت و قدرتی است، که زنده کردن انسان ها بعد از مردن هر چند اجزایشان متلاشی و جسمشان در زمین گم شده باشد، عاجزش نمی سازد. (۱)

خلق ازواج و تأمین وسایل حمل و حرکت انسان

«وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ!» (۱۲ و ۱۳ / زخرف)

مراد به «ازواج» به نظر برخی از مفسرین، اصناف موجودات از نر و ماده و سیاه و سفید و امثال آن است. بعضی دیگر گفته اند: مراد جفت از هر چیز است، چون هر موجودی سوای خدای تعالی جفتی دارد، بالا و پایینی دارد، راست و چپی و نر و ماده ای دارد.

- برایتان از کشتی و چهار پایان چیزهایی قرار داد که سوارش شوید.

- «لَيْسَ تَوَوُّا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرْنَا هَذَا وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ تا بر پشت آن ها قرار گیرید و آن گاه هنگام قرار گرفتن بر پشت آن ها، به یاد نعمت پروردگارتان افتید و بگوئید: منزه است آن خدایی که این مرکب را برای ما مسخر کرد و گرنه ما نمی توانستیم آن را رام خود کنیم.»

مراد به یاد آوردن نعمت رب بعد از استواء بر پشت حیوان یا کشتی، این است که به یاد نعمت هایی بیفتی که خدا آن ها را مسخر انسان کرده و انسان از آن ها استفاده می کند. مثلاً از یک محل به محل دیگر می رود و بار و بنه خود را حمل می کند. همچنان

که در جای دیگر فرمود: «کشتی ها را مسخر کرد برای شما تا به امر خدا در دریا جریان یابد،» (۳۲ / ابراهیم) و نیز فرمود: «و چهارپایان را آفرید... و بار و بنه خود را به وسیله آن به نقاط دوری حمل می کنید که بدون آن ها نمی توانید حمل کنید، مگر به جان کندن!» (۷ / نحل) و ممکن هم هست مراد به یادآوری نعمت، یادآوری مطلق نعمت ها باشد، چون معمولاً آدمی از یاد یک نعمت به یاد نعمت های دیگر نیز منتقل می شود. (۱)

آیت رویش ازواج نیکو

«أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمَا أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ!» (۸/ شعراء)

«هیچ نگاهی به این نباتات که از زمین رویانیدیم، نباتاتی که جفت هایی کریمند، نیفکندند؟»

رؤیت در این جمله متضمن معنای نظر و تفکر است. مراد به زوج کریم - به طوری که گفته اند - به معنای زوج نیکو است، آن نباتاتی است که خدای سبحان نر و ماده شان خلق کرده. بعضی از مفسرین گفته اند: مراد به آن همه موجودات رویدنی است، چه نبات و چه حیوان و چه انسان، به دلیل این که در جای دیگر در خصوص انسان فرموده: - «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ!»

کلمه «ذَلِكَ» اشاره است به داستان رویانیدن هر جفتی کریم، که در آیه قبلی بود و از این جهت آیت است که هر یک از این جفت ها را ایجاد کرده و نواقص هر یک از دو طرف زوج را با دیگری برطرف کرده است. و هر دو طرف را به سوی آن غایتی که بدان منظور ایجاد شده اند، سوق داده و به سوی آن هدف هدایت نموده است. و خدایی که چنین سنتی در همه کاینات دارد، چه طور ممکن است امر انسان ها را مهمل بگذارد؟ و به سوی سعادتش و آن راهی که خیر دنیا و آخرتش در آن است، هدایت نکند؟ این، آن حقیقتی است که آیت رویدنی ها بدان دلالت دارد. (۲)

نظام ازواج و تلقیح در گیاهان و تأثیر باران و نیروی ثقل در رویش گیاه

۱- المیزان ج ۳۵، ص ۱۴۰

۲- المیزان ج ۳۰، ص ۸۸

«وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ!»

(۲۲/حجر)

امروزه در مباحث گیاه شناسی مسلم شده که مسئله نر و مادگی در تمام گیاهان هست و بادها در وزش خود ذراتی از گرد گل گیاه نر را به گیاه ماده منتقل می کنند و آن را بارور می سازند. قرآن کریم در آیه مورد بحث همین حقیقت را پرده برداری می کند و می فرماید: «ما بادها را برای کار تلقیح فرستادیم!»

– «فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ!»

جمله فوق اشاره به باران است که از ابرها فرو می ریزد. در مباحث علمی عصر مسلم شده که آب موجود در کره زمین از باران هایی جمع شده که از آسمان فرو ریخته اند.

آیه مورد بحث که با قسمت اولش یعنی جمله «وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ»، مسئله نر و مادگی و تلقیح گیاهان را و با قسمت دومش یعنی جمله «فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ»، مسئله پیدایش آب را از باران اثبات نموده است، هم چنین آیه قبل که داشت: «وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ»، به یک حقیقت علمی دیگر اشاره نموده و آن این است که وزن در رویدن نباتات مؤثر است. و این خود یکی از دقایق علمی امروز است، که قرآن کریم گوی سبقت را در آن از همه آکادمی های علمی جهان ربوده است و کشف این اسرار در چهارده قرن قبل به وسیله قرآن کریم دست کمی از معجزه ندارد، بلکه همان معجزه است. (۱)

تکون ازواج مختلف میوه ها و ثمرات

«وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ!» (۳۰ / رعد)

– از جمیع میوه هایی که ممکن است تکون یابد، در زمین انواع مختلفی از حیث نوع و از حیث تابستانی و زمستانی و از حیث شیرینی و غیر آن و تری و خشکی آن قرار داد.

این معنای معروف در تفسیر کلمه «زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ» است و بنابراین تفسیر، مقصود از

دو زوج دو صنف خواهد بود، که یک صنف با صنفی دیگر مخالف باشد، چه این که صنف سومی داشته باشد یا نداشته باشد.

در تفسیر جواهر در ذیل «زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ» گفته است: خداوند در زمین از هر صنفی از میوه ها زوج قرار داده، یعنی دو تا، یکی نر و یکی ماده، که ازدواج آن ها در گل هایشان صورت می گیرد.

گفتار وی هر چند از حقایق علمی است که هیچ تردیدی در آن نیست، لکن ظاهر آیه کریمه با آن مساعدت ندارد، چه ظاهر آیه این است که خود میوه ها زوج و دو تا هستند، نه این که از درختی خلق می شوند که آن درخت ها زوج و دو تایی باشند. (۱)

اثر خاک در رشد گیاه و ازواج نبات

«و تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ!» (سوره حج/۶۵)

زمین بعد از آن که ما آب را بر آن نازل کردیم از هر صنف از اصناف گیاهان دارای بهجت، یعنی رنگ خوش و برگ و گل خندان برویاند. ممکن هم هست مراد به زوج معنای مقابل فرد باشد، برای این که در جاهای دیگر کلام خدای تعالی این معنا ثابت شده، که گیاهان نیز ازدواج دارند، همچنان که برای آن ها حیات و زندگی اثبات شده است و علوم تجربی امروز نیز با آن موافق است.

حاصل معنا این است که زمین در رویاندن گیاهان و رشد دادن آن ها اثری دارد، نظیر اثر رحم در رویاندن فرزند، که آن را از خاک گرفته و به صورت نطفه و سپس علقه و آن گاه مضغه و آن گاه انسانی زنده در می آورد. (۲)

نظام ازواج انسان

آفرینش زوج انسان و آرام دل او

۱- المیزان ج ۲۲، ص ۱۷۱

۲- المیزان ج ۲۸، ص ۲۰۷

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا» (اعراف / ۱۸۹)

- ای گروه بنی آدم خدای تعالی آن کسی است که شما را آفرید «مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» از تن واحدی که پدرتان بود و «جَعَلَ مِنْهَا» و از آن یعنی از نوع آن «زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا» همسرش را آفرید تا آن مرد به داشتن آن همسر دل آرام شود. (۱)

نعمت آفرینش زوج برای انسان و تشکیل خانواده

«وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً!» (نحل / ۷۲)

- خداوند برای شما از همسرانتان فرزندان و یاورانی قرار داد که به خدمت آنان در حوائج تان استعانت بکنید و با دست آنان مکاره و ناملايمات را از خود دور سازید و ارزاق طيب که عبارت است از هر متاع دلپسندی که روزی تان کرد، مانند آب و انواع میوه ها که عمل خود شما در پیدایش آن ها دخالت نداشته و مانند طعام ها و لباس ها و امثال آن که سعی و عمل خود شما در پیدایش آن ها مؤثر بوده است.

- «أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ - آیا به باطل ایمان می آورند و به نعمت خدا کفران می ورزند؟»

مقصود از نعمت همان است که همسرانی از جنس خود بشر برای ایشان درست

کرد و فرزندان و نوه هایی از همسران پدید آورد، چه این از بزرگترین و آشکارترین نعمت هاست، زیرا اساسی تکوینی است که ساختمان مجتمع بشری بر آن بنا می شود و اگر آن نبود مجتمعی تشکیل نمی یافت و این تعاون و همکاری که میان افراد هست پدید نمی آمد و تشریک در عمل و سعی میسر نمی شد و در نتیجه بشر به سعادت دنیا و آخرت خود نمی رسید.

آری اگر بشر این رابطه تکوینی را که خدا به او انعام کرده قطع کند و این رشته پیوند را بگسلد، آن وقت به هر وسیله دیگری که فرض شود متوسل گردد، جا پر کن این رابطه تکوینی نگشته جمعش جمع نمی شود و با متلاشی شدن جمع بشر و پراکندگی وحدتش هلاکتش قطعی است. (۱)

آیت خلق زوج برای انسان و عوامل تولید رحمت و محبت

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا...!» (۲۱ / روم)

کلمه «زَوْج» به هر یک از نر و ماده حیوانات در صورتی که جفت هم شده باشند اطلاق می شود، همچنان که به هر یک از دو قرین چه حیوان و چه غیر حیوان نیز زوج گفته می شود، خدای تعالی فرموده: «فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَى - خدا از آن دو زوج قرار داد، یکی نر و یکی ماده»، (۳۹ / قیامت) و نیز فرمود: «به آدم گفتیم که تو و زوجت در بهشت منزل کنید!» (۳۵ / بقره)

این که فرمود: «أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا»، معنایش این است که برای شما از جنس خودتان زوج آفرید. (و کلمه «برای شما» معنایش به منظور فایده و نفع شماسست.)

آری هر یک از مرد و زن از جهاز تناسل، دستگاهی دارند که این دستگاه به کار نمی افتد، مگر وقتی که با دستگاه طرف مقابل جمع شود و از مجموع آن دو، مسئله توالد و تناسل صورت گیرد، پس هر یک از آن دو در حد خود و فی نفسه ناقص و محتاج به طرف دیگر است و از مجموع آن دو، واحدی تام و تمام درست می شود و به خاطر همین نقص و احتیاج است که هر یک به سوی دیگری حرکت می کند و چون بدان رسید آرامش و سکونت می یابد، چون هر ناقصی مشتاق به کمال است و هر محتاجی مایل

به زوال حاجت و فقر خویش است و این حالت همان شبقی است که در هر یک از این دو طرف به ودیعت نهاده شده است.

- «وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً!»

کلمه «مَوَدَّة» تقریباً به معنای محبتی است که اثرش در مقام عمل ظاهر باشد، در نتیجه نسبت مودت به محبت نسبت خضوع است به خشوع، چون خضوع نیز آن خشوعی را گویند که در مقام عمل هم اثرش هویدا شود، به خلاف خشوع که به معنای نوعی تأثر نفسانی است، که از مشاهده عظمت و کبریایی در دل پدید می آید.

و اما «رَحْمَت»، این کلمه به معنای نوعی تأثیر نفسانی است، که از مشاهده محرومیت محرومی که کمالی را ندارد و یا احتیاج به رفع نقیصه خود دارد، در دل پدید می آید و صاحب‌دل را وادار می کند به این که در مقام برآید او را از محرومیت نجات داده و نقیصه اش را رفع کند.

یکی از روشن ترین جلوه گاه و موارد خودنمایی مودت و رحمت، جامعه کوچک منزل است، چون زن و شوهر در محبت و مودت ملازم یکدیگرند و این دو با هم و مخصوصاً زن، فرزندان کوچکتر را رحم می کنند، چون در آن ها ضعف و عجز مشاهده می کنند و می بینند که طفل صغیرشان نمی تواند حوائج ضروری زندگی خود را تأمین کند، لذا آن محبت و مودت وادارشان می کند، به این که در حفظ و حراست و تغذیه و لباس و منزل و تربیت او بکوشند و اگر این رحمت نبود، نسل به کلی منقطع می شد و هرگز نوع بشر دوام نمی یافت.

نظیر این مورد مودت و رحمتی است که در جامعه بزرگ شهری و میان افراد جامعه مشاهده می شود، یکی از افراد وقتی همشهری خود را می بیند، با او انس می گیرد، و احساس محبت می کند و مسکینان و ناتوانان اهل شهر خود را که نمی توانند به واجبات زندگی خود قیام کنند، ترحم می نماید.

به طوری که از سیاق بر می آید مراد به مودت و رحمت در آیه همان مودت و رحمت خانوادگی است.

- «لَا يَهْدِي الْقَوْمَ يَتَفَكَّرُونَ!»

چون وقتی درباره اصول تکوینی خویش بیندیشند، که آن اصول بشر را وادار کرد به این که تشکیل جامعه خانوادگی دهد، مرد را دعوت کرد تا با زن و زن را دعوت کرد تا با مرد جمع شود و اجتماعی منزلی پدید آورند و نیز آن دو را به مودت و رحمت واداشت و آن مودت و رحمت نیز اجتماع مدنی و شهری را پدید آورد و چه آثاری بر این اجتماع مترتب شد، نوع بشری بقا یافت و زندگی دنیایی و آخرتی انسان به کمال رسید، آن وقت

متوجه می شوند که چه آیات عجیبی در آن ها هست و خدای تعالی چه تدابیری در امر این نوع از موجودات به کار برده، تدابیری که عقل را حیران و دهشت زده می کند. (۱)

خلق زوج انسان و انزال ازواج چهارپایان و تکثیر آن ها

«خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ!» (۷ / زمر)

خطاب در این آیه به عموم بشر است و مراد به «نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» به طوری که نظایر این آیه تأیید می کند آدم ابوالبشر است و مراد به همسر آن نفس واحده، همسر اوست که از نوع خود اوست و در انسانیت مثل اوست. کلمه «ثُمَّ» برای تراخی و تأخر رتبی در کلام است. مراد این است که خدای تعالی این نوع را خلق کرد و افراد او را از یک نفس واحد و همسرش بسیار کرد.

کلمه «أَنْعَام» به معنای شتر و گاو و گوسفند و بز است. اگر آن ها را هشت جفت خوانده، به اعتبار روبرهم نر و ماده آن هاست.

و نیز اگر از خلقت چهار پایان در زمین تعبیر کرده به این که ما آن ها را نازل کردیم، با این که این چهار جفت حیوان از آسمان نازل نشده اند، به این اعتبار است که خدای تعالی ظهور موجودات در زمین را بعد از آن که نبودند، انزال خوانده، چون در آیه شریفه «وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ!» به طور کلی موجودات را نازل شده، یعنی اندازه گیری شده از خزینه هایی می داند که از هر چیز بی اندازه اش در آن جاست. (۲۱ / حجر)

«يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ!» (۸ / زمر)

این جمله بیان کیفیت خلقت نامبردگان قبلی، یعنی انسان و انعام است و در این که خطاب را تنها متوجه انسان کرده می فرماید «شما را خلق می کند!» به اعتبار این است که این پنج نوع جاندار، تنها انسان دارای عقل است و لذا جانب او را غلبه داده، و بر دیگران چربانده است و معنای خلق بعد از خلق پشت سر هم بودن آن است، مانند خلقت نطفه، سپس نطفه را علقه کردن و آن گاه خلقت علقه را و آن را مضغه کردن، و هم چنین و مراد به ظلمات ثلاث به طوری که گفته اند ظلمت شکم و ظلمت رحم و ظلمت مشیمه (تخمدان) است. (۲)

۱- المیزان ج ۳۱، ص ۲۶۷

۲- المیزان ج ۳۴، ص ۵۹

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گام‌های

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹